

لو كان العلم معلقاً بالثريا لنا له رجال من فارس
«حضرت محمد ص»



از انتشارات
گانون دانش پارس

مقام دانش در ایران باستان
انسان و سرنوشت او
درا علم شیراز

شیراز مهرماه ۱۳۳۳

چاپ مصطفوی

۱- مقام دانش در ایران باستان

انسان و سرنوشت او

دارالعلم شیراز

از انتشارات کانون

محدث

۵۳

۴

۳۷

لوكانا العلم مدافعاً بالشرا اذا لم يجدوا له رجلاً من فارس
«حضرت محمد بن»

از انتشارات
کانون دانش پارس

مقام دانش در ایران باستان
انسان و سرنوشت او
دکتر اعلم شیراز

شیراز مهر ماه ۱۳۳۳

چاپ مصطفوی

بقلم آقای استخر

انجمن گانوان دانش فارس چگونگی و بجه منظور تشکیل گردید

پیش از اینکه شیراز معدن لب لعل و کان حسن بشود و خواجه بزرگوار لسان الغیب از تهی دستی و افلاس که نمیتواند از آن معدن و آن کان تمتعی برگیرد، چون جوهر شناس مفلس خاطری مشوش داشته، دردوران پرافتخار سعدی شیخ استاد اجل درست یکقرن پیش از حافظ معدن فضل و ادب و کان دانش و بینش بوده، چراغی پرنور و جهان افروز از علم و عرفان و ادبیات و علوم متداوله عصر، در این شهر پاکان و مرکز صاحبان و مجمع ارباب فضل و هنر و بلاغت روشن بوده که در پرتو آن بزرگانی و دانشمندی از هر رشته از علوم بر پا خواسته و از آثار فکری و ذوقی و ابتکارات هنرشناسی محیط فارس را روشن و شیراز را شهره آفاق و سر بلند نمودند شیراز عصر اتابکان که شاخه از ترک بازی حکومت ایران بود، شیرازی بود که سعدی پس از گردش در اقصای عالم و بسر بردن با هر کس و تمتع یافتن از هر گوشه و خوشه گرفتن از هر خرمن، بهوای پاکان شیراز و تولای صاحبان این مرزو بوم خاطر از شام و روم بر تافته بسوی شیراز یکه سعدی پادشاه سخن که ملک عجم به تیغ سخنوری گرفته، بود از هول اهل فضل و هیبت ارباب دانش دم فرو بسته و سپرمیانداخته و شمشیر بغلاف میکرده و از بضاعت مزاجه خود شرم داشته که در بازار گوهریان و گوهر فروشان مهره و شیشه خود را عرضه ندارد.

شهر شیراز در عصر سعدی وارث علوم و معارفی بود که هر چه از آن دوره عقب تر برویم آنرا با مایه تر و سرشارتر می بینیم. تا میرسیم بقرن چهارم هجری قمری که علوم دینی و فنون ادبی و معارف فلسفی و کلامی بحد کمال و بلوغ رسیده بود، دوره که ملوک و سلاطین اسلامی بجمع آوری کتب یکدیگر برتری میجستند و کتابهای با ارزش و بامایه و کمیاب و منحصر را مثل جواهر و اسرار کیمیا از دست یکدیگر میربودند.

سه خلیفه در سه قطر از اقطار اسلامی، در سه مرکز بغداد و مصر و قرطبه خلافت داشتند بزرگترین رقابت و هم چشمی آنها یکدیگر از حیث شکوه درباری و جاه و جلال

ب

و عظمت در داشتن کتاب و جمع آوری کتاب بوده.

در اواخر قرن چهار شدت ولع و جمع آوری و حرص در بار این سه خلافت در تأسیس (دارالکتب) و (خزانة العلم) و در بدست آوردن کتب ذی قیمت و کمیاب بحدی بود که واقعاً مایه حیرت است.

حکم خلیفه اندلس نمایندگانی بتمام بلاد مشرق میفرستاد که مأموریت آنها فقط خریدن کتابی بود که برای اولین بار از دست کاتب یا مؤلف یا مترجم آن بیرون آمده باشد. العزیز خلیفه فاطمی در مصر خزانه کتبی داشت که مهمترین کتاب را در آن جمع کرده بود. روزی در حضور خلیفه از کتاب (العين) از تألیفات خلیل ابن احمد نام برده شد، خلیفه دستور داد که خازنین مخزن کتب را واری کنند به بینند چنین کتابی در مخزن هست یا نه ۳۰ جلد کتاب از کتاب (العين) خلیل بیرون آوردند بنظر خلیفه رساندند که یکی از آنها کتابی بود بخط خود خلیل ابن احمد.

روزی کتاب فروشی نسخه از تاریخ طبری بمحض خلیفه آورد که بصد دینار آنرا خریده بود، خلیفه بخازنین دفاتر دستور داد که بررسی کنند چنین کتابی در مخزن دارند یا نه؟ پس از تفحص دیدند بیست نسخه از کتاب طبری در مخزن موجود است که یکی از آنها بخط خود طبری است.

کتاب (جمهره) ابن درید را روزی نزد خلیفه اسم بردند صد نسخه از آنرا از دارالکتب اودر آوردند. متأخرین خواستند کتب این خلیفه را بشماره و فهرست دریاورند (مقریزی) میگوید یک هزار و شصدهزار جلد کتاب بشماره آوردند.

یکی از نویسندگان فاضل مستشرق در مقام مقایسه ترقیات فرهنگی بین اسلام و مسیحیت در قرن متقارن برآمده در تلوهمین شرح دارالکتب و مخزن الکتب خلفای اسلامی مینویسد در همان موقع در حدود قرن ۹ میلادی در کتابخانه (کاتدرائیه) در شهر (کنستانز) فقط ۳۵۶ جلد کتاب و در کتابخانه دیر (البند کپتین) در سال ۱۳۹۲ مسیحی کمی بیش از صد جلد کتاب موجود بود و در خزانه کتب (کاتدرائیه) در شهر هامبرگ در سال ۱۱۳۰ مسیحی فقط ۹۶ جلد کتاب بود.

مقدسی یکی از دانشمندان و مورخین معاصر عضدالدوله دیلمی که با اجازه امیر وارد مخزن الکتب اوشده و فهرستی از کتب موجوده دیده آنرا با شرح حیرت انگیزی از حیث بنا و ساختمان و ریف بندی و نظم و ترتیب و دسته کردن کتب و دفاتر فهرست نقل میکند میگوید. هر نوعی از انواع کتب در حجره جدا گانه فراهم آمده بود و بر هر حجره یک نفر وکیل یک نفر خازن یک نفر مشرف از معتمدین و عدول شهر گماشته بودند که مراجعه کنندگان را راهنمایی میکردند.

مقدسی میگوید. کتابی نبود از هر نوع و هر موضوع که تا ایام عضدالدوله تصنیف و تألیف شده باشد و در این کتابخانه که آنرا (خزانة الکتب) میگفتند موجود و در محل خود و در دسترس ارباب رجوع از هر فن و هر علم و هر رشته قرار داده نشده باشد.

از برکت چنین کانون عامی و فرهنگی، و در عهد چنین پادشاه معارف پرور مشوق فضلا و علما و از فراهم بودن چنان وسائل تعلیم و تعلم و بحث و تحقیق بود که شیرازی یکی از مراکز نهضت علمی جهان اسلامی بشمار میرفت. کاروانی از دانش و بینش و فضیلت در این شهر براه افتادند که مشعلدار تمدن و فرهنگ بودند، راه را بر روی فضلا و فلاسفه و شعرا و اساتید آیند صاف و هموار نمودند، عصر سعدی و حافظ و بیضاوی و فیض و صدر المتألهین را پی ریزی کردند.

در همین عصر و بامر همین پادشاه معارف پرور بود که کتاب کامل الصناعة الطبیة موسوم به (ملکی) را رئیس فاضل ابوالحسن علی بن عباس مجوسی فارسی تألیف نمود، و شیخ ابوعلی فارسی کتاب (ایضاح) و (تکمله) را تصنیف کرد.

شیخ مفید را نهایت تعظیم و تکریم مینمود، ابواسحاق ابراهیم بن هلال معروف به (صابی) ادیب و نویسنده و صاحب رسائل مشهوره که در شمار ابن عمید بشمار آمده، به امر عضدالدوله کتاب تاریخی را در اخبار دولت دیلمیه بنام (الکتاب التاجی) تألیف نمود، این مرد ادیب و فاضل و محقق که با همه دانش، در دین نیاکانی خود دیانت (صابی) پایدار ماند پس از وفاتش شریف رضی نقیب علویین با آن مقام شرافت و علو حسب و نسب در رثاء او قصیده مشهوره دارد از جمله آن قصیده این چند بیت است:

ارایت من حملوا علی الاعواد - ارایت کیف خبا ضیاء النادی
 جبل هوی لو خرفی البحر اعتدی - من ثقله متابع الارفاد
 ما کنت اعلم قبل حطک فی الثری - ان الثری یعلو علی الاعواد

مردم ظاهر بین شریف را در گفتن این مرثیه برای مردی کافر زبان اعتراض گشودند
 شریف در جواب آنها گفت (انما رثیت فضله) من مقام فضل و ادب او را مرثیه سرایی
 کردم.

تجلیل بعلو همت و تعظیم بکرامت نفس و تربیت بزرگی و جوانمردی
 چون اسمی از سید بزرگوار شریف رضی جامع نهج البلاغه برده شد مناسب
 دیدم حکایتی را نقل کنم که در این عصری را که ما از نهضت علمی و دوره طلایی ظهور
 علما و فضلا و اساتید بزرگ صحبت میکنیم، همدوش با علوم و معارف متنوعه، فضائل
 اخلاقی و مکارم نفسانی پیش میرفته و تنها ارباب دانش و بینش مورد تشویق و
 تجلیل سلاطین و بزرگان نبوده اند بلکه تربیت و ملکات و همعالیه بیش از علم و
 معرفت مورد احترام بزرگان بوده.

در مقدمه شرح نهج البلاغه استاد بزرگ علامه شهیر شیخ محمد عبده مدبر و
 مدرس جامع الازهر مصر دیدم که در شرح حال سید رضی جامع نهج البلاغه حکایتی نقل
 میکند، مینویسد:

ابو حامد محمد بن محمد الاسفرائینی امام شافعی میگوید: در مجلس فخر الملک
 محمد بن خلف وزیر بهاء الدوله دیلمی بودم - شریف رضی وارد شد وزیر از جابر خواست
 شریف را برتر از خود نشانید دوات و قلم و کاغذ و دفتر را جمع کرد کنار گذاشت و متوجه
 شریف شد که چه منظوری از این ملاقات دارد، سید شریف حاجت و مطلب خود را
 اظهار داشت مورد قبول واقع شد، سید از مجلس وزیر برخواست و با همان تجلیل و
 احترامیکه وارد شده بود بیرون رفت - طوئی نکشید سید مرتضی برادر سید رضی وارد
 مجلس شد، فخر الملک مختصر احترامی بجا آورد و مشغول کار خود شد، پس از مدتی
 رو بسید مرتضی کرد که چه حاجتی دارد، سید مطلب خود را گفت و با انجام مقصود از

مجلس برخواست و رفت.

ابوحامد میگوید من از این دو برخورد متفاوت نسبت به دو برادر تعجب کردم گفتم - دولت وزیر برقرار باد - سید مرتضی مردی بزرگوار، فقیه، متکلم، صاحب علوم و معارف بیش از برادرش معروف است درحالیکه سید رضی ادیب و شاعری بیش نیست، این اختلاف در تجلیل و احترام لابد علتی دارد که من میخواهم آنرا بدانم، فخرالملک جواب میدهد اینجا باش تا مجلس خلوت شود علت و سبب را خواهی دانست ابوحامد میگوید من در مجلس وزیر بودم تا ارباب حاجت و اطرافیان همه رفتند و مجلس خلوت شد جز من و او کسی نبود - غلامی از غلامان خاصه را طلبید گفت: برو دونه که در صندوق فلان نشان گذارده شده بردار یاور، هر دونه جلوزیر گذارده شد رو به ابوحامد کرد گفت این نامه یکی از سید رضی است دیگر از سید مرتضی در دو موضوع باین تفصیل که؛ خداوند فرزندی به سید رضی داد من برای چشم روشنایی هزار دینار بخدمت او فرستادم و مکتوبی نوشتم که این هزار دینار لایق شما نیست بلکه هدیه قابله است، تمنای قبول آنرا دارم.

این است جواب سید رضی: (اَنَا أَهْلُ بَيْتٍ لَا يَطْلَعُ عَلَيَّ أَحْوَالُنَا قَابِلَةٌ غَرِيبَةٌ، وَأَنَا عَجَائِزُنَا يَتَوَلَّى هَذَا أَمْرُ مَنْ نَسَانَا وَلَسْنَا مِنْ يَأْخُذْنَ أَجْرَةَ وَلَا يَقْبَلْنَ صَلَهِ) ترجمه این دو سطر نامه که از دماغی بزرگ و همتی عالی و حسب و نسبی شامخ تراوش کرده این است:

ما خاندانی هستیم که هیچ قابله بیگانه بر حالات خصوصی ما آگاه نیست
پیر زنهایی در خاندان خود داریم که مباشر امر قابلگی میشوند و زنان ما را مساعدت میکنند و ما از کسانی نیستیم که مزد و اجرت بگیریم یا صله و هدیه بپذیریم
از فحواي نامه پیداست که شریف سید رضی هزار دینار هدیه یا چشم روشنی را از وزیر قبول نکرده و رد نموده.

فخرالملک به ابوحامد گفت. موضوع نامه سید مرتضی این است که ما برای کشیدن آب نهر عیسی بر روی املاک و مزارع پولی بر صاحبان اراضی تقسیم کردیم که با اقساط از آنها گرفته شود، از جمله صاحبان اراضی یکی سید مرتضی است که فقط ۲۰ درهم

ج

که یکدینار است به او میرسید، این است نامه اوبگیر و بخوان.

ابوحامد میگوید: نامه سید مرتضی را گرفتم خواندم قریب صد سطر نامه نوشته بود، همه خضوع و خشوع و شکایت از روزگار و دست تنگی برای ندادن ۲۰ درهم که ارزش آن یکدینار است.

نامه را که خواندم فخر المملک گفت: هر دو نامه دو برادر را دیدی تفاوت اخلاق و روحیه آنها را شناختی، آیا هر دو شایسته همان اندازه احترامی نبودند که به آنها کردم.

منظور از نقل این حکایت این بود که در دوره طلایی و نهضت علمی جهان اسلام که شیراز هم یکی از مراکز دانش و هنر شناخته میشد و پایتخت پادشاه معارف پرور و هنر دوستی چون امیر عضد الدوله دیلمی بود. اخلاق و معنویات و ملکات فاضله و هم عالیله هم ترویج میشد و صاحبان ملکات حسنه، ارباب تقوی و فضیلت را بیش از صاحبان دانش تجلیل و احترام میکردند.

حکایت فوق یکی از آن نمونه هاست که وزیر بهاء الدوله نسبت به سیدین شریفین در یک مجلس منظور داشته، ملاکی بدست میدهد که وقتی که با شخصیت بزرگ و مظهر شرافت و حسب و نسبی چون سید مرتضی (علم الهدا) اینطور رفتار شود با اشخاص دیگر چگونه رفتار میشده، و افراد عاری از همت و علونفس کرچه دارای علوم اولین و آخرین هم بوده اند آن قدر و ارزش واقعی را در انظار بزرگان و درباریان فهمیده و سنجیده و باریک بین نداشته اند،

روزگار ما که از قرنی باینطرف تا این درجه سیداهی و تباهی رسیده و برجامعه ما روح تملق و چاپلوسی و نفاق و دروغ و دنا مت طبع و پستی و فرومایگی، بر ملکات فاضله و صفات حسنه و روح غیرت و مردانگی و علو طبع مستولی شده، مفاسد ماده پرستی و منفعت جوئی تقوی و فضیلت و قناعت را پامال نموده است، برای فساد دستگاه حاکمه است که بحکم الناس علی دین ملوکهم، بازار تملق و دنا مت طبع و کد صفتی و سورچرانی رواج یافته و وق پاره های مبتذل و هرزه درائی و هرزه نوشتن و

فحش دادن و به آبرو و حیثیت و شرافت اشخاص دست انداختن خریدار پیدا کرده . اگر دولت برای تحکیم مبانی اخلاقی و حفظ کیان جامعه که بر پایه ملکات فاضله باید استوار باشد . توی دهن افراد هرزه گو میزد ، زبانه های فحاش را میبرد ، و قلمهای هرزه نویس را می شکست و این سفره های گدائی را که بقیمت آبرو و شرافت اشخاص پهن شده میپچید و تیپ چاقو کش را که بسر نیزه قلم بجان مردم افتاده اند تسلیم دادگاه و سپس زندان مینمود ، گلزار ادب و بوستان معارف از این خس و خاره ها پاک میشد و این لکه های عار و ننگ از صفحات مطبوعات و انتشارات ما که نماینده افکار و روحيات ملت هستند نابود و زدوده میگردد ، و بجای آنها مردان فاضل و با تقوی وارد معرکه میشدند و دوره طلایی از پس این ابرهای تیره و متراکم طلوع میکرد .

اغاز دوره طلایی ، ظهور آزادی فکر ، طلوع ستارگان علم و دانش

دوره طلایی در تاریخ هر ملت به آن دوره اطلاق میشود که فکر ها و دماغ های مستعد از قید و بند تقلید و عادات موروثی آزاد شده بنای بحث و درس و تحقیق و جدال و اصطکاک گذاشتند و از آن اصطکاک برقه های حقایق جستن کرده و نهضتی آغاز شده . کاروانی از معارف در شعاع آن برقه ها بر راه افتاده ، علم و دانش و فضیلت و تقوی خریدار پیدا کرده خلفا و سلاطین و امرا و وزرا و بزرگان در ترویج دانش و بینش و تربیت علما و فضلا بر یکدیگر سبقت میگرفتند ، دربار و دستگاه و قلمرو خود را بجمع آوری کتب و تأسیس مخازن علمی و دارالحکمه و تشویق و تجلیل و تربیت ارباب دانش و بینش و هنر از هر دین و هر مذهب بدون تعصبات دینی و مذهبی زینت میدادند .

این دوره از قیام و طلوع دولت عباسی آغاز شد و در عهد دو خلیفه دانشمند و عالم پرور هرون الرشید و مأمون که دوره خلافت او را (عصر المأمون الذهبی) میگویند بسرحد کمال رسید .

در این دوره بود که فکر و زبان و قلم از دایره تنگ و محدود تقلید خشک و جامد بیرون آمده کتب علمی و فلسفی و طبیعی یونان و روم و ادبیات و اساطیر هندی و کارنامه ها

و خدای نامه های سیاسی و اجتماعی ایرانی بهمت و پشت کار چند تن از فضایل نامی ایرانی و عربی و عبری و مسیحی بزبان عربی ترجمه شد و زبان عرب گذشته از الهام آسمانی از آثار و افکار ملل متنوعه الهام گرفت، زبانی زنده و پرمایه گردید و در مدت کوتاهی قلمرو نفوذ خود را در شرق و غرب جهان وسعت داد.

عشاق کتاب و دلباختگان تحقیق و مطالعه

کسانیکه با ترجمه و تألیف سروکار دارند میدانند که تألیف یا ترجمه يك جلد کتاب که قابل خواندن و مطالعه باشد چه میزان زحمت و پشت کار و بیخوابی و استقامت لازم دارد آنهم در دوره که نه چاپ بوده نه چاپخانه نه وسائل اشاعه و انتشار با این حال پیدا است که چه عشق و علاقه، چه تحمل، چه صبر و حوصله لازم است که آدم پس از هزار سال، پس از هشتصد و هفتصد سال از مردان نامی عام و کمال و معرفت شناختد شود صدها مجلد کتاب در علوم متنوعه متداوله از او بیاد کارمانده باشد و مهندس زبردست و هنرور یکی از پایه های تمدن اسلامی بشمار برود.

چند تن از این مردان نامی که از رجال برجسته قرن سوم هجری هستند، معروف بعشاق و دلباختگان کتابند در رأس آنها ابو عثمان عمرو بن بحر بن محبوب بصری ملقب، (جاحظ) است، هیچ کتابی بدست او نمی آمد جز اینکه از اول تا آخر آنرا بدقت مطالعه میکرد از هر نوع و هر فن که بود، دکان اشخاصی را که شغلشان استنساخ و صحافی و تنظیم کتب بود و به آنها و راقین میگفتند گرایه میکرد و شبها در آن بیتونه مینمود که هر کتابی را بخواهد در دسترس او باشد.

مورخین و علمای رجال در شرح حال جاحظ نوشته اند که - عشق و علاقه جاحظ بکتاب بجای می رسید که عاقبت جان خود را در راه عشق بکتاب داد باین کیفیت که عادت او این بود که کتب را دسته میکرد و مثل دیوار در چهار سمت اطاق خود روی هم می چید و در میان آن چهار دیواری نشست و مشغول مطالعه میشد.

یکشب کتابی را از زیر دیوار کتاب بیرون کشید، دیوار کتاب بر روی او فرو ریخت و چون آدمی علیل و ناتوان بود نتوانست خود را از زیر آن بارسنگین نجات بدهد و زیر دیوار

خ

دیوار کتاب جان سپرد و سردرره معشوق گذاشت.

دیگر از رجال عشاق کتاب فتح بن خاقان است از بزرگان نامی دارالخلافه که معاصر با خلیفه متوکل عباسی بود، در آستین فراخ جبه خود چند جلد کتاب پنهان میکرد که در محضر متوکل هر گاه فرصتی مییافت یا برای حاجتی بیرون میرفت کتاب را از آستین بیرون میآورد و مشغول مطالعه میشد.

اسمعیل بن اسحق قاضی در شرح حالش نوشته اند هیچوقت او را ملاقات نکردند مگر اینکه کتابی را مطالعه میکرد یا ترجمه میکرد یا استنساخ مینمود سجستانی محدث لباد ای در برداشت که يك آستین آن فراخ و دیگری تنگ بود، سبب را از او پرسیدند گفت آستین فراخ برای کتاب و به آستین دیگر حاجتی ندارم.

علی بن یحیی منجم از رجال دربار خلفادریکی از قراء خود خزانه کتابی تاسیس نموده بود که آنرا خزانه الحکمه میگفت، طلاب علم از هر جا و هر ناحیه به آن مخزن میآمدند مدتها در آنجا میماندند از انواع علوم و فنون استفاده میکردند مخارج آنها در طول مدت بعهد مؤسس کتابخانه بود.

ابو معشر منجم از خراسان بقصد حج براه افتاد اندکی از علم نجوم آگاه بود چون گذارش بکتابخانه علی بن یحیی افتاد از سفر حج منصرف شد وارد خزانه الحکمه گردید از جمع آوری آنهمه کتاب در فنون مختلفه حیرت نمود حج را فراموش کرد، غرق در مطالعه شد، علم نجوم را بحد کمال رسانید دین و حج و اسلام را بر سر عشق کتاب نهاد

حبش بن معز الدوله دیلمی بر برادر خود امیر بغداد یاغی شد پس از مغلوب شدن اموالش را مصادره کردند از آنجمله ۱۵ هزار جلد کتاب بود که بکتا بخانه امیر بغداد انتقال دادند.

در سال ۳۵۵ دسته ای از مهاجمین ریختند خانه وزیر ابوالفضل بن عمید را در ری غارت کردند شب که بخانه برگشت فرش نداشت که بر آن بنشینند یا کوزه که از آن آب

بنوشد، ابن مسکویه مووخ معروف در اینموقع خازن کتب ابن عمید بود، همین مسکویه شرح هجوم بر خانه وزیر و غارت کردن هستی او را حکایت میکند میگوید: ابن عمید که شب بخانه اش آمد چون هیچ در بساط نداشت؛ ابو حمزه علوی از خانه خود فرش و مایحتاج برای او فرستاد؛ دل وزیر در بین همه اموال و هستی او که غارت شده بود فقط متوجه دفاتر و کتابخانه خود بود چون در نزد او مالی عزیز تر و نفیس تر از کتاب نبود.

در دارالکتب ابن عمید از هر نوع کتاب در هر فن و هر رشته موجود بود که بر صد بار حمل میشد؛ تا مرا دید از حال دارالکتب پرسید که بچه حال است گفتم بسلامت، جامی است که دستبردی به آن نتوانستند، فوق العاده از این خبر خوشحال شد گفت: حقا که تو پیک خوش خبری هستی، سایر خزائن همه عوض دارد اما این خزینه عوض نداشت.

سلطان نوح بن منصور سامانی صاحب ابن عباد را برای تقلد امروزارت بدر بار خود احضار نمود صاحب از جمله عذرهایی که برای قبول خواهش سلطان آورد این بود که حمل اموال او برای او مقدور نیست، چون تنها چهارصد شتر باید کتابخانه او را حمل نماید مینویسند فهرست کتابخانه صاحب در ده جلد تدوین شده بود

سلطان محمود غزنوی که لشکر به ری کشید و بر اموال صاحب دست یافت، این پادشاه خشک متعصب در مذهب امر داد هر کتابی در علم کلام در کتابخانه صاحب بود بیرون آوردند همه را در آتش ریختند و سوزاندند!!

خلاصه ما اگر بخواهیم تنها در همین موضوع کتاب و کتابخانه و نهضت علمی عالم اسلامی و بهره بزرگ و آبرومندی که ایرانیها و مخصوصاً فارسیها و شیرازیها در این جنبش فکری و آثار قلمی داشتند، رشته کلام را ادامه بدهیم مطلب بدرازا میکشد و از حوصله يك مقاله و چند مقاله بیرون است و تمهید این مقدمه برای چنین منظوری نیست همین قدر خواستیم بایادآوری چند نمونه از آثار گذشتگان با افتخاری که چنان نهضت عظیم و دامنه داری را راه انداختند و اساس و پایه آن کتاب و کتابخانه و همت و پشت کار و فضلا و دانشمندان و فتوت و کرم و نوازش بزرگان بوده؛ با اوضاع امروزی و

این انحطاط علمی و اخلاقی مقایسه کنیم و عرق غیرت خوانندگان مخصوصاً دانش پژوهان و صاحبان ثروت را بحرکت دریاوریم که بیدار شوند و متوجه باشند که روزگار ما هیچوقت باین سیاهی و تباهی نبوده و ما هم ذاتاً و طبعاً باین خمودی و بیعلاقگی و مهملی نبوده ایم البته علل و جهاتی داشته و عوارضی بریکر اجتماع ما عارض شده که او را اینطور ضعیف و ناتوان نموده است

اگر بخواهیم بذکر آن علل و جهات بپردازیم مطلب بدرازا میکشد و همه ذکر درد و مرثیه سرایی است باید درصدد دوا و علاج برآمد.

اخوان الصفا

در قرن چهارم هجری که اختلافات مذهبی و مشاجرات علمی و منازعات فکری بین مذاهب اربعه و بین دین و فلسفه و معتزلی و اشعری و متکلمی و محدثی و عربی و شعوبی بسرحد کمال رسیده و اختلاف بین صاحبان فکر و ذوق روز بروز شدید تر میشد، چندتن از بزرگان علم و معرفت که سطح فکرشان مافوق محیط فکری آنروزی بود، هریک از جایی در یکجا گردآمدند؛ چون همه همفکر و هم افق و همدرد بودند، همت گذاشتند افکار خود را در یک قالب ریختند، برای برافکندن اینهمه اختلاف و التیام بین دین و فلسفه، مجرمانه بنوشتن چند رساله پرداختند و با وسائل مرموزی در اقطار عالم اسلامی آن مجموعه از رسائل را اشاعه دادند.

شماره آن مجمع و شخصیت آنها با همه تحقیقاتی که شده است هنوز درست معلوم نیست و این چند تن از شخصیات مرموز تا امروز در پرده استتار مخفی هستند، این مجمع را اخوان الصفا و آن رسائل را بهمین نام (اخوان الصفا) میگویند، برای شناختن این اشخاص تحقیقاتی شده و چند نفری بحس و تخمین و پاره قرائن نام برده شده اند که از جمعیت اخوان الصفا بوده اند، ولی چنانچه گفتیم از حدود احتمال و تخمین تجاوز ننموده و همین نکته بزرگتر دلیل بر اتحاد روحی و همفکری و صمیمیت و فداکاری آنها در راه هدف و مقصودی است که در پیش گرفته بودند.

البته من مدعی نیستم که چنان افرادی و چنین مجمعی داریم ولی میتوانم بگویم

نسیمی از آن مجمع اخوان الصفا باین جمعیت کوچک چند نفری ماورزیده و روحی از آنها بقلب اینها دمیده شده که بسراغ هم رفته و یکدیگر را پیدا کرده و گرد هم جمع آمده و بادر نظر گرفتن اوضاع حاضر انحطاط فکری و علمی و ادبی و غلبه عالم مادی بر جهان معنویات درصدد برآمدند که در حد توانائی خود کاری بکنند و گوشه از این پرده تاریک را بالا بزنند و راهی برای نفوذ روشنی باز کنند، این جمعیت چند نفری برخلاف مجمع اخوان الصفا نه مرموزند و نه مخفی و نه چیزی میگویند و مینویسند که مخالف با مذاق و فکر عمومی باشد و نه پادر کفش مذهب و دیانت کرده اند، هیچ هدفی جز اشاعه علم و ادب و ترویج معنویات ندارند؛ اینها همت گماشته اند که آثار گذشتگان ما تقدم و ما تأخر را از مردان علم و ادب و فضل و دانش و ذوق و قریحه را زنده کنند و نام آنها را جاوید نمایند اینها تصمیم دارند که شهر شیراز از این شهریکه بدارالعلمی معروف و مرکز ذوق و ادب و مهد بزرگان و صاحبان بوده؛ با رشته های علمی و فرهنگی بشهرهای کشور ایران و کشورهای خارجی پیوند نماید، و ارباب فضل و هنر را بسوی خود جلب کند و همان رواج و رونق علمی و ادبی دیرین را تجدید نماید.

این جمعیت کوچک که بکانون دانش شناخته میشود از افراد و مجامع ادبی و هنر دوست و دوستان دانش از هر طبقه استمداد میکند که بوسائل مادی و معنوی در این راهی که در پیش گرفته است او را مساعدت کنند، زیر بغل او را بگیرند با انتشار اولین آثار ما را بهتر خواهند شناخت که بومی از سیاست و افکار سیاسی این مجمع را آلوده نکرده، جز علم و ادب و دانش و ترویج معنویات و اخلاقیات هدفی و منظوری ندارد.

این جمعیت درد جامعه را تشخیص داده و علاج و دواي آنرا جز تزریق سرم دانش و بینش و ادب و هنر چیز دیگری نمیداند؛ با ما ارتباط بگیرد، در این هدف مقدس و عالی ما را مساعدت کنید و مطمئن باشید که ما جز ترویج علم و ادب و رونق کالای دانش و بینش و حفظ آثار علمی گذشتگان و تشویق نسل معاصر بتحصیل فضیلت و ملکات فاضله هیچ مقصد و منظوری نداریم و از خداوند عالم در پیمودن این راهی که در پیش گرفته ایم توفیق میطلبیم.

مقام دانش در ایران باستان

و مجامع علمی

لوکان العلم معلقاً بالثريا لنا له رجال من فارس

حضرت محمد (س)

اگرچه استاد ارجمند و نویسنده زبردست آقای استخر در مقدمه شیوائی که مرقوم فرموده‌اند و از لحاظ خوانندگان عزیز گذشت درباره پایگاه بلند دانش و ارزش دانشمندان در گذشته ایران پس از اسلام تا آنجا که مجال گفتگو و قلمفرسایی بوده است داد سخن را داده و بر آن حدیث نتوان چیز دیگری افزود و امیدوار است که دنباله آن در مقدمه نشریه بعدی کانون دانش مرقوم و از لحاظ شریف خوانندگان بگذرد. این خدمتگزار بر آنست که سبب پیدایش و تشکیل کانون دانش و منویات اعضای دانشمند و محترم آنرا با اطلاع علاقمندان برساند. قبل از شروع بموضوع لازم میداند شمه‌ای از سیر دانش و مقام دانشمندان و تلاش دانشجویان از گذشته‌های خیلی دور ایران و فارس بطور خلاصه بیان نماید خوشبختانه ما از نژادی هستیم و در کشوری نشو و نما نمودیم که پیشینه دانش و تمدن و صیت شهرت آثار فضلی و هنریش از هزاران سال پیش تا کنون نه تنها مورد تحقیق و تأیید و تحسین دانشمندان جهان قرار گرفته بلکه در بسیاری از موارد آنان را بحیرت و شگفتی انداخته است و با آنکه درد و حمله نابخردانه و وحشیانه اسکندر و عرب تمام کتب و اسناد و آثار علمی ما دستخوش خشم و کین و تاراج مهاجمین یغماگر و بی‌انصاف گردید و عمداً در نابود ساختن آثار هنری و فرهنگی و ایدای دانشمندان و حتی سربه نیست کردن آنها کوشیدند باز نتوانستند نور جهان آرای دانش مشرق را که قرنهای متمادی در سرزمین ادب پرور و دانش خیز ایران شعله ور شده و حد کمال خود را می‌پیمود خاموش سازند و بمحض پیدایش فرصت و فراهم شدن موجبات و آزادی فکر و عمل بجمع‌آوری

دانشوران و تدوین کتب و تأسیس مجامع علمی میپرداختند و چراغی را که بضعف میگراید از نو فروزان میساختند.

از ملاحظه نقش و نگار و بدایع و ظرائف آثار هنری و اشیاء سنگی و فلزی و سفالی^۲ فلات ایران که در نتیجه بررسیهای علمی و کاوشهای نیم قرن اخیر بدست آمده و پیشینه آنها تا هزاره پنجم پیش از میلاد برآورد شد، بخوبی میتوان دریافت که از هفت هزار سال قبل در دل ساکنین این آب و خاک چه نور دانش و معرفتی شعله ور بوده و با چه مدنیت عالی و متینی سروکار داشته اند. نتیجه آن دانائی ظهور هنر است بدان صورتی که امروز بقایای آثار آنها تا بنظر ما میرسد غرق در شگفتی و تعجب و تحسین میشویم.

یکی از مدارك زنده و غیر قابل انکاری که از ارج و پایه دانش

يك فصل اوستا
اختصاص به
دانش دارد

در گذشته های دور ما صحبت مینماید مندرجات کتاب دینی
زردشت است که يك فصل مشبع و مهم آن بدانش (چیستا)
اختصاص داده شده است.

یشت شانزدهم اوستا درستایش ایزد دانش است. ایزد دانش مقامی بس ارجمند داشته و در بند دوم یشت ۱۶ زرتشت خطاب بدانش «چیستا» میگوید: ای علم راست ترین مزد آفریده مقدس، اگر تودر پیش باشی منتظر من بمان و اگر در دنبال باشی بمن برس»^(۱) یکی از خواسته های نیاکان دور ما از ایزد توانا این بوده است که فرزندان شان دانا و باتر بیت و فرزانه بار آیند و معتقد بودند. روشنی ضمیر و بینائی دل از فروغ دانش حاصل میگردد و برای همین خاطر فرزندان خود را از کوچکی بدبستان میفرستادند تا علم بیاموزند و تربیت شوند و از آناهیتا (ایزد دانش) میخواستند که در فرا گرفتن علم و اندوختن دانش بدانها کمک نماید.

درفروردین یشت بنده ۲ از حکیمی بنام «سئنا» نام برده شده که
حوزه درس داشته و دانشجویانی بگرد او جمع میآمده اند و نیز در
اوستا از يك پزشك ایرانی «تهرتیا» که دروندیداد او را «بھی
خواه نوع بشر» خوانده ذکر کرده که او خواص گیاهان و

حکمایی که
در اوستا از
انها نام برده
شده

ش

نباتات را میدانسته و بوسیله آنها بیماران را معالجه مینموده است. در همان کتاب مذهبی که تاریخ آنرا تا سه هزار سال پیش تخمین زده اند از بسیاری امراض از قبیل تب های مختلف. مخمלק. دنبل. خارش. ضعف اعصاب. لرز. سنگ مثانه وزخم و انواع دیگری از ناخوشیها نام برده شده که دلالت بر وجود طبای حاذقی مینماید که این دردها را تشخیص و معالجه مینموده اند. (۱)

مداوای بیماران با شیر نباتات و گیاهها و جراحی دو کار عمده طبابت بوده است طبیب باید در محضر سایر استادان فن و حکما بمرحله آزمایش درآید و گواهی نامه بگیرد و اگر سه بار مورد امتحان قرار می گرفت و مردود میشد برای همیشه از شغل طبابت محروم میگردد.

ترتیب سال و ماه و روز و نامگذاری آنها از يك اطلاعات عمیق نجومی و هیئت حکایت مینماید.

اهمیت دانش از این برحه از زمان که بگذریم پس از آنکه خانواده هخامنشی در ایران و شرق میانه شالوده يك حکومت بزرگ و دامنهداری را گذاشت که با حشمت ترین دولتهای زمان و جهان بود همانطور که در شکوه و قدرت و جهانداری سرآمد گردید در سایر شئون نیز راههای ترقی و تعالی را هموار نمود، منجمله توجه خاص آنها باشاعه عنوم و تشویق و تکریم دانشمندان و هنرمندان و تاسیس دانشگاهها و تشکیل مجامع علمی بود، استعدادها بکار افتاد غریزه ها سر بلند کرد و عالم فرهنگی نیز باتوسعه قلمرو کشور وسعت پیدا نمود.

دانشکده های دانشکده پزشکی سائیس در جوار معبد «نیت» که داریوش کبیر با معروف زمان پول خود و بدست یکی از پزشکان مصری دایر نمود از دانشکده هخامنشیان های معروف عهد باستان و یکی از مراکز مهم فرهنگی جهان بوده است.

در دانشکده «سائیس» طبیب تربیت میشده و بتمام حوزه های امپراطوری اعزام

میگردیده و باز نوشته‌اند که در همان شهر آموزشگاه بزرگ دیگری وجود داشته که کهنه را برای انجام مشاغل دولتی و دینی تربیت مینموده است.

قسمتی از مطالب نوشته شده روی مجسمه دانشمند مصری معاصر داریوش کبیر بنام «اوجا گرزسنت»^(۱) که خود مؤسس و مدیر دانشکده پزشکی «سائیس» بوده است مربوط با اقدامات داریوش برای تأسیس دانشکده نامبرده میباشد و در تأیید آن کشف قطعه کاغذ حصیری است که روی آن جمله «من از سائیس بیرون آمده‌ام»^(۲) مرقوم گردیده است (نظیر آنچه را که امروز اطباء ما بروی تابلوهای خود مشعر بر نام دانشگاه یا بیمارستانی که از آنجا بیرون آمده‌اند مینویسند).

دیگر از دانشکده‌های بنام دوره هخامنشیها نام این سه دانشکده در تواریخ مسطور است: برسپا^(۳) آرشومی^(۴) میلیتس^(۵)

و اما کتابخانه‌های معروف عهد هخامنشی: یکی کتابخانه دژ نپشت یا گنج نپشت (قلعه نوشته‌ها) در تخت جمشید و دیگری گنج شیپکان یا شیزیکان جنب آتشکده آذرکشیب^(۶) در آذربایجان و ازاکرا^(۷) نام محلی در هگمتانه نام برده شده که کتب و اسناد و دفاتر شاهی در آنجا مضبوط بوده است ولی آنچه محقق است اینکه در جوار هر یک از آتشکده‌های بزرگ ایران کتابخانه‌ای وجود داشته است. دانشکده پزشکی سائیس نیز دارای کتابخانه معتبری بوده است.

دژ نپشت تخت جمشید ظاهراً علاوه بر وجود تمام اوستا روی ۱۲ هزار پوست بزرگترین مخزن کتاب و نوشته‌های عهد هخامنشی بوده است که به همراه حریق تخت جمشید یکسر بسوخت و نابود گردید.

۱- OUDJAHORRESNE ۲- ص ۵۲۶ سیر تمدن در ایران باستان تألیف آقای دکتر بیژن

۳- BARSIPPA ۴- ARCHOE ۵- MILLETUS ۶- ADHUR GUSHNASP

بضم اول و فتح نون و سکون ن و س و ب یعنی خیره کننده آمده این آتشکده مخصوص آتش مقدس جنک آوران و شهر ایران بوده است برای کسب اطلاعات بیشتر به صفحه ۱۴۱ کتاب آثار باستانی جلگه مرودشت تألیف نویسنده مراجعه شود

۷- AKRA

از دفاتر شاهی^(۱) و سالنامه‌های مدون و مضبوط که مورد استفاده دانشمندان و مورخین و سیاحان عهد قدیم قرار گرفته بسیار در گفته‌های تاریخ نویسان قدیم یاد شده است. «هر دوت» که درک زمان هخامنشیان را کرده ازین دفاتر شاهی صحبت میکند. «کتزیاس» طبیب و مورخ یونانی زمانیکه در دربار اردشیر دوم بوده است بهره‌های فراوان تاریخی و علمی از این مخازن برده است. «دیودور» و «پلوتارک» نیز بادی از آنها کرده‌اند. در کتاب استر باب ششم آیه «۱» تحت این مضمون «در آن شب خواب از پادشاه برفت و امر فرمود که کتاب تذکره تواریخ ایام را بیاورند تا آنرا در حضور پادشاه بخوانند . . .» اشاره صریحی شده است.

از وجود حوزه‌های علمی و محافل فرهنگی در زمان هخامنشیان
مجامع علمی و فرهنگی در
روایاتی است که از آن جمله مجمع علمی همدان می‌باشد در این
انجمن دانش یکصد تن از بزرگان فضل و کمال با معرفی و
امضای شاهنشاه عضویت داشته‌اند و همین‌طور فرهنگستان اردشیر
در شهر سارد که از فرزندان و دانش پژوهان تشکیل می‌یافته است.

خاندان هخامنشی خود اهل کمال و دانش پرور بوده‌اند «دیودور» مورخ قرن اول پیش از میلاد مینویسد که «داریوش بزرگ ششمین قانونگذار مصر بود و بادانشمندان مصری خوش رفتاری نموده و از آنها احکام کیش و رموز حکمت را فرا گرفت و بقدری تبحر پیدا نمود که او را احترام نمودند»^(۲) «هرودت مینویسد که دختران کوروش کبیر مخصوصاً «اتس‌سا» زن داریوش اول اهل ادب و صاحب کمال بوده‌است پلوتارک نوشته است که فرزندان اردشیر فلسفه و علوم مغی (ماژیک) را از دانایان آن علوم فرا گرفته بودند. در کتاب استر باب اول آیه ۱۳ قسمتی است که از مجالست و محاورت شاه با حکیمان صحبت مینه‌آید در آنجا نوشته شده که پادشاه (اردشیر) بحکیمانیکه از زمانها مخبر بودند تکلم نمود زیرا عادت پادشاه با همد کسانیکه بشریعت و احکام بودند چنین بود.

۱- دفاتر شاهی را در زمان هخامنشیان دبقرای بازی لی‌کای DIFTERAI BAZILICAI که ترجمه آن

بفارسی امروز (دفاتر شاهی) میشود نامیده‌اند ۲- ۴۰۶ ایران نامه تالیف آقای عباس مهرین

نتیجه این مجاهدات و فراهم کردن وسایل و توجهات خاص شهریاران هخامنشی بدانش، علو سطح فرهنگی ایران در قرنهای پیش از میلاد است که بعضی از محققین منجمله دکتر الگود^(۱) یکی از پزشکان و دانشمندان انگلیس معتقدند که ترقی علم پزشکی در ایران پیشتر از یونان بوده است دانشمند نامبرده بر حسب تحقیقاتی که نموده می نویسد که یونانیها در قرن هفتم پیش از میلاد پیشرفت چندان قابل ملاحظه‌ای در علم طب نکرده بودند ولی در قرن پنجم یعنی دویست سال بعد این علم به‌تدریج توسعه زیادی پیدا کرد و او این ترقی و توسعه را در اثر اختلاط با ایران و استفاده از منابع علمی ایرانی میداند و ثابت کرده است که عبارت بند هشن از نوشته‌های هیپو کراتس (پری هبدمدن)^(۲) قدیمتر و بسیاری از عبارت بند هشن در آن ترجمه شده است^(۳) ارسطو فلسفه و حکمت حکمای ایران را از حکمت و فلسفه مصر قدیمتر میداند و بر حسب تحقیقات علمی علمای فن «سیر تکامل عرفان در نزد حکمای یونان در آغاز از سرچشمه حکمت زردشت آب خورده است»^(۴)، و نوشته‌اند که فیثاغورس حکیم یونانی نزد دانشمند ایرانی بنام زردشت درس خوانده و هم ۱۵ تن دانشمندان ایرانی بودند که بقول هردوت از طرف داریوش بزرگ برای نقشه برداری کرانه‌های جنوبی اروپا مأمور گردیدند.

بنا بر این بطوریکه گفتیم در تمام شئون علمی اعم از تاسیس دانشگاهها و کتابخانه‌ها تشکیل انجمن‌های دانشوران و اعزاز دانشمندان و تشویق هنرمندان کوشا بوده‌اند و از همین لحاظ است که بسیاری از فنون ایرانیان باستان از قبیل سد بندی، حفر ترعه‌ها، ایجاد راهها، احداث قصور مجلل و زیبا و باغستانهای شاهی مورد اعجاب و تحسین مورخین و سیاحان یونانی که در آن عهد بایران آمده‌اند گردیده است. دست زدن به چنین کارهای محیر العقول و همچنین تحصیل دردناک و دشوارها و فرا گرفتن طب و حکمت مستلزم داشتن مایه علمی و تحصیلات عمیق میباشد تا طالبین آن علوم بتوانند از آن خوان گسترده بهره بردارند و درك مطالب مهمه و متنوعه را بنمایند و نتیجه آن معلومات و مکتوبات

را با ایجاد سدهای بزرگ و حفر کالها و احداث کاخهای زیبا و تشکیلات منظم کشورداری ظاهر سازند.

دانش
در زمان
ساسانیان

وردوره درخشان ساسانی نیز با آنکه کتب و آثار علمی فراوان آن، قسمتی بدست حوادث روزگار و بخش مهم دیگر به امر خلیفه وقت و بدست امرای عرب معدوم گردید باز طبق مدارك موجوده می بینیم که جنبش های علمی و تاسیس مکاتب و دانشگاهها در اثر علاقه شهریاران ساسانی ساکت نشده بلکه بمراتب بیش از دوره هخامنشی نسبت به نشر علوم و اعزاز دانشمندان و ترفیه حال آنان توجه مبذول داشته اند و رو به مرفته آندوره اهمیت شایان ملاحظه ای داشته است

ابن الندیم مینویسد: که اردشیر مؤسس دولت ساسانی برای جمع آوری کتاب های پراکنده شده ایران و قسمتهائی از اوستا که بدیگر کشورها رفته و ترجمه شده بود دانشمندانی به هند و روم و دیگر ممالك فرستاد تا آنچه را که ممکن است گرد آوری و تدوین نمایند بعد از اوجانشینش شاپور اینکار را دنبال نمود و دستور داد تا آن کتاب ها را به پهلوی ترجمه و در دسترس دانشمندان قرار دهند و بعلاوه از جلب دانشمندان خارجی ابا نداشته و چند پزشك یونانی برای تعلیم علم پزشکی بدربار جلب نمود. پدرمانی پاتك یکی از فضالای معروف و مقرب دربار اردشیر ساسانی بود. او فرزند خود را طوری تربیت نمود تا از لحاظ جنبه علمی جای مخصوص و برتری را در دربار شاهان ساسانی اشغال نماید.

مانی دزسی سالگی مردی فاضل و در زمره دانشمندان قرار گرفت مرسوم دربار ساسانی چنین بود که در روز تاجگذاری و اعیاد رسمی دانشمندان نیز حتماً باید شرکت کنند و مقدم آنها تهنیت عرض نماید مانی در روز یکشنبه اول نیسان سال ۲۴۲ میلادی یعنی روز جشن تاجگذاری شاپور اول از طرف گروه دانشوران حاضر در جشن مأمور عرض تبریک و تهنیت گردید و اتفاقاً در همان روز بود که ضمن عرض شادباش تاجگذاری مبنای آئین خود را بایبانی فصیح و گیرا بحضور شاهنشاه تقدیم داشت.

تئسر هیربذان هیربذ یکی از دانشمندان معروف فارس در عصر ساسانی است با آنکه پدرش یکی از شاهان محلی فارس بوده معهذا بفضل و کمال گرایید و از وزراء و مشاورین بافضل و مقرب در بار اردشیر گردید وی همان شخصی است که بهمراهی عده‌ای از دانشمندان روحانی برای جمع آوری و تدوین اوستا کوشش فراوانی نمود.

آگائاس مورخ یونانی با آنکه از مخالفین انوشیروان بوده نتوانسته است مراتب دانش پروری و کمال دوستی او را نا دیده انگارد وی اظهار تعجب و تحیر مینماید که پادشاهی با وجود اشتغالات بامور جنگی و مملکتداری چطور از آموختن فلسفه آنی غفلت نمی نماید و مینویسد که اورانیوس فیلسوف و پزشک بزرگ سوریه را بدربار خود جلب نمود تا از وی حکمت و فلسفه بیاموزد.

در زمان همین پادشاه یعنی سال ۵۲۹ میلادی ژوستینیانوس امپراطور روم مدارس فلسفی آتنیه و اسکندریه و رها را بست و هفت تن از دانشمندان مدرسه آتنیه بدربار رو آوردند. انوشیروان مقدم آنها را گرامی و مغتنم دانست و هنگام عقد قرارداد با ژوستینیانوس مخصوصاً يك ماده افزود که فلاسفه و دانشمندان نامبرده آزادی فکر و عمل داشته باشند و بتوانند با وطن خود بر گردند. انوشیروان با حکمای فراری مباحثات فلسفی نمود و کتابهای فلسفه ارسطو و افلاطون در زمان او بزبان پهلوی ترجمه گردید و همچنین کابيله و دمنه از زبان سانسگریت.

نظامی عروضی در چهار مقاله ضمن تقرب فضلاء در دربار شاهان ساسانی مینویسد «پیش از این در میان ملوک عصر و جبابره روز گارپیش چون پیشدادیان و کیان و اکاسره و خلفا رسمی بوده است که مفاخرت و مبارزت بعدل و فضل کردند و هر رسولی که فرستادندی از حکم و رموز و لغز مسائل با او همراه کردند و درین حالت پادشاه محتاج شدی بارباب عقل و تمیز و اصحاب رأی و تدبیر، و چند مجلس در آن نشستندی و برخاستندی تا آنگاه که در آن جوابها بر يك وجه قرار گرفت و آن لغز و رموز ظاهر و هویدا شدی... پس از این مقدمات نتیجه آن همی آید که دبیر عاقل و فاضل مهین جمالی است از تجمل پادشاه و بهین رفعتی است از ترفع پادشاهی...»

غ

دبیران دربار از بین فاضل ترین و کار آزموده ترین دبیران انتخاب میشدند .
ایران دیبهر بد (رئیس دبیران) که در حضر در خدمت شاه و در سفر از ملتزمین رکاب بوده است
ایران دیبهر بد از زمره وزرا و بعد از مؤبد مؤبدان مقام ارجمنندی داشته است. مؤبدان
نیز از دانشمندان و دانایان بوده اند که دستورات مذهبی و قوانین عرف را اجراء
می نموده اند

وظیفه دبیران در دیوان شاهی مشکلتر از همه بود چه که فرامین شاه، قراردادها و
نامه های سیاسی ، ثبت وقایع روزانه ؛ تنظیم امور محاسبات کشور همه به عهده آنها بوده
که در کمال مهارت و با انشای خوب از روی بصیرت میبایست تهیه و انجام وظیفه نمایند .
بسیاری از اساتید و دانشمندان معروف عیسوی در قرن چهارم و پنجم همان ایرانیانی
بودند که بدین عیسوی گرا نمیده از قبیل فرهاد^(۲) رئیس دیرمارمتی در موصل (قرن چهارم)
ماراپای اول (اوایل قرن ششم میلادی) بولس پارسی^(۳) رئیس حوزه روحانی نصیبین
از دارالعلم های معروف آن زمان یکی مدرسه ای بوده است که بدست فیروز
شهر یار ساسانی توسط بارسوما^(۴) یکی از اسقفان ایرانی در حدود سال ۴۵۰ میلادی در
نصیبین ایجاد گردید ، این مدرسه از مدارس معروف و مهم دوره ساسانی و تعداد طلاب
آنها تا ۸۰۰ تن نوشته اند^(۵)

دیگر جندی شاپور یا گندی شاپور^(۶) است ، در خوزستان شمال شرقی شوشتر
فعلی شاپور اول آنجا را ساخت و دیگر شاهان ساسانی بروست و ازدیاد کتابهای آن افزودند
و تا چند قرن بعد از اسلام نیز مرکز اشاعه علم و تدریس و فلسفه و طب و حکمت بوده و
ایرانیان در آن مدرسه درس پزشکی آموخته و بجای استادان رومی تدریس می نمودند ،
درین دانشکده طب یونانی و ایرانی و هندی هر سه تدریس میگردید .
بیشتر از دانشجویان و دانش پژوهان مدرسه رها^(۷) را (شمال غربی الجزیره)

۱- ERAN DIBHERBADH ۲- APHRAATE ۳- PAULUS PERSA

۴- BARSAUMA ۵- ص ۱۳ تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی تألیف آقای دکتر ذبیح الله مفا

۶- گندی شاپور در اصل وه اندیوی شاه پهر (به از انطاکیه شاپور) بوده است

۷- اورفا URFA یا ادسا EDESSA

ف

ایرانیان دانشجو تشکیل میداده و از لحاظ اینکه بسیاری از طلاب آن مدرسه ایرانی بوده‌اند مدرسه ره‌ارا (دبستان ایرانیان) مینامیده‌اند؛ از دانشمندان ایرانی که درین دبستان تحصیل کرده «آکاسیوس آرامی»^(۱) بارسوما^(۲) مثنای پارسی^(۳) بولس^(۴) ابراهیم مادی . نرسی ، از الیاس را نوشته‌اند. در اواخر قرن پنجم میلادی این مدرسه بسته شد و شاگردان ایرانی بمیهن خود باز گشته و در ایران چندین مدرسه تاسیس نمودند که از جمله ریو اردشیر در ناحیه ارجان است و مثنای پارسی متولد شیراز دانشمند نامی در فلسفه ریاست آنرا داشته است . نهضت علمی چهار قرن و خرده‌ای دوره ساسانیان و پروراندن دانشمندان و دایر نگاهداشتن مکاتب و آموزشگاهها و کتابخانه‌ها و معرفت دوستی و دانش پروری شاهان ساسانی سبب گردید تا پس از سقوط دولت ساسانی در زمان اسلام نیز ایرانیان مشعلدار دانش و وسیله نشر علوم بسایر نقاط متمدن وقت کردند . از دوره خلفای اموی که بگذریم خلفای عباسی چون پایه خلافت آنها بدست ایرانیان استوار گردیده بود و تحت نفوذ و زور و رجال علم پرور و ادب دوست ایرانی واقع شده بودند بتوسعه مدارس و مکاتب و تشویق فضلا و جلب علما و حکما همت گماردند و بطوریکه می بینیم بسیاری از علمای قرون اولیه اسلام ایرانیانی بودند که تحقیقات و معلومات خود را بزبان عربی انتشار داده‌اند و آنچه از کتابهای علمی و فلسفی و طبی ایرانی که بزبان سریانی یا پهلوی در گوشه و کنار باقی مانده بود از زبان عربی ترجمه گردید و حقاً از این راه خدمت گرانبهائی بتوسعه تمدن و فضل دردنیای اسلامی نمودند.

نامی ترین دانشمند ایرانی در دربار ابوجعفر منصور بن محمد (۱۳۶-۱۵۸ هجری) عبدالله مقفع میباشد که جاه و منزلت او در دربار خلیفه رفیع و بسیاری از کتب را از زبان پهلوی به عربی ترجمه نموده است.

دیگر از دانشمندان معروف ایرانی در زمان خلفا بطور اختصار این اشخاص و فامیل های معروف را میتوان نام برد :

ق

- ۱- آل برمك (یحیی بن خالد - فضل - جعفر)
 - ۲- خاندان بختیشوع (جبریل بن بختیشوع - جورجیس - علی بن ابراهیم) که نسلا بعد نسل رئیس دانشگاه جندی شاپور و پزشك مخصوص خلفای عباسی بوده‌اند جورجیس ابن بختیشوع دل درد شدید ابو جعفر منصور را معالجه نمود و او وی را رئیس دانشکده جندی شاپور نمود.
 - ۳- فرزندان موسی بن شا کر منجم (ابو جعفر محمد متوفی سال ۲۵۹ احمد و حسن) که در علم نجوم و هندسه و منطق تبحری نظیری داشته‌اند.
 - ۴- خاندان نوبخت (ابوسهل یا خرشاذ ماه - شیما ذاه - اسمعیل - ابوالعباس - فضل و عبدالله و سهل و حسن^(۱))
 - ۵- علی بن یحیی معروف بابن المنجم کاتب مأمون - محمد بن عبدالملک - داوود بن سراپیون سلیمیویه - بهرام بن مروان شاه - زادویه بن شاهویه - عمر بن فرخان - بهرام هروی مجوس - محمد بن بهرام^(۲).
- ابن خلدون مینویسد: که اکثر از مفسرین و مدرسین نحو و حدیث و کلام و فقه و اصول ایرانی بوده‌اند. هیچ ملتی چون ایرانیان (عجمان) بتدوین کتب و ترویج علم همت نگماشتند و فرمایش حضرت پیغمبر که اگر علم با کفاف آسمان باز بسته باشد قومی از اهل فارس بر آن دست خواهند یافت کاملاً مصداق پیدا نمود.
- مجالست و محاورت و نفوذ دانشمندان ایران در اعراب طوری مؤثر گردید که همان طایفه با آنکه در صدر اسلام دشمن کتاب بودند و کتابخانه‌های معتبر و معروف ایران و اسکندریه را آتش زدند و به آب ریختند، در زمان خلفای عباسی کتب کتابخانه‌های شهرهای آسیای صغیر و روم و آنقره را پس از تصرف آن شهرها محفوظ نگاهداشته و بیغداد منتقل نمودند تا بزبان عربی برای استفاده طلاب ترجمه گردد.
- نقل دور وایت زیر تفاوت مؤثر و محسوس این دو قسمت از زمان را یعنی افکار فاتحین عرب در بدو ورود بایران و اقدامات آنها پس از اختلاط و کسب علوم و فنون و آداب ایرانی

بخوبی مشهود میگردد:

عبدالرحمن بن خلدون^(۱) که در سال ۷۳۲ در تونس تولد یافت و در سال ۸۰۸ هجری در قاهره در گذشت در فصل معنون به «العلوم العقلیه واصنافها» مینویسد: «و بدانکه ما بین اممی که اخبار و تاریخ احوال ایشان بما رسیده است اقوامی که از همه بیشتر علوم عقلیه توجه نموده اند همانا دوقوم بزرگ قبل از اسلام یعنی ایرانیان و یونانیان بوده اند... اما ایرانیان اهمیت این علوم عقلیه نزد ایشان بغایت عظیم بوده است و دامنه آن بغایت وسیع بمناسبت عظمت و فخامت دولت ایشان و طول مدت سلطنت آنان و گویند که این علوم یونانیان از جانب ایرانیان منتقل شده است و وقتی که اسکندر دارا را بکشت و سلطنت کیانیان را منقرض نمود و بر کتب و علوم ایرانیان که از حد و حصر بیرون بوده استیلا یافت و وقتی که مملکت ایران بدست عرب مفتوح گردید کتب بسیاری در آن سرزمین بدست ایشان افتاد، سعد بن ابی وقاص (سردار لشکر عرب) بعمر بن الخطاب در خصوص آن کتب نامه نوشت و در ترجمه نمودن آن کتب برای مسلمانان رخصت طلبید، عمر به او نوشت که آن کتب را در آب افکنید، چه اگر آنچه در آنهاست راهنمایی است خداوند ما را برهنما، تر از آن راهنمایی کرده است و اگر گمراهی است خداوند ما را از شر آن محفوظ داشته است لهذا آن کتب را در آب یا در آتش افکندند و علوم ایرانیان که در آن کتاب مدون بود از میان رفت و بدست ما نرسید.»

ابوریحان بیرونی نیز که در ۳ ذی الحجه ۳۶۲ در خوارزم تولد یافت و در دوم رجب ۴۴۰ هجری در غزنه در گذشت در خصوص وطنش خوارزم که یکی از ایالت های ایران قدیم بوده در آثار الباقیه مینویسد: چون قتیبه بن مسلم ثانیاً خوارزم را پس از مرگ شدن اهالی آن فتح نمود اسکجموک را برایشان والی گردانید و قتیبه هر کس را که خط خوارزمی میدانست و از اخبار و اوضاع ایشان آگاه بود و از علوم ایشان مطلع بکلی فانی و معدوم الاثر نمود و ایشان را در اقطار ارض مشرق ساخت و لهذا اخبار و اوضاع ایشان بدرجه ای

۱ - نقل از صفحه ۲۱ جلد دوم پشتها تألیف استاد پورداود عبارات ابن خلدون بزبان عربی است که دانشمند فقید مرحوم علامه قزوینی عین آن عبارت را با ترجمه فارسی آن از پاریس جهت استاد پورداود فرستاده است

مخفی و مستور مانده است که بهیچوجه وسیله‌ای برای شناختن حقایق امور در آن مملکت بعد از ظهور اسلام بدست نیست»

و باز ابوریحان در صفحه ۴۸ از همان کتاب گوید: «و چون قتیبه بن مسلم نویسنده کان ایشانرا (یعنی نویسندگان اهالی خوارزم) هلاک نمود و هر بدان (پیشوایان دینی) ایشانرا بکشت و کتب و نوشته‌های ایشانرا بسوخت اهل خوارزم امی مانند بودند و در اموری که محتاج الیه ایشان بود فقط بمحفوظات خود اکتفا نمودند و چون مدت متمادی گردید و روزگار دراز بر ایشان بگذشت امور جزیمه مختلف فیه را فراموش کردند و فقط مطالب کلیه متفق علیه در حفظ ایشان باقی ماند»

نتیجه همین دانائی و فرط کمال بود که سلیمان خلیفه اموی ناچار به ادای چنین جمله‌ای گردید: «عجبا ایرانیان هزار سال حکمفرمایی کردند و ساعتی بما احتیاج پیدا ننمودند و ما صد سال خلافت کردیم و یکساعت بی مساعدت آنها نتوانستیم زندگانی کنیم.» و باز همان غرور ملی و پیشینه تمدن و دانش بود که یکی از بزرگان ایران به امیر خراسان که عرب بود نوشت: «ما ایرانیان در پر تو علم و خرد و رفتار شایسته چهارصد سال از دنیا خراج گرفتیم و حال آنکه نه کتاب فصیح و مقدس آسمانی داشتیم و نه رسولی که فرستاده خدا باشد.»

فردوسی نیز در مقوله علم و دانائی و تربیت فرزندان و اهمیتی که شهریاران ایران به این گروه از مردمان کشور میداده‌اند و اهمیت مقام آنها در جامعه و در دربار اشعار زیادی که ذکر همه یا حتی منتخبی از آنها از حوصله این مختصر مقاله خارج است دارد تنها چند بیت اورا از فصل «خردمندی اردشیر» زیب گفتار خود میسازد:

بلاغت نگه داشتندی و خط	کسی کو بدی چیره بر يك نقط
چو برداشتی آن سخن رهنمون	شهنشاه کردیش روزی فزون
کسی را که کمتر بدی خط و ویر	نرفتی بدرگاه شاه اردشیر
سوی کارداران شدن دی بکار	قلمزن بماندی بر شهریار
ستاینده بد شهریار اردشیر	چو دیدی بدر بارمردی دبیر

نویسنده گفتی که گنج آ کند
هم از رای او رنج پیرا کند
بدو باشد آباد شهر و سپاه
همان ز یردستان فریاد خواه
د بیران چو پیوند جان منند
همه پسادشاه بر نهان منند
از هنر و معماری این دره درخشان که دوره تجدید صنایع ایران پس از انقراض
هخامنشی است و قطعاً مولود همان عوامل مشروحه در فوق است چون با موضوع ما
مناسبتی ندارد حرفی بمیان نمی آورد و شاید بتوان حدیث مفصل از این مجمل خواند.



گفتار مختصر بالا در باره علوم مقام دانش و اهمیت دانشمندان و دانش پژوهان و
تدابیری که شاهان زمان برای جمع آوری و جلب دانشمندان و تأسیس کتابخانه و
دارالعلم ها اتخاذ مینمودند نباید بعنوان بیان تاریخ تصور شود بلکه آنرا فهرست
آنهم فهرست بسیار مختصری دانست زیرا قرنهای متمادی است که دانشمندان جهان
در این مقوله تحقیقات و کتابهای قطور و پر مغزی مستدل بر مدارك و اسناد صحیح تاریخی
روی آثار علمی و هنری کشور عزیز ما از گذشته های بسیار دور تا کنون برشته تحریر
در آورده اند که ما را از ذکر آنها بی نیاز میسازد و بطور خلاصه میتوان گفت که هر
کشوری باندازه استعداد و لیاقت خود از روحی که عصر و زمان باو میدهد استفاده مینماید
و شخصیت خود را ظاهر میسازد معلم و استاد زمان بیش از هر عاملی در تنویر افکار یا خموشی
آن مؤثر و ذی نفوذ است چنانکه دیدیم در عصر درخشان هخامنشی تا زمان مهیای رشد
علوم و تکمیل فنون گردید حد اعلای عروج و کمال پیموده شد در عهد پارتها که د اعر
مداران زمان رغبت و توجه قابل ملاحظه ای بنشر علوم و بسط فنون نداشتند صاحبان
دانش و هنر کمتر پرورانیده شد و هنر سیر نزولی کرد باز در دوران ساسانی جنبش علمی
شروع گردید استعداد ذاتی و نبوغ فطری نژاد ایرانی از حال رکود بدر آمد و بهمراه
بسط قدرت و نفوذ امپراطوری علوم و فنون نیز به بسط و توسعه گرائید بنابراین موجبات
کار و مشوق کمال و مساعدت محیط لازم است تا این نیروی خدا دادی بحرکت در آید و
دیگران را مستفید سازد.

متأسفانه ما در عصری زیست میکنیم که دوره هرج و مرج علمی است نه راهی را

که پیش از اختلاط و نفوذ رسوم و آداب ظاهری مغرب زمین میرفته‌ایم و دانشمندان بنامی که شهرت جهانی دارند پرورانده میشد می‌رویم و نه در حقیقت راهی را که ملل غرب می‌روند و روز بروز بر محیط اکتشافات و اختراعات و تحقیقات علمی خود می‌افزایند می‌رویم. در گذشته از همین اطاق‌های تنگ و تاریک و نمناک مدارس قدیمه که در هر شهری یافت میشد با فقدان وسائل کار و کتاب و چاپ و مؤنه زندگی چه فضلا و حکما و مدرسین عالی‌قدری بیرون آمدند که یکی از آنان را امروز اینهمه دبیرستان و دانشکده‌های مجلل و زیبای چند طبقه که در هر شهری بقدر کافی وجود دارد با همه وسائل و موجبات ممکنه نمی‌پروراند و همین چند نفر انگشت شمار محقق و دانشمند و نویسنده و استاد که امروز داریم یا باز تحصیل کرده همان مدارس قدیمه‌اند و یا بر حسب استعداد ذاتی و قابلیت فطری از روی عمق و معنی رنج برده بد خوابی کشیده و مطالعه نموده و عمر عزیز را بر سر اینکار گذارده‌اند. علت آنست که معلومات در این عصر بصرف داشتن برگ کاغذی است که تهیه آن بمراتب آسانتر از کسب یک معلومات عمیق و پرمغزی می‌باشد. از طرف دیگر مشوقین کمال و شخصیت‌های مهم که دانش پروری آنها در هر دوران یکی از عوامل پیشروی دانش بوده است متأسفانه در این نیم قرن اخیر کمتر دیده شده و بی شک وضع زمان و تحولات جهان در فاصله این مدت که چندین بار دنیا را دستخوش حوادث مهم و تبدلات ساخته بی تأثیر نبوده است.

در اینجا يك قسمت تاریخی بیاد آمد که شرح آن بی‌مناسبت نیست گفته شود: محقق اردبیلی^(۲) یکی از علمای برجسته و بزرگ زمان صفویه ضمن نامه‌ای بشاه عباس خطاب «برادری» مینماید شاه عباس از این عنوان بقدری خوشحال گردید که گفت نامه را در کفش گذارند تا در روز واقعه بتولای آن و بهمت محقق اردبیلی از عتاب برهد.

همین حسن نظر و ارادت و قدرشناسی و تشویق از فضلا باعث گردید تا دانشمندان عالی‌قدر و بی نظیری چون شیخ بهائی - حکیم شرف‌الدین شفائی - ملا صدرای شیرازی

میرداماد - میرفندرسکی - خواندند و میروسخن سربانی چون هاتف و صائب و عرفی و اهلی و وحشی در آسمان حکمت و معارف و ادب زمان صفوی جلوه گری نمایند .

و باز بیادم آمد که شیخ علامه ابوالفرج عبدالرحمن ابن جوزی ملقب بجمال الدین وصیت فرمود تا آب غسلشرا با تراشه های قلم که در حجره خود جمع کرده بود گرم کنند بروصیت او عمل شد و مقداری تراشه زیاد آمد^(۱)

این بود وضع طلاب و معارف خواهان و آن بود سلوک معارف پروران و دانش پژوهان .



سبب تشکیل کانون دانش و برنامه کار آن گروه

در طول مدت چهارده سال خدمتگزاری در تخت جمشید و افتخار آشنائی با بسیاری از شخصیت های برجسته فرهنگی و علمی کشورهای مختلفه جهان که برای دیدار تخت جمشید و زیارت زادگاه سعدی و حافظ آمده و می آیند ملاحظه شد که دانشمندان کشورهای دیگر نه تنها شیراز را يك شهر باستانی و تاریخی و مهد بزرگان دانش و هنر میدانند بلکه هنوز همان عنوان دارالعلم را برای این شهر زیبای دلفریب قائل بوده و با کمال اعزاز و اکرام نام آنرا بر زبان میرانند مخصوصاً چند تن از شخصیت های بزرگ علمی معاصر از قبیل پروفیسور هانری کربن مستشرق نامی فرانسوی که سالهای متمادی عمر خود را روی حالات و تألیفات دانشمند شهیر ملاصدرا و شیرازی صرف نموده^(۲) و آقای پروفیسور رومرمدیر آکادمی علوم و ادبیات در شهر ماینس که روی تاریخ زندیه تتبعات عمیق و اطلاعات مبسوطی جمع آوری کرده و کتابی بزبان آلمانی نوشته است و دیگر محققین و متتبعین که ذکر نام آنها در این مختصر مناسبتی ندارد پیوسته برای

۱ - جمال الدین ابوالفرج عبدالرحمن ابن الجوزی مؤلف کتاب المنتظم متوفی بسال ۵۹۷ هـ که این وصیت را نموده ظاهرأ سعدی درك معضّر او را نکرده بلکه نوه او که همین لقب و کنیه و اسم را داشته و در بغداد و اعظ و مدنی محسوب بوده شیخ اجل سعدی او را ملاقات کرده است و وصیت راجع بغسل وی با آب گرم شده باترائ قلمش ابوالفرج بزرگ بوده که در حدود سی یا بیشتر تألیف داشته است نه ابوالفرج دوم

۲ - این دانشمند در پائیز سال ۱۳۲۴ بعشق دیدار زادگاه و مدرّس ملاصدرا (مدرسه خان) بشیراز آمد و از حسن تصادف پراهنمائی همکار ارجمند آقای حسام نعمت اللهی کتابی از ملاصدرا بخط خود او در کسرانصام الجاهلیه در کتابخانه مرحوم حاج ذوالریاستین پیدا شد که مورد خوشوقتی کامل او گردید

تکمیل اطلاعات خود مایل بملاقات با شخصیت‌های علمی شیراز بوده‌اند ولی متأسفانه مجمع و محفل منظم علمی که بتوان آنها را بدانجا راهنمایی نمود وجود نداشته و انصافاً فقدان چنین مجامع و تشکیلات فرهنگی و علمی بدان معنی که انتظار میرود برای سرزمینی که روزگارانی بین تمام شهرهای ایران بدارالعلم مشتهر بوده است نقص بسیار بزرگی بوده و میباید، از این جهت این بنده ناچیز که خود مفتخر بشیرازی بودن هستم و عمری را بخوشه چینی از خرمن ارباب دانش و فضل گذرانده و با سرمایه کم علمی و فهم و ادراک ناقابل و مختصری که خدا مرحمت فرموده از تالیفات و تحقیقات و معلومات اربابان کمال و هنر استفاده نموده‌ام در صد برآدم از دانشمندان و دانش پژوهان این شهر که در گوشه و کنار بسر میبرند و هیچگونه داعیه‌ای نداشته و ندارند استدعا نمایم تا دور یکدیگر جمع گردند و تشکیل کانونی دهند تا مرعلاقمندان و دانش خواهان را بکار آید و دیگران از محصول افکار و معلومات آنان بهره ور گردند، از طرفی جمع‌آوری همه آنانی که در مد نظر بودند در بادی امر مشکل بوده بدین توهم که شاید خدای نکرده همان تصور را که نسبت بسایر مجامع اجتماعی و اعمال نظر و اعمال بی رویه کارگردانان آن متصور میگردند نسبت بدین کانون و افراد آن که جز اشاعه مطالب مهمه علمی و تاریخی منظور خاص دیگری ندارد متصور گردد، صلاح ندانست که تا يك قدم عملی و مطابق گفته خود بر ندارد مزاحم اوقات شریف سایر دانشمندان گردد از این رو با چند تن از دوستان فرزانه و نویسندگان فاضل و سابقه دار مطلب را در میان نهاد و در نتیجه هشت تن از آنان که خود شایق تشکیل چنین مجمعی بودند دعوت این ناچیز را اجابت فرموده و در روز اول دیماه ۱۳۳۱ خورشیدی در بنده منزل حضور بهم رسانیدند و از آن روز بعد در روزهای یکشنبه يك در میان اکثراً بدور هم گرد می‌آیند و نسبت با اجرای منویات کانون و برنامه منظور کمال همکاری را اعمال میفرمایند.

برای اینکه خوانندگان عزیز و علاقه‌مندان به همکاری با اعضای کانون از روش این گروه مستحضر گردند قسمتی از منویات و مواد کارهای فرهنگی را که امیدوار به اقبال و پشتیبانی سایر علاقمندان و دانشمندان میباید و در اولین جلسه توسط این بنده

معروض و مورد موافقت و تأیید آقایان عظام گردیده ذیلانقل مینماید:

- ۱- دعوت از دانش پژوهان و دانشمندان و محققین و مدرسین در هر شعبه و اشخاص باذوق و هنرمند و هنردوست برای همکاری و شرکت در اجرای منویات انجمن
- ۲- نشر و چاپ مقالات و تحقیقات علمی و فلسفی و تاریخی بوسیله روزنامه و مجله یا نشریه و کتاب
- ۳- انعقاد مجالس سخنرانی و ایراد خطابه های علمی برای علاقمندان و طالبان دانش.
- ۴- تهیه شرح حال و سوانح زندگی و انتشار آثار و تالیفات شخصیت های علمی و ادبی و فرهنگی و هنرمندان فلرس اعم از متقدم یا متأخرین
- ۵- تجدید چاپ آثار و تالیفات و اشعار و نوشته های دانشمندان و نویسندگان و کویندگان فارس که کمیاب یا نایاب گردیده و چاپ آثاری که تاکنون به چاپ نرسیده است.
- ۶- تجلیل و تقدیر از شخصیت های علمی و ادبی و هنری که در گوشه و کنار بحال انزوا مشغول مطالعه و تحقیق و تدریس هستند
- ۷- تهیه محل مناسبی برای مرکز انجمن و بحث و فحص در موضوعات مختلفه علمی و ادبی.
- ۸- تأسیس يك کتابخانه در مرکز انجمن برای استفاده اعضای انجمن و سایر علاقمندان و دانش پژوهان.
- ۹- پذیرائی از شخصیت های برجسته علمی و فرهنگی داخلی و خارجی که بشیر از می آیند و آشنا کردن آنها از نزدیک با اعضای انجمن
- ۱۰- ارتباط با سایر انجمن های فرهنگی و علمی کشور و لدی الاقتضا با مجامع علمی کشورهای دیگر و تبادل نشریه.
- ۱۱- اتخاذ وسائل و تدابیر لازم جهت بالا بردن سطح فرهنگی و علمی و ادبی و هنری فارس آنطوریکه منظور نظر وزیرینده سابقه علمی و تاریخی شیراز میباشد

۱۲- طرح مسائل مهم علمی و ادبی بین علاقه‌مندان و دانشوران و اتخاذ وسایلی جهت

ترویج حسن خط مخصوصاً خط نستعلیق و تشویق هنرمندان و نقاشان و خطاطان ولی چون اجرای تمام و حتی قسمت هائی از آن مستلزم هزینه‌های گزافی است که از استطاعت مالی اعضای انجمن خارج و بعلاوه فرصت کافی و طول مدت لازم دارد ازینرو برای اینکه یکقدم عملی در راه این منظور مقدس برداشته شود، و بعلاوه مندان فهمانده شود که مقصود این دسته نشستن و گفتن و برخاستن نیست در جلسه دوم تصمیم گرفته شد که هر کدام از آقایان گرام موضوعی را در نظر گرفته و برای چاپ اولین نشریه بدفتر کانون مرحمت فرمایند تا بصورت نشریه‌ای چاپ و در دسترس علاقه‌مندان قرار گیرد دانشمند ارجمند جناب آقای محمد رضا حقیقی که از فضایی بی ریا و بی ادعای شیراز و از مترجمین و نویسندگان زبردست هستند و عمری را با دامن پاکی و صحت عمل در راه خدمت بفرهنگ شیراز و فارس مصروف کرده ترجمه کتاب «انسان و سرنوشت او تألیف آگنل» را که بزبان انگلیسی نوشته شده تقبل فرمودند و بطوری که ملاحظه خواهند فرمود کتاب نامبرده در نهایت سلاست و شیرینی کلام و رعایت امانت در ترجمه که از صفات خاص مترجم محترم است بفارسی ترجمه و حاضر برای چاپ گردید.

از دانشمند فرزانه و محقق گرانمایه جناب آقای صدرالدین محلاتی که مراتب فضلی و ادبی و اصالت خانوادگی معظم له برآشنایان پوشیده نیست خواهش شد که تحقیقات دانشمندانه و گرانمایه خود را راجع «بدارالعلم شیراز» که کاملاً با موضوع کار کانون دانش‌پارس ملازم است و قبلاً در نامه شریفه گلستان که از روزنامه‌های کهنسال کشور و ۳۷ سال متوالی بدون تعطیل تحت اداره مدیر دانشمند و علاقمند آن نامه آقای گلستان منتشر میگردد انتشار پیدا نمود، در دسترس کانون گذارند تا ضمن نشریه اول چاپ شود معظم له نیز این دعوت را پذیرفته مقاله نامبرده را با حواشی و مطالب مهم دیگری مرحمت فرموده که پس از مقاله جناب آقای حقیقی از نظر خوانندگان عزیز خواهد گذشت.

جناب آقای علی نقی بهروزی که از نویسندگان معروف و از دبیران دانشمند شیراز میباشند و اکثراً از رشحات قلمی معظم له در روزنامه‌های شیراز مخصوصاً روزنامه وزین

ا- ب

پارس که بمدیریت دوست ارجمند آقای فضل الله شرقی در کمال نظم و ترتیب بامقالات سودمند منتشر می گردد، مستفید گردیده اند، نیز متعهد شدند که شرح کامل حالات یگانه ادیب سخن سنج و قصیده سرای بی نظیر قرن اخیر قافائی شیرازی را تهیه نمایند جناب آقای دکتر محمد تقی میر استاد محترم دانشکده پزشکی شیراز که از جراحان و اطباء معروف و از حذاقت و درایت و فضل معظم له اکثر از مردمان شیراز برخوردار هستند راجع بمرض سرطان.

دوست دانشمند عزیز جناب آقای علی اکبر بصیری مدیر محترم کتابخانه ملی فارس که از معارف شیراز و سالهای متمادی خالصاً و مخلصاً بفرهنگ فارس خدمت نموده و می نماید و علاوه بر مراتب فضلی و فرهنگی سالهای متمادی در مراحل عرفان قدم میزند. بر حسب ذوق و سلیقه خود منظومه ای درباره اتم تهیه فرموده اند.

استاد ارجمند و نویسنده عالیمقام جناب آقای استخر نماینده محترم فارس در مجلس شورای ملی که مراتب فضل و دانش و اثرات قلم سحرآمیز معظم له اظهر من الشمس است و در حقیقت زیاست این کانون را دارند و حقاً میبایست در این نشریه استفاده بیشتری از معلومات معظم له شده باشد ولی گرفتاریهای سیاسی و اجتماعی تا حدی این موفقیت را محدود نمود، با تهیه مقدمه فاضلانه ای که از نظر خوانندگان گرامی گذشت نشریه اول کانون را مزین فرمودند.

همکار ارجمند و ادیب دانشمند گرامی جناب آقای فریدون توللی صاحب کتابهای رها و التفصیل و نویسنده مقالات شیوا و ادیبانه ای که اکثر از مردمان این کشور فریفته قلم شیرین و مبتکرانه و اشعار دلنشین وی میباشد با اینکه دور از یار و دیار خود میباشد با ارسال يك غزل شیوا سهم خود را بکانون ادا فرمودند. بنده کمترین نیز بنابر گفته شیخ اجل « ان لم اکبر اکب المواشی - اسعی لك حامل الغواشی » سعی نمود که یار شاطر آقایان گردد نه بار خاطر، بر حسب شغلی که چند سال است بعهده گرفته در نظر گرفتم تاریخچه ای از گذشته های روشن پارس از پیش از تاریخ تا زمان اسلام تهیه نمایم تا همانطور که در روز بیم و امید بدانرا به نیکان میبخشند اگر لغزشی در سخن بنده

دست داده که البته بی لغزش و اشتباه نخواهد بود. در پرتو نوشته‌های نغز و سودمند دانشمندان اعضای محترم کانون که ذکر آنها گذشت، بکرم عمیم خود به بخشند و باین نا چیز خورده نگیرند.

کانون دانش پارس بعنوان یاد بود اولین سال تاسیس خود این کتاب را تقدیم علاقمندان مینماید و امیدوار است که با همت و پشتکار و مساعی صمیمانه و مخلصانه اعضای فاضل و فعال خود بتواند آنرا با مطالب مفید و متنوعی که زیننده خاک پاک پارس باشد چاپ و منتشر سازد و علاوه بر این نوشته‌ها؛ مطالب سودمند و متنوع و ترجمه‌های مهم دیگر و دو این شعرای متقدم و متاخر و شرح حال بزرگان دانش و ادب این استان را گردآوری نموده و امیدوار است با همکاری سایر دانشمندان و علاقه‌مندان شیراز و فارس چه آناییکه در محل هستند و چه آنهاییکه قطع علاقه نموده و در تهران یا جای دیگر توطن اختیار کرده‌اند و این کانون عضویت و همکاری و حضور آنان مفتخر خواهد گردید بتواند گامهای مؤثر و گرانبهایی در راهی که در پیش گرفته بر دارد و با فراهم شدن اوضاع مناسب و آرام و بهبودی وضع مالی خود قسمتهای مهم مواد برنامه را عملی سازد.

بر دانشمندان و اربابان ادب و کمال و هنر واجب است که ما را همراهی فرموده و بوسیله این کانون از معلومات و مکتوبات و تحقیقات خود همشهریان عزیز را مستفیض فرمایند و بر دانش پژوهان و متمکنین و دانش پروران فرض است که با کمک مادی و تقبل چاپ مطالب و سائل تشویق و پیشرفت کار و از هم پاشیده نشدن این کانون را فراهم سازند.

علی‌سامی

فهرست مندرجات

- ۱- مقدمه بقلم: محمد حسین استخر
- ۲- دانش در ایران باستان - تأسیس کانون دانش پارس « علی سامی
- ۳- انسان و سر نوشت او ترجمه محمد رضا حقیقی
- ۴- لبریز گناه از فریدون توللی
- ۵- دارالعلم شیراز بقلم صدرا لدین محلاتی
- ۶- معالجه سرطان در طب قدیم بقلم دکتر تقی میر
- ۷- مختصری از شرح زندقه دانشمند فقید محمد تقی روانشاد بقلم علینقی بهروزی



منظره یکی از کاخ‌های شاهی در ویرانه‌های شهر تاریخی استخر
هفت کیلو متری شمال تخت جمشید

انسان و سرنوشت او

تألیف آگنل

ترجمه :

محمد رضا حقیقی

شیراز - آذرماه ۱۳۳۲ شمسی

چاپ مصطفوی

بنام خداوند جان و خرد کزین برتر اندیشه برنگذرد

درچند ماه قبل، یکی از روزها که برای ملاقات دوست عزیز و دانشمند خود، آقای علی اکبر بصیری رئیس کتابخانه ملی پارس رفته بودم، در ضمن صحبت، رسالهٔ بزبان انگلیسی که تازه برای کتابخانه رسیده بود به بنده نشان دادند. چند صفحه از رساله مزبور را همانجا برای ایشان خوانده و ترجمه کردم و چون مطالب این رساله بنظر ایشان جالب توجه آمد بنده را بترجمهٔ آن تشویق فرمودند.

رساله مزبور را روزها که بکتابخانه ملی پارس میرفتم متدرجاً در همانجا ترجمه کردم و آقای بصیری در ترجمهٔ آن نهایت مساعدت را باینجانب فرمودند و حتی تسوید و پاکتویس آنرا نیز خودشان برعهده گرفتند و اشعاری از عرفا، هر جا که با متن کتاب مناسبتی داشت در ذیل صفحات یادداشت نمودند

باید این نکته را یادآوری کرد که در ترجمه این رساله نهایت کوشش بعمل آمده است که رعایت امانت بشود. و بهمین جهت ممکن است عبارات آن، آنطور که پسند خاطر خوانندگان باشد، سلیس و روان از آب درنیامده باشد، و نیز ممکن است بعضی از مطالب آن با افکار و عقاید مذهبی خوانندگان سازگار نباشد. لذا از این حیث بر بنده خرده نگیرند و باین نکته توجه فرمایند که مندرجات این رساله عقاید و افکار نویسنده آن است و نه مترجم آن.

دوست دانشمند و فاضل، آقای علی سامی مدیر بنگاه علمی تخت جمشید و مؤسس «کانون دانش» هم در تشویق بنده بترجمه این رساله برای انتشار در نشریه «کانون دانش» سهم بسزایی داشته اند. و بنده با اعتراف باینکه از فلسفه و عرفان اطلاع کافی و بهره ای وافی ندارم، و اگر ترجمه رساله «انسان و سرنوشت او» که بیشتر جنبهٔ عرفانی و فلسفی دارد، خوب از آب درنیامده باشد بهمین علت است، از خوانندگان محترم تمنی دارم هر جا بلغزشی بر خورند غمض عین فرموده و بلطف خود از آن درگذرند.

محمد رضا حقیقی - شیراز آذرماه ۱۳۳۲ شمسی

انسان و سر نوشت او

پیامی بدختران و پسران عصر جدید

این کتاب را بدختران و پسران عصر جدید که
خواستار این پیام بموقع بودند هدیه مینمایم
آگنل

فهرست مطالب

- ۱ - مقدمه
- ۲ - عرصه های فکر
- ۳ - انسان و اوهام او
- ۴ - طرق علم
- ۵ - طرق مختلف شاگردی
- ۶ - تصوف شخصی
- ۷ - اعتقاد، آرزو، ایمان، پیشگوئی
- ۸ - استادان و مربیان
- ۹ - خدا

۱ - مقدمه

از آنجائیکه همه مظاهر و تجلیاتی از وجود واحد و منحصری هستیم، اگر بگویم کتابچه حاضر، راجع به انسان و سرنوشت او، محصول شخصیت خود من است شاید خالی از خود ستایی نباشد. از طرف دیگر، ادعا نمیکنم که از مکاشفات مخصوصی بهره‌مند شده باشم، که خوانندگان محترم، در صورتیکه بسطوح و مقاماتی برتر از مقام ناسوتی ارتقا یافته باشند، نتوانند از آن برخوردار شوند.

ماهیه و سائط و وسائل در دستگاه عظیم خداوندی هستیم؛ خواه خودمان واقف و مشعر بر این حقیقت باشیم یا نه! ماهیه اجزائی از یک کل بزرگ هستیم؛ و هر یک در مقام و مرتبه که در اینجهان با اختیار اوست، کاری را که از وی، برای انجام نقشه کونی خواسته شده است، تعقیب مینماید.

شغل و عمل شما در اینجهان هر چه خواهد باشد، من و همچنین تمام بشریت از اعمالی که شما انجام میدید، مستفید خواهیم شد و بهمین نحو؛ کتاب حاضر نیز برای منظوری تهیه و منتشر شده است. و آنهاییکه برای استفاده از حقائق مندرج در آن حاضر و مستعدند، برای برداشتن قدم دیگر، در راه تکامل خود کمک خواهند یافت. مع هذا هیچکس نباید متوقع باشد که در این کتاب نسبت باینکه مذهب او، تنها مذهب خوب دنیاست، تأییدی خواهد یافت.

تمام مذاهب بزرگ دنیا، دارای یک منظور آلهی هستند و «وقتیکه اخلاص و عشق حقیقی در میان باشد، شخص میتواند بوسیله هر یک از این مذاهب بخدا برسد».

آنگل

۲ - عرصه های فکر

اگر از دانشمندان بزرگ و فلاسفه امروز، تعریف انسان و بیان سرنوشت او را میخواستیم، بلاشک بتعداد همان دانشمندان و فلاسفه، پاسخهای مختلف بدست میآوردیم. معذک، همه جوابهای گوناگون آنها، در صورتیکه با توجه بموقعیت و مقام فردی هر يك مورد نظر قرار گیرد، از هر حیث صحیح و مقرون بحقیقت خواهد بود.

حقیقت، اشکال و ظواهر گوناگونی در سطوح مختلفه فکر، بخود میگیرد. دو شخص ممکن است برای يك کلمه بخصوص، دو معنای بکلی مختلف بنمایند. و این اختلاف هم منوط بسطح فکر آن دو خواهد بود، چنانچه همین دو شخص، سنك معینی را بدوشکل کاملاً مختلفی خواهند دید، اگر یکی بامیکروسکوپ و دیگری بدون داشتن این کمک، بدان نظر اندازند.

مثلاً کلمه «سحر و افسون» معانی گوناگونی در اذهان اشخاص مختلف دارد. و معانی مزبور فقط در سطوح «مادی» ممکن است وجود داشته باشد. ولی در سطوح «معنوی و روحی» این کلمه هیچ معنایی ندارد. زیرا تمام مظاهر و تجلیات بعد چهارمین، در این عرصه ها عادی و طبیعی هستند، نه سحری و افسوئی.

بنابر این اگر ما بخواهیم بافکار یکدیگر پی ببریم، باید در حله اول، سطح تفاهم هر يك را دریابیم. اگر من در باره «انسان» بنابر تعریفی که «وبستر^۱» یا «فنک^۲» کرده است، صحبت کنم، و شما او را چون (جرقه) که از خداوند یا (لوگوس^۳)، روح جهان برهما، علت اولی، یا هر اسمی دیگر) بیرون بسته، و در اینجهان حادث سیر تکاملی مینماید، نزد خود تصویر کنید؛ پس ما هر دو از جنبه های مختلف بانسان نگاه کرده ایم و با لنتیجه در نقطه از این راه با پیچیدگی و ابهام مواجه خواهیم شد.

هر چیزیکه در سطحی بالاتر یا پائین تر از سطح معرفت ما وجود دارد، بنظرها یا غلط یا دروغ یا مقرون باوهم یا غیر قابل فهم، جلوه مینماید. مثلاً معنی جمله زیر را در سطوح مختلفه فهم در نظر بگیرید: «دعا وقتی مؤثر است که با ایمان همراه باشد» از لحاظ سطح فکر «دنیای جسمی» این جمله دارای معنی بوده و حتی حقیقت بزرگی را هم آشکار میسازد. ولی همین جمله در نظر سالکی که بآن مرحله از انبساط روح رسیده است که نداشتن میل و آرزو را تنها روش مؤثر میدانند، موهوم و ناصواب است و همچنین در نظر شخصی که میداند امیال و آرزوهای انسان یا «دعاهای او» عین مشیت و خواست خداوند است، جمله مزبور چندان معنایی ندارد (۱).

وقتی که حضرت عیسی بمستمعین خود توصیه میکند که «برای نان دعا کنید»، او برای اشخاصی صحبت میکند که افکارشان در سطح جسمی است. و همچنین وقتی که او تمثیل «سوسن صحرا» را نقل میکند و بیهودگی و پوچ بودن دعا برای اشیاء را مصور میسازد، (زیرا خداوند قبل از آنکه از او درخواست کنند عطا فرموده و روزی میدهد) در واقع برای اشخاصی صحبت میکند که سطح فکرشان بالاتر از سطح فکر جسمانی است. و وقتی که آنحضرت میفرماید «من و پدرم یکی هستیم» سطح فکر او چنانست که فقط معدودی قلیل میتواند کاملاً بمقصود واقعی او پی ببرند.

تمام استادان و مربیان بزرگ گذشته، میتوانند معرفت خود را بدلتخواه از یک سطح، بسطح دیگری متوجه سازند. و چون خداوند، همه افراد را قطع نظر از درجه ترقی و تکامل آنها هدایت میکند، بوسیله این پیشوایان از سطوح مختلف فکر صحبت کرده است. و بهمین جهت است که بعضی متبعین و محصلین، تناقضاتی در کتاب اساسی این مربیان مشاهده میکنند و حال آنکه این تناقضات ظاهری حقایقی هستند که در سطوح مختلفه فکر بیان شده اند. کتاب حاضر نیز از سطوح مختلفه معرفت نوشته شده و برشته تحریر درآمده است. زیرا تمام کودکان و فرزندان عصر حاضر که بسیاری از آنان در این

راه جدید تازه قدم گذارده اند؛ مورد نظر بوده اند. و بعلاوه دیگران نیز همه در يك مرحله و مقام از انبساط روح نمی باشند. و آنهاییکه فعلاً به مراحل و مقامات عالیه تری از انبساط و ترقی رسیده اند، بآسانی تشخیص خواهند داد که هر يك از بیانات من، بکدام سطح مربوط و متعلق است.

وقتیکه کسی بسطوح عالی تر فکر رسیده باشد، میتواند معرفت خود را بسطوح پایین تر منتقل سازد و این توانایی خاصی که در انتقال افکار دارد، بوی اجازه خواهد داد که حقیقت را هر جا به بینند، زیرا بیشتر اظهارات و ادعاها، اگر از سطح خاص خودشان مورد ملاحظه قرار گیرند، دیده خواهد شد که عین واقع و حقیقت اند

بیاناتی که ظاهراً غلط بنظر میرسند، از قبیل جمله های: «وقت وجود ندارد؛ دنیای جسمانی، باین عنوان وجود خارجی ندارد بلکه وجودیست ذهنی؛ روشنائی جسمانی، تاریکی است؛ سطح زمین مقعر است؛ و...» حقایق مسلم و غیر قابل تردید برای بعضی افکار، و ترهات و مهملات برای بعضی دیگر است. تاریخ، نمونه های غم انگیزی از این قبیل سوء تفاهات دارد. وقتیکه کسی ادعا میکند که با معجزه از مرضی شفا یافته است از جنبه سطح فکر «دنیای جسمانی» راست میگوید ولی همین ادعا در نظر کسی که سطح فکرش بجائی رسیده است که در آنجا معجزه وجود ندارد و بلکه تمام آثار از راه قانون علت و معلول که متعلق بسطوح بالاتر است تشریح و تفسیر میشوند، پوچ و بیمعنی است آنچه که در يك سطح فکر، صحیح و درست است، لزوماً در سطح دیگری چنین نخواهد بود.

تنها خدا حقیقت مطلق است ، سایر حقایق نسبی هستند :

آب بدانه، سرد یا گرم نیست ، بلکه نسبتاً سرد یا گرم است . چنانکه همین آب برای جسم گرمتری سرد و برای جسم سردتری گرم است .

آنهاییکه از نظر بشریت مقام قدیسی دارند ممکن است در نظر فرشتگان، وجود خیلی ناقصی بشمار روند .

با توجه بحقایق مسلمه مذکور، شخص نباید در اخذ نتیجه نسبت بحقیقت، عجله و شتاب کند، بلکه قبل از قضاوت، باید با دقت کامل و از نزدیک، اشیاء را در یک سطح فکر مناسب مورد نظر قرار دهد. دو شخص ممکن است يك حقیقت را چنان مختلف و متفاوت بیان کنند که اظهاراتشان در نظر اول، بکلی متناقض و متباین بنظر برسند. هنگامی که دانشمندی ادعا و تأکید میکند که هیچ چیز سوای ماده وجود ندارد. و خود ماده هم ابدی و جاودانست (و بنا بر این اجزاء مشکله بشر هم ابدی و جاودانست)، در واقع همان چیزی را میگوید که یک نفر قائل بوحدت وجود، که مدعی است: همه چیز خداست زیرا وقتیکه ماده بجوهر و ذات اصلی خود، خرد و تجزیه شود، شخص در می یابد که ماده: انرژی است و انرژی: جان است. بنا بر این آن دانشمند در واقع میگوید: هیچ چیز جز جان (روح) وجود ندارد و جان هم فنا ناپذیر و ابدی است.

پس اختلاف اصلی و واقعی میان ماده دانشمند مزبور و «روح جهانی» غیرمادیون و «روح محدود» دانشمند مسیحی کجاست؟ فقط در طرز بیان و اظهار حقیقت واحد است.

وقتیکه شخص در ریشه اشیاء غور میکند، همیشه به وحدت میرسد: وحدت ذات، وحدت قانون، وحدت قوه، وحدت فکر، وحدت مکان، وحدت زمان، وحدت مذهب، وحدت روش تطویر و تکامل. . . تا اینجا، این ملاحظات مقدّماتی نشان میدهند که همه ما بسیر تکاملی خود مشغولیم و هر فردی در سیر تکاملی خود، بنقطه معین و مشخصی رسیده است که با نقطه ای که فرد دیگر بدان واصل شده است عیناً یکی نیست و ریشه اختلافات و انحرافات عقاید در همین نکته است.

اکثریت مردم، بسهولت اختلاف و تفاوت بین سیر تکاملی خود (یا بقول بعضی: فرهنگ) و آنها نیکیه کم یا بیش از آنان جلو ترند، درک میکنند. و بنا بر این باید بهمان سهولت و از روی منطق نتیجه گرفت که انقلاب معدودی بچنان درجه عالی

از انبساط روح نسبت بتوده بشر رسیده‌اند که یکنفر متوسط‌الفکر، نمیتواند باسانی افکار آنها را درك کند.

بنا بر این اگر بیانی بگوش کسی ناصواب آید، نباید با عجله و شتاب منکر آن شود. بلکه باید دریابد که این اظهار در چه سطحی از فکر، ممکن است صحیح باشد و همیشه این حقیقت را در نظر داشته باشد که در اینجهان، دو نفر که نقطه انبساط روحی آنها عیناً یکی باشد، یافت نمیشوند.

از آنجا که همه ما يك سیر ترقی و تکامل دائم و واحدی را در پیش داریم، نتیجه بهدفع واحدی که وصول بخدا باشد، خواهیم رسد. همه ما یکراه را دنبال میکنیم و نقاط مختلفی را در این طریق مشترك که راه آزمایش و امتحانست، اشغال مینمائیم. آنهائیکه جلو از ما هستند، با حتمال قوی در زندگانیهای سابق خود، همان آزمایش و تجربه را که ما در این زندگانی حاضر تحمل میکنیم چشیده‌اند.

هر فردی در پیمودن راه خود، فکرش کاملاً متوجه اینستکه کام بعدی را در سیر ارتقائی خود بردارد. این يك ریاضیات را تحصیل میکند، آن يك کسب و پیشد اختیار کرده، دیگری تمام فعالیت خود را باصلاح و بهبود بشریت اختصاص داد و بالاخره چهارمین در زندانست و نتایج حقیقی اعمال گذشته خود را درمییابد و... و غیره. و بدین شکل، بشریت صعود تدریجی خود را از طریق آزمایش و امتحان میپیماید در حالی که هر فرد در سطح مخصوصی از فکر، زندگی مینماید.

ما همگی همان مردمان غارنشین گذشته بوده‌ایم و همه ما در يك آینده نزدیک یا دورتری، فرزندان کامل خدا خواهیم شد. آنکس که در سیر تکاملی خود خیلی پیش رفته است، نمیتواند بر خویشتن بیابد، زیرا آنهائیکه عقب تر از او هستند، فردا بجائی که او امروز قرار دارد، خواهند رسید.

در جهانی که همه از منبع واحدی بیرون می‌آیند و پس از طی مسیر واحدی، يك ایستگاه باز میگردند، هیچکس نمیتواند از روی حقیقت ادعا کند که ازهمنوع

خود برتر و بالاتر است. هر کس از وقت و فرصت لازم، برای تحقیق و تتبع در باره مکاتب مختلفه فکر در موضوع انسان و سر نوشت او، برخوردار نیست. و این مسئله برای اکثریت مردم بکرو دست نخورده است و استمناجات و رهبران فکر، در نظر توده بشریت چنان منحرف و متفاوت از یکدیگرند یا باندازه مبهم است که اکثر مردم ترجیح میدهند که بیکنوع عقیده کور کورانه که مقبول عامه است متوجه شوند تا اینکه در مقام جستجوی حقیقت برای خود بر آیند. معذک تحقیق و مذاقه کاملی در فلسفه های موجوده این حقیقت را آشکار خواهد ساخت که هر کس در سطح آزمایشی خود، و از نقطه نظر خود، و در نقطه سیر تکاملی خود، بر صوابست. و از آنجائیکه مقام تکاملی دو شخص بی کم و کاست یکسان نیست، ممکن نیست عقیده آن دو در باره: انسان و سر نوشت او، عیناً یکی باشد. راست است که هزاران شخص، در صورتیکه بکلی فکر نکنند ——— و اشیاء را همانطور که بنظر میرسند قبول نمایند ——— ممکنست دارای يك عقیده باشند ولی وقتیکه از هر يك جدا گانه و بطریقى که آنها را وادار بتفکر سازد، استفسار و تحقیق شود، آنها هم مختلف العقیده خواهند بود. اینان ممکن است متفق القول بگویند که سر نوشت نهائى انسان، بهشت و سعادت جاودانی است؛ لکن وقتی که از فرد آنها جدا گانه سؤال شود که بهشت و سعادت جاودانی چیست؟ و برای بشر در آنجا چه میشود؟... آنها اختلاف عقیده پیدا خواهند کرد و جوابهای مختلف خواهند داد.

لکن آیا معیار و مقیاس حقیقتی موجود نیست که با آن بتوان فهمید که بچه چیز و بچه کس باید عقیده داشت؟.. چرا. و این خود شما است! نه آن خودی که بدن و جسم شماست، و نه آن خودی که معمولاً با آن هویت شما مشخص میشود، و نه آن خودی که قوه استدلال و متفکره شماست که وقتی مشکلی و مسئله حل شد، مشکل و مسئله جدیدی پیش پای شما میگذارد.

این خود در درون شماست و همه جوابها را میداند.

اگر افراد درد نیای خارجی نسبت باین جوابها متفق العقیده نباشند، بدینجهت است که درجه انبساط آن خود در درون هر فرد یکی نیست.

برای کشف حقیقت باید آنرا احساس کنید نه اینکه نسبت به آن استدلال نمائید. و وقتی که کاملاً درک و قبضه شد با استدلال و عقل هم مطابقت تام خواهد داشت. احساس زبان دل است. يك حقیقت، تنها در صورتی ممکن است برای شما سودمند باشد که شما آنرا بعنوان حقیقت احساس کنید.

ولی اگر بخواهید بوسیله ادله و براهین از ارزش آن اطمینان حاصل کنید، شما مستعد و آماده برای استفاده از آن نیستید.

حقیقت، باید بمجرد شنیدن آن، در نظر شما راست جلوه کند. و حتی اگر شما کاملاً آنرا نفهمید، باطناً احساس کنید که عین حقیقت است.

اگر حقیقت با ادله و براهین منتقل نمیشود، از طرف دیگر هم وقتی که درجه انبساط شما در سطح فکر خودتان چنان باشد که اظهار و بیانی را خلاف حقیقت مشاهده کنید، هزاران دلیل و براهان هم شما را بصواب و درستی آن قانع نخواهد ساخت.

انسانی که خدا را همچون پدیده‌های میبیند، پس از آنکه او را در گذشته، مانند فرمانروائی قهار شناخته بود، هرگز فکر و استنباطی که هم اکنون در باره الوهیت دارد، ب فکر سابق و یا استنباطی پست تر بر نمیگرداند.

خلاصه، در نوشتن این کتاب، مدعی هیچ نفوذ و صلاحیت و مدرکی جز پاسخ خود شما در مقابل حقیقت نیستم. آنچه را که خود شما نمیتواند بدون استدلال و بینش و براهان قبول کند، فعلاً برای شما سودمند نخواهد بود. حقیقتی که شما در مقام کنونی خود در سیر تکاملی بدان نیازمندید، آن حقیقتی است که در نظر شما کاملاً روشن و قابل فهم جلوه گر شود.

انرژی و نیروی خود را بانکار دیگران ضایع نکنید. فقط آنها را ندیده انگارید و تنها هر گونه حقایق تازه که می بینید با خود شما تناسب و توافق کامل دارد بپذیرید و نگاهدارید.

۳- انسان و تخیلات و اوهام او

وقتی که انسان را از زمان پیدایش او در این کره خاکی، بعنوان يك موجود بشری تا زمان حاضر، مورد مطالعه قرار می‌دهیم، قرون و اعصار بشمار می‌آید که بین این مبدأ و منتها، فاصله است تا حدی ما را مبهور و گیج می‌سازد.

اولوسیون: سیر تکاملی بسیار بطی و کند است و میلیون‌ها سال لازم بوده است تا انسان را بمقام کنونیش برساند.

تفاوت‌های بزرگی که امروزه از حیث مراحل تکاملی، بین بعضی ملل و قبایل وجود دارد نشان می‌دهد که همه مردم، آزمایش‌های خود را در یکوقت آغاز نکرده‌اند، بعضی از آنان در این کره خاکی، خیلی دیرتر از دیگران ظاهر و پیدا شده‌اند. و هر چند از آن وقت بکرات و دفعات تجدید حیات نموده و دوباره در قالب جسمانی حلول کرده‌اند. معیناً مرحله تمدن کنونی آنها نشان می‌دهد که اولین سفرشان به این خاکدان ظاهراً چند هزار سال پیش نیست.

برای اینکه علت یا هدف و منظور این سیر تکاملی طولانی انسان را در کره خاکی دریابیم، باید بدانیم از کجا آمده است و چرا در مرحله اول به این خاکدان قدم نهاده است؟ ایجاد و خلقت جهان هستی و عالم وجود فعلی، که طبعاً انسان هم جزو آنست در «اندیشه»^۱ خدا، یعنی وجود منحصر بفرد مطلق، آغاز شده و در آن وقت بعنوان «اندیشه و فکر» وجود داشت و حالا هم به همین عنوان وجود دارد.

دنیا، بشکلی که اکنون دیده می‌شود، با «ذات» یا جوهر ازلی فکر الهی، ساخته شد. ممکن است تعجب کنید که چگونه اندیشه و فکر، ممکن است تبدیل به هیولا و ماده محسوس بشود.

از راه توهم و اشتباه و خطای حس!

آنچه را که ما، ماده و جسم محسوس مینامیم، وهم و پنداریست که مولود

۱- این کلمه منظور و مقصود را خیلی ناقص می‌رساند ولی کلمه بهتری بنظر نرسید (مؤلف)

محدودیت حواس ماست. و چنانکه میدانید، ماده، همان چیزی که بنظر میرسد نیست اگر شما میتوانستید تکه سنگی را بکوچکترین و خردترین اجزایش تقسیم کنید، ماده و جسم محسوسی در آخر عمل بدست نهی آوردید!! بلکه فقط به انرژی میرسیدید. بمب اتمی، اساسش بر این دانش است که ماده ممکن است به انرژی تبدیل شود.

اگر شما میتوانستید مطالعات و تحقیقات خود را بیشتر و جلو تر ببرید (ولی بدون اینکه از سطوح و مراحل جسمانی خارج شوید) به این نتیجه میرسیدید که انرژی جان، تنها جوهری است که ماده را میسازد و سایر اجسام ظاهری که تشکیل جامدات و مایعات و غیره را میدهند، فقط تجمع گوناگون و مختلف همان «جوهر فرد» یعنی انرژی روان است که اگر بعبارت دیگر گفته شود «فکر و اندیشه خدا» است.

کون و جهان هستی، از اندیشه خدا ساخته شده، و دانشمندان امروزه که خویشتن را قانع ساخته اند که انرژی جان، تنها جوهر عالم وجود است، در واقع با وسائل و اسباب دنیوی، آنچه را که خردمندان و عرفاً هزاران سال پیش از راه تصوف و عرفان دریافته بودند، ثابت میکنند

قصد من، این نیست که در اینجا شرح مبسوطی از طرز تحول و تکامل «جرقه» (اندیشه خدا) بدهم. در حال حاضر کتب زیادی در کتابخانه های عمومی موجود است و آنهایی که علاقمند به تحقیقات کاملتری در این موضوع هستند، میتوانند بکتب مزبور مراجعه نمایند. فقط کافیست بگوئیم: که قبل از آنکه «جرقه» در سطح و مقام جسمانی، انسان این قرن بشود، سایر مراحل و مدارج را (جمادی، نباتی، حیوانی) گذرانیده و بسیاری تحولات دیگر را بمرور ایام چشیده و تمام این آزمایشها در حافظه «خود» که نباید با حافظه مغز جسمانی اشتباه شود، ذخیره و انباشته شده بود^۱

چنانچه سابقاً گفتیم، اگر انسان در سیر تکاملی خود بحد کافی پیش رفته باشد

۱ - اشعار مولانا جلال الدین رومی مؤید این موضوع است:

از جمادی مردم و نامی شدم	و ز نما مردم ز حیوان سر زدم
مردم از حیوانی و آدم شدم	پس ترسم کی ز مردم کم شدم

میتواند شعور و معرفت خویشتن را درباره وجود و هستی، بسطحهای مختلفی بیاورد. یکی ممکن است خویشتن را باشخصیت خود، یعنی آن شخصیتی که نام وی بر آنست و از گوشت و استخوان ساخته شده و از دوران کودکی که بآموزشگاه میرفته است رشد و نمو کرده تا بدرجه فرهنگ کنونی خود رسیده است، یکی و متحد بدانند وقتی که چنین شخصی خویشتن را در آینه نگاه میکند، از روی بصیرت و وقوف یا سنچیده و لاعن شعور میگوید: «این منم»

دیگری که عادة معرفت و شعور خود را در سطوح بالاتری محفوظ میدارد، در چنین وضعی خواهد گفت: «این من نیستم؛ این لفاف و قالب موقتی خود حقیقی من است» بین مدارج سیر تکاملی این دو شخص فاصله خیلی زیادی است، یکی مشعر است که در عالمی معنوی و روحانی زندگی میکند دیگری آگاه است که در دنیائی جسمانی عمر میگذرانند اولی که شاید صدها عمر و زنده گانی از دومی جلوتر است میدانند که ابدی و جاویدان است در صورتیکه دومی فقط اعتقادی (نازه اگر چنین اعتقادی داشته باشد) بابدیت و جاودان بودن دارد اولی بواسطه آزمایشهایی که در دوران حلوهای متعدد و گوناگون گذشته خود نموده است میدانند که ابدی است

اگر حالت روحی شخصی مانند راماکریشنا ۱ را با حالت روحی یکی از بومیان استرالیا مقایسه کنید، آنوقت خواهید دید که معنای سیر تکاملی برای فرد چیست؟ قبل از آنکه انسان بتواند بآخرین دوره حلوهای خود در این خاکدان برسد ناچار است حقیقت را بواسطه آزمایش شخصی بیاموزد اعتقاد کافی نیست اگر شما بیک فرد بگوئید که فقط با استعمال نیروی کونیه (نیروی جهانی) که در درون او جریان دارد میتواند بامیال و آرزوهای خود برسد، وی حقیقه حرف شمارا باور نخواهد کرد، مگر اینکه صحت و درستی اظهار شما، بواسطه آزمایش شخصی بر او ثابت شود شما ممکن است باو تلقین کنید و او ادراش سازید که این آزمایش را بنماید، و این تنها چیزیست که میتوانید برای او و بخاطر او در این مورد انجام دهید بنا بر این سیر تکاملی انسان، عبارت از

سلسله های متعددی از آزمایشهاست، که در دنیای جسمانی، در دوران زندگانی های بسیاری صورت گرفته باشد.

انسان تا وقتی که موجودی غارنشین است، برای راهنمایی خود منحصرأ بر غرائز حیوانیش تکیه دارد و از لحاظ ترقی و انبساط، نسبت بموجودات زنده دیگر که او را احاطه کرده اند و برای ادامه حیات باید با آنها بجنگد، چندان تفوق و برتری ندارد. بعد از هزاران حلول، هوشش شروع به انبساط میکند، و پس از آنکه مراحل متعدد دیگری از ترقی و انبساط را بپیمود، بالاخره بنقطه میرسد که يك وجود الهی را که بر جهان و عوالم حکومت میکند، و میتواند برای هدایت خویشتن در بقیه قسمت سیر تکاملی خود (آدم که يك انسان خاکی است) به او تکیه کند، قبول مینماید. و این مقام و مرحله ایست که میلیونها مردم در این عصر جدید به آن رسیده اند و میتوان آنرا مبدأ حقیقی انبساط روحانی دانست.

انبساط روحانی ممکن است در آغاز، ظواهر و اشکال متعددی بخود گیرد. شخصی که به «شیطان» معتقد است، «حواس» روحی خود را مانند دیگری که تنها به «فرشتگان نیک» عقیده دارد، منبسط میسازد. «جادوگر» واقعی با همان نیرو که نیمبر حقیقی بکار میبرد، در گیر و دار آزمایش است، گواينکه انگیزه و محرك اوفرق دارد. انسان کالبد های مختلف دارد: (جسمانی، اثیری، فلکی و نجومی و غیره) و بر حسب درجه تکاملی که داراست، میتواند شعور و معرفت خود را در باره وجود و هستی، در یکی از آنها وارد سازد، و باین طریق نیروی مخصوصی را که در اختیار اوست، در این عرصه های مختلف بکار برد؛ او میتواند این نیرو را برای نیل به آمال و آرزوهای خویش و حتی برای انجام اعمال «بد» استعمال کند، بشرط آنکه حاضر باشد به نتایج سوء ناشی از این نوع رفتار، تن در دهد. چنانکه در دنیای جسمانی هم هر کس میتواند الکتریسته را برای کشتن یا روشن کردن خانه خود مورد استفاده قرار دهد. و تکیه شخص برای انبساط روحی مستعد و آماده شد، طرق بسیاری پیش پای او گذاشته میشود و او یکی از این طرق بنا بر تجربه که در زندگانیهای پیشین حاصل کرده است، مجنوب

و کشیده خواهد شد. در این مرحله ممکن است حتی معتقد به تجدید حلول و تجسم نباشد. زیرا بسیاری از طرق در ابتدا متضمن این حقیقت نیستند. همه این طرق، اعم از اینکه در ابتدا، متضمن يك حقیقت مخصوص یا دیگری باشند، بیک شاهراه که من آنرا عرفان و تصوف شخصی خواهم نامید، منتهی میشوند. و در اینجا «خود» سرانجام با جریان نیروی کونی (نیروی جهانی) باطناً متصل شده و از آن پس، دیگر نیازی بكمك خارجی برای تعقیب سیر خود نخواهد داشت. بنا بر این تمام این راهها به این منتهی میشود که، از روی شعور و معرفت، حضور خدا در روح فرد درك گردد. مشروط بر آنکه فرد مصمم باشد که راهی را که برگزیده است، با صداقت و اشتیاق دنبال کند، و چنانکه را ما کریشنا گفته است: «وَتِيكَه اخلاص وعشق حقیقی در میان باشد، شخص میتواند بوسیله هر يك از فرق مذاهب، بخدا برسد.» و من بگفتار او «همچنین بوسیله هر يك از علوم» را اضافه میکنم. و این نکته را بزودی خواهیم دید.

اعم از اینکه کسی تمام این حقایق را بپذیرد یا نه (و این بسته برای است که در حال حاضر در پیش گرفته است)، همان علاقه‌ای که بخواندن این کتاب نشان میدهد دال بر اینست که یکی از این طرق را برگزیده است و با ادامه قرائت خود شاید دریابد که تا کجا رسیده است.

معمولاً مردم، خویشان را با مذهب آباء و اجدادی، یعنی مذهبی که در آن متولد شده‌اند، وفق میدهند، هر چند نادرهم نیست که بعضی از آنها با گذشت زمان، در رویه و مشی خود تغییری قائل شوند. تمام آنچه که گفتیم بر حسب تصادف و اتفاق صورت نمیگیرد: فرد در خانواده و محیطی که برای ترقیش در زندگانی کنونی از همه مناسب تر است، تولد یافته است و از کلمه ترقی، مقصود من ادای دیون قدیمه و جمع آوری مطالبات و تحصیل دانش جدید است.

راه مخصوصی که در آن، اکنون شما تحول و تکامل خود را طی میکنید، بلاشك در اینموقع برای شما بهترین راه است، مگر آنکه حقیقتاً برای تغییر آمادّه و رسیده باشید. هر چند. تمام این راهها منتهی بر راه واحد میشوند، ولی از حیث شکل و منظره

بهیچوجه با هم شباهتی ندارند. از این لحاظ میتوانیم آنها را بدویقه تقسیم نمائیم :-

طرق علم و طرق مذهب .

برای افرادی که در طبقه دوم (مذاهب) واردند، ممکن است مشکوک و تردیدآمیز بنظر برسد، که آنکس که منحصرأ مستغرق مطالعه و تحصیل علوم است و هیچ علاقه و نفعی در هیچ مذهبی ندارد، بتواند مانند خود آنها و با همان اطمینان، بانسباص روحی برسد. مع هذا در فصل آینده خواهید دید که جریان امر عیناً همین است.

از طرف دیگر، آن دانشمند واقعی که تمام جان و کوشش خود را مصروف بکشف حقیقت از راه کارهای آزمایشگاه میکند، بنظرش عجیب خواهد آمد که بعضی مردم انتظار و توقع کشف حقیقت را در فرق مذاهب داشته باشند.

تمام اینها، همانطور که قبلاً تشریح شد، نشانه اینست که افراد بر طبق درجه تحول و سیر تکاملی خود رفتار نموده، و همه آنها در سطح تفکر خود صحیح و برصوابند. حتی هنگامیکه دیگران، بعضی اعمال مرتکب میشوند که بنظر ما بدون تردید ناصواب و مستوجب سرزنش می آید، باید از شتاب و عجله در قضاوت خودداری کنیم.

آن وحشی افریقائی که مبلغ مسیحی باو گفته است :- نباید دوزن داشته باشد، و برای آنکه بر طبق گفته و میل کشیش عمل کرده باشد، راه حلی پیدا کرده و یکی از زنان خود را میخورد، کار نیکی از نقطه نظر خود انجام داده است. و وقتی که بعداً به او گفته میشود که این کار خوب نبوده است، جواب میدهد: «خوب و البته خوب بوده است و بهترین چیزی بوده است که من تا کنون خورده ام»

با وجود اینکه سطح فکر این پیرمرد افریقائی نسبتاً پست بوده است، بهترین کاری را که در این سطح فکر میتواند است بنماید انجام داده، و عمل او در مرحله سیر تکاملش صحیح است. از نقطه نظر ما، این عمل بکلی ناصواب و مرود بوده است. لکن خود آن وحشی، سزاوار سرزنش و ملامت نیست.

۴ - طرق عالم

علت عمده تباین و اختلاف عقیده بین بعضی از الهیون و برخی از دانشمندان، در اصطلاحات و کلمات مختلفی است که این دودسته برای بیان افکار واحد بکار میبرند. وقتی که معنی نهائی و عائی تعالیم این دو مکتب مفهوم شود، دیده خواهد شد که بهیچوجه با یکدیگر تضادی ندارند. (۱)

دانشمندی که سرگرم آزمایش آثار طبیعت است، خواه بجای منظور خود یک دور بین یا یک ذره بین و یا یک مداد معمولی و کاغذ بکار برد، مظاهر و تجلیات همان نیرو و یا قوه را ملاحظه میکند که یک نفر برهنه یا راهب عیسوی، در اثر مراقبه یا اوراد و ادعیه خود، مشاهده می نمایند. خواه برای این منظور بر ریاضت و تزکیه نفس پیر دازند (یوگا) (۲) و یا دانه تسبیح استعمال کنند.

ممکن است هر دو مکتب، اسامی مختلفی برای تعیین این نیرو بکار برند، یکی آنرا انرژی کونیه (نیروی جهانی) و دیگری خدا یا برهما بنامد (۳) لکن اگر شما از آن دانشمند درخواست کنید که انرژی کونیه را توصیف کند و از برهنه بخواهید که برهما را تعریف نماید، شما دو تعریف و توصیف بدست می آورید که از حیث معنای نهائی و عائی، خیلی کم با هم اختلاف دارند. و حتی این اندک اختلاف هم،

۱- از مجلد ۲- کتاب مثنوی صفحه ۱۸۷

چا رکس را داد مردی یکدم	هر یکی از شهری افتاد بهم
فارسی و ترک و رومی و عرب	جمله با هم در نزاع و در غضب
فارسی گفتا ز این چون واریم	هم بیاکا بن را بانگوری دهم
آن عرب گفتا معاذ الله لا	من عتب خواهم نه انگور ایدغا
آن یکی کز ترک بد گفت ایگوزوم	من نمیخواهم عتب خواهم اوزوم
آنکه رومی بود گفت این قیل را	ترک کن خواهم من استاقیل را
در تنازع مشت برهم میزدند	که ز سر نا مها غا فل بدند
صاحب سری عزیزى صد زبان	گر بدی آنجا بدادی صلحشان

۲- یوگا - روشی از مراقبه و ریاضت فلسفه هندو است که منظور از آن اتحاد روح مراتب با روح جهان

است . YOGA

۳- هانف فرماید : در سه آئینه شاهد ازلی

پرتوازروی تابناک افکند

سه نگرده بر شمش ار او را

پرتیان خوانی و حریر و پرند

مربوط بدرجۀ انبساط خود آن افراد است و نه بمکاتب تفکر آنها. همین اختلاف هم بین خود دانشمندان و بین خود برهمن ها دیده میشود. چه، نمیتوان دونفررا یافت که عیناً يك فهم و درك واحدی نسبت به الوهیت و نیروی کونیه و برهما و غیره داشته باشد. زیرا هیچوقت مرحله تکاملی دوشخص، عیناً یکی نیست،

طرق علم بشا همراه وصول بخدا منتهی میشود. حال هر اسمی که دانشمندان میخواهند به آن بگذارند، اهمیتی ندارد و مورد بحث نیست.

بیانات و اظهارات بعضی از بزرگترین دانشمندان معاصر، یعنی دانشمندانی که بمقام آزمایش شخصی در رشته های خود رسیده اند، بخوانید تا متوجه شوید، چه اندازه باین هدف نزدیکند. بین هزاران مثال، دکتر روبرت انیشتین را در نظر بگیریم که میگوید: «آنچه را ما از جهان می بینیم فقط انعکاسی از واقعیت و حقیقت اشیاء است.» «و... هر دانشمند طبیعی، حس مذهبی در درون خود دارد و خویشتن را همچون کودکی.» «احساس میکند که شخص بالغ ورشیدی بر او تحکم مینماید. و واردات درونی و الهام،» «بوی (مقصود خود د کتر انیشتین است) اطمینان میدهند که راه صواب پیموده است.» «بدون آنکه خود علت آنرا بداند. و احساسات مذهبی دارای سطوح مختلفی هستند که» «از آنجمله حس مذهبی کونیه است و بوسیله آن، شخص پی میبرد که امیال و ارزوهای» «بشری پوچ و بیمعنی است - و فرد، در صدد اینست که تمامیت هستی و وجود را» «بعنوان يك واحد اصلی بیازماید. و تحمل آزمایش مذهبی کونی، قویترین و شریفترین» نیروی محرکه در تتبعات و تحقیقات علمی اوست و.. غیره.. و غیره» د کتر انیشتین که از بزرگترین دانشمندان عصر بشمار میرود و شخصاً تمایلی بهیچیک از فرق مذاهب ندارد شاید بوصول بخدا و درك وجود او، از بسیاری از راهبان صومعه نشین، نزدیکتر است.

واضح است از آنچه گفتم، بهیچوجه مقصودم تحقیر موفقیت های آن راهب حقیقی که از راه مخصوص خود بخداوند واصل شده و وجود او را درك کرده است نیست؛ بلکه میخواهم این حقیقت را روشن نمایم که هیچکس و هیچیک از تشکیلات مخصوص ارضی، مالک انحصاری عمل و تأثیر خدا بر ارواح و جانها نیست. نیروی کونی بر هر کس بطریق

و طرزی که بهتر شایسته و مناسب تحول و تکامل شخصی اوست تأثیر مینماید.

جهان در نظر روشن و بصیر بیننده ای که در سطوح مختلف کوشش هر فرد را صحیح و صواب می بیند، يك كل موزون و متناسبی است ^(۱) - هر کس از دانشمند و راهب گرفته، تا فرد ساده که در این خاکدان گام برمیدارد، و قتی که ابزارهای مخصوصی را که در اختیار اوست، برای پرورش و تهذیب «خود» خویشتن بکار میبرد، بطور مؤثری تحول و سیر تکاملش را، در نقطه زمان و مکان خاصی که در عالم وجود دارد، تعقیب میکند - منجم و ستاره شناس (عالم علم هیئت)، افلاک و آسمانها را در اختیار دارد، که بروح او حقیقت بزرگ را الهام میکند.

قوانینی که برای جادو و انهدام افلاک حکومت میکنند، مهارت و کردانی و هنرمندی که در مکاتیسم آن بکار رفته است، همه اینها آغاز و مبدئی برای نوآموزی اوست. اگر او از قیود و محدودیتهای مذهبی آزاد باشد، زود بشا همراه تصوف شخصی خواهد رسید و در آنجا روح او، آرامش و سعادت جاویدان را خواهد یافت، و متوجه میشود که مفتاح اصلی اشکالاتش در درون خود اوست ^(۲).

علماء فیزیک، ریاضی، شیمی و غیره که به مرحله و مقام آزمایش شخصی در رشته های خود رسیده اند، در کارهایی که انجام میدهند نظیر همین محرك را برای افزایش انبساط روح خود خواهند یافت - برای وصول بخدا و درك وجود او، راه عام بهمان اندازه وسیع و روشن است که طرقي که راهبان صومعه نشین یا مرتاضان دیگر پیموده اند.

(۱) جهان چون چشم و خط و خال ابروست

(۲) تو خود حجاب خودی، جاف از میان برخیز

که هر چیزی بجای خویش بیکو است

از خود بطلب هر آنچه خواهی که تویی

۵- طریق مریدی و شاگردی

چنانکه پیش گفته شد، بنابر گفته راهاگریشنا: «و قتیکه اخلاص و عشق حقیقی در میان باشد، شخص می تواند بوسیله هر يك از مذاهب، بخدا واصل شود.» این گفته راهاگریشنا کاملاً در حدود صلاحیت اوست، زیرا بنفسه تمام اعمال بزرگترین مذاهب زمان خود را (۱۸۸۲ میلادی) یکی بعد از دیگری انجام داده و بخدا واصل شده است.

برای توصیف اینکه هر يك از مذاهب بزرگ، با چه وسائل مخصوصی، فرد را بوصول بخدا یا تصوف شخصی هدایت می کنند، شرح مفصلی لازم است. لکن چون تمام این مذاهب صریحاً و بطور قطع تعلیم میدهند که خدا در درون شخص یافت میشود واضح است که تمام آنها به تصوف شخصی را هنما می میکنند - زیرا و قتیکه فرد، خدا را در درون خویشتن یافت، دیگر نیازی بكمك خارجی برای تعقیب و ادامه مشی خود ندارد و این همان تصوف شخصی خالص است (۱)

بنا بر این، چون این کتاب مختصر نمیتواند توصیف مفصل و مشروحی از طریق و روش سیر تکاملی که در هر مذهب موجود است بدهد، فقط بذکر چند مثال اکتفا خواهیم کرد، این مثالها علاوه بر منظوره های دیگر، پوچی و بیهودگی جنگهای سرد مذهبی را ثابت خواهد نمود (۲)

ماطامینان و اعتماد داریم که خوانندگان محترم کاملاً باین حقیقت خواهند رسید که تفاهم متقابل بین پیروان عقاید مختلف، سرانجام میتواند چشم هر کس را باین حقیقت بزرگ که: جهان يك کل موزون و متناسبی است، باز کند.

الف - طریق کاتولیک - اگر شما در يك خانواده کاتولیک تولد یافته و

(۱) سنائی فرماید:

وی آینه جمال شاهی که توئی

ای نسخه اسرار الهی که توئی

از خود بطلب هر آنچه خواهی که توئی

بیرون ز نویسند هر آنچه در عالم هست

۲ «حافظ»

چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

جنگ هفتاد و دو ملت همه را غدر بنه

آزادی را از طریق انجام اعمال و مراسمی که کلیسای کاتولیک معین و تحمیل کرده است بدست آورده باشید، قطعاً شایسته و سزاوار مدح و ثنای ملکوتی هستند.

رسیدن به تصوف شخصی که از قید هر گونه مراسم و اعمال مذهبی آزاد باشد با وسائل خاص خود کلیسا، مستلزم تحمل و طاقتی بزرگ و ایمانی شگرف است، زیرا رسیدن بچنین مقامی لازمه اش زندگانه و کفر و طرد از مذهب است و آنهم معنایش در این کلیسا «عدم نجات و رستگاری» است. و این عدم نجات و رستگاری فقط بوسیله بازگشت صادقانه بعقائد و مراسم مزبور و انجام آنها، ممکن است زائل و باطل شود. از طریقی که تا اینجا ذکر و توصیف شد هیچیک برای ضمانت اجرایی، جز مذهب کاتولیک، متضمن یک شکنجه و عذاب ابدی نیست، و چنین ضمانت اجرایی بخودی خود برای شخص متفکر تقریباً غیر قابل تحمل است، حتی اگر شخص بتواند در مقابل انضباطی که برای جلوگیری از چنین تنبیه و کیفر لازم است، تاب بیاورد. تنها فکر اینکه بعضی از برادران همعقیده او چنین سرنوشتی در گذشته داشته اند برای افراد پاکدل فکر غیر قابل تحملی خواهد بود.

برای آنکه بتوان متدرجاً در زیر چنین تازیانه مهیبی راه تکامل را پیمود، و به پرورش و بسط عشق نسبت بخالق کل اشیاء رسید. حقیقه زحمت و ریاضتی باید که سزاوار و شایسته شهداء و اولیاست.

من مورد بخصوصی را اطلاع دارم که یکی از مؤمنین ناچار بود چنین کیفری «عذاب ابدی» را بعنوان اینکه «مشیت و اراده» خداوند است طوعاً بپذیرد تا آنکه کاملاً و بطور قطع از آن نجات و رهایی یابد.

این شخص از طریق عشاء ربانی^(۱) چنان عشق عمیق و حقیقی نسبت بخداوند پرورش داده بود که توانست چنین محکومیتی را [جهنم ابدی] بعنوان اینکه خواسته خود خداست قبول کند. شعیره عشاء ربانی (خوردن نان و شراب مقدس) مفتاح نجات

۱- یکی از هفت شعیره (جمع آن شعائر است) دین عیسویت: نان و شراب مقدس که بنابر اصول مذهب کاتولیک نماینده حقیقی

ومادی بدن و خون و روح و قوه الوهیت مسیح می باشد

برای پیروان کاتولیک است. آن کاتولیکی که حقیقه صمیمی و صدیق است با پذیرفتن نان مقدس بعنوان نفس خدا، سرانجام باین عقیده میرسد که خدا در درون او مسکن گرفته است، زیرا او نان عشاء ربانی را هر روز یا (اغلب) میخورد، و باین طریق متدرجاً بتصوف شخصی واصل میشود، هر چند بدون ابتلائات شاق و مقرون برنج و زحمت نخواهد بود. وقتی که باین حالت تصوف شخصی واصل شد، روح او با حقیقت واقعی روشن و منور میشود و بدن بال آن مرحله آزمایش پیش میآید؛ و بالاخره عقیده بعد از ابدی، در زیر نور حقیقت برای همیشه خاموش میشود خوف از خدا، جای خود را به اعتماد و اطمینان میدهد و سرانجام سکون و آرامش دائمی با علم باینکه همه چیز خوبست برقرار میگردد.

همه این راهها در آغاز متضمن انضباطهای (دیسپلین) گوناگون و زیادی است که مستلزم بذل جهد و کوششهای حقیقی از طرف سالک است، ولی در هیچ مذهب دیگری تسلیم و از خود گذشتگی که از سالک خواسته میشود شدیدتر از این مذهب نیست.

شخصی برای آنکه بطور قطع و یقین از اعتقاد بعد از ابدی «دوزخ» نجات و رهایی یابد، تحقیقاً این عذاب را بچشد و از این جهنم با حالت تسلیم و رضا بگذرد و به این طریق بیا موزد که میتواند بر تمام جهنمهای این دنیای جسمانی فائق آید بسیاری کاتولیکها ممکن است بی میل نباشند که این بیانات را انکار کنند ولی انکار کنندگان یا عقیده به دوزخ ندارند و بنابراین جزو مذهب کاتولیک نیستند هر چند که هر روز یکشنبه هم بکلیسا بروند و یا اینکه موقتاً فکر و تصور میکنند که دوزخ فقط برای دیگرانست و نه برای خودشان. من کلمه «موقتاً» را استعمال کردم زیرا دیر یا زود وقتی که تحول و تکامل آنها کاملتر است ناچار خواهند بود با شیطانی که بآن معتقدند رو برو شوند و مقصود عیسی مسیح از این جمله که فرموده است:

«مادامیکه شما حاضر و آماده برای هلاک روح خود بخاطر من نباشید، نمیتوانید شاکرد و پیرو من باشید» برای اشخاصی است که برای این آزمایش مستعد و رسیده بوده اند تنها طریقی که شخص میتواند بطور قطع عقیده را بپذیرد یا آنرا دور بیندازد اینست

که حقیقتاً آنرا آزمایش کرده و چشیده باشد و بنا بر این برای اینکه کاتولیک بطور قطع دوزخ خود را بدور بیندازد، بدون اغراق ناچار است بآنجا روانه شود و عذابهای وصف نا پذیر آنرا بچشد. آن عده از کاتولیکها که ممکن است این حقیقت را انکار کنند، بعنوان اینکه چون زندگانی آنها با قواعد کلیسای خودشان مطابق و موافق بوده است از اینگونه شکنجه ها و عذابهای آینده برکنار و معاف بوده و احتیاجی بغلبه بر آنها ندارند، خودشان بخوبی وبدون اینکه حاجت بشرح و تفصیل از طرف من باشد میدانند که در مواجهه بامرگ چه احساساتی از لحاظ جهنم وبرزخ (که همان خود جهنم است و منتهی با این اختلاف که پایانی دارد) در آنها تولید میشود. آنان اگر قواعد کلیسای خود را متابعت کرده باشند این ترس را میچشند، و علت ساده آنهم اینست که بکرات بآنها گفته شده است که حتی اولیاء قدسین هم روزی هفت مرتبه گناه میکنند. عده بسیار قلبی از کاتولیکها میتوانند بدون احساس عذاب و شکنجه که نتیجه اعتقاد بمجازات و کیفر ابدی است، بامرگ روبرو شده یا حتی جداً فکر مرگ را بخود راه دهند اگر اتفاق افتد که به موعظه ای در موضوع دوزخ وبرزخ گوش دهند، در باره آرامش نهایی و عاقبت خود تفکر و اندیشه نموده و اغلب روحشان بحدی مضطرب و ناراحت میشود که بمحض اینکه موعظه تمام شد، سعی میکنند که با افکار اطمینان بخش تری متوسل شده و پناه ببرند. هر کاتولیک مؤمن و صحیح العقیده ای که این را میخواند میداند که اظهارات من تاچه اندازه صحیح و مطابق با واقع است. از تمام اولیاء و قدسین که از میان مذهب پریپیچ و خم کاتولیک راه را نشان داده اند سن ترز (۱) (که یکی از آخرین قدسینی است که نامش در فهرست قدسین ثبت شده) بیش از همه از لحاظ دوره کنونی ما، روشن و منور الفکر است وی «اطمینان و تسلیم» را کلید رستگاری میدانند. برای کاتولیکهایی که در جستجوی نور درونی و نجات و رستگاری هستند وی در آغاز کار بهترین راهنماست زیرا واضح است که خداوند او را رستاده بود که کاتولیک های صادق و مؤمن را در برداشتن قدم بعدی تکاملشان و استقرار آنان در راه واحد و مشترک رستگاری و نجات یعنی تصوف شخصی، کمک نماید. اکثر طالبانی که تحقیق و تتبع کاملتری

کرده اند، شاید باین نتیجه برسند که راهرم (مقصود مذهب کاتولیک است. مترجم) بشاهراه اصلی هدایت نمیکند و بلکه به بیراهه می‌رود. لکن فراموش نکنید که طرح و نقشه عمومی تحول و سیر تکاملی بشری، این راهها بهمان اندازه لازم و ضروریست که طرق عشق و محبت که منحصرأ بعشق حقیقی خالق منتهی میشود

اشخاصی که در طریق سیر میکنند که در آنجا باید بایک دوزخ ابدی عذاب سرو کار داشته باشند، محتاج بچنین وهم و فریب موقتی هستند، تا بتوانند خویشان را برای وصول بسطحی که برای نوع دوستی لازم است ورزیده سازند.

شما، اگر يك شاگرد تازه وارد مکتب رم (مقصود مذهب کاتولیک است. مترجم) را قانع و مطمئن سازید که دوزخ ابدی وجود ندارد؛ برای اوراق انهدام و خود کشی را باز کرده اید؛ مادام که در روی زمین افرادی در این مراحل وجود دارند، تازیانه کیفر و مجازات ابدی ضروری و لازم خواهد بود از طرف دیگر مؤمن صادق در راه رم وسائل لازم برای آزادی و نجات خود و وصول براه اصلی درك وجود خدا در درون خویش مییابد، و بالنتیجه از عقایدی که موقه بخاطر او برای منظوره‌ای انضباطی بکار برده میشد رهائی پیدا میکند از میان این وسائل عشاء ربانی مخصوصاً مؤثر است.

طالبانی که در طریق دیگر سیر میکنند، آن مهارت و هنرمندی پدرانۀ که خداوند در شعیره عشاء ربانی نشان داده است، و عده قلیلی از کاتولیکها ظاهراً بمنظور واقعی آن پی برده و حقیقه از آن مستفید میشوند، نباید از نظر دور داشته و از استعجاب و تحسین خودداری نمایند.

مطابق این مذهب، عیسی جسماً داخل نان مقدس^(۱) است و عیسی هم نفس خداست از آن لحظه که شخص مؤمن بحضور حقیقی و واقعی خدا در نان مقدس ایمان پیدا کند؛ طبعاً میل شدید برای خوردن آن احساس مینماید و اغلب، و در بعضی موارد، همه روزه صبح در ایام سال برای «دریافت» نان و شراب مقدس به کلیسا خواهد رفت و اگر این کار را بر حسب عادت و بصرف اسقاط تکلیف انجام ندهد و بلکه بعد از دریافت نان مقدس

همچون کسی که حقیقه معتقد باینستکه خدا را در قلب خود پذیرفته است رفتار کند بالاخره باین نتیجه میرسد که خدا در درون اوست زیرا گویی بدفعات خدا را خورده است؛ رفته رفته وی به «صدای درونی» بیش از صداهای بیرونی تکیه و اعتماد خواهد کرد و سرانجام و بعد از اینکه حوادث خارجی، راستی و درستی آن «صدای درونی» را بدفعات برای او تأیید کردند وی نصایح و راهنماییهای او را بجای نصایح و راهنماییهای دنیای خارجی پیروی خواهد کرد. دیر یا زود وقتی که «صدای درونی» او را تشجیع و وادار میکند که رشته اسارت و بندگی عقائد را بگسلد، کشمکش و جدال شدیدی شروع خواهد شد لکن تکیه و اعتماد او بر اینکه خدا در درون است در این موقع باندازه کافی قوی و نیرومند است که به تکفیرهایی که سزای چنین عملی است اعتنا نکرده و یا آنها را نادیده انگارد؛ (این دره واقعی است که او رنجها و عذابهای جهنم را که قبلاً به آن اشاره شد میچشد و آزمایش میکند) و با اعتماد و اطمینان بالاخره بجائی میرسد که خویش را از تمام رشته های اسارت آزاد ساخته و فقط خود را با خداوند متحد میبیند. وی بهدفعی که از این مذهب منظور بود، یعنی اتحاد کامل با خدا رسیده است. چون از این پس، برای راهنمایی و هدایت خویش، تنها بر خدا تکیه دارد، بطور قطع بشاها و تصوف شخصی می پیوندد. وی اگر میل داشته باشد ممکن است باز هم بکلیسا برود لکن دیگر دلش آنجا نیست و او «دردنیا هست اما جزو دنیان نیست» شماره کاتولیکهایی که باین مرحله رسیده اند ظاهراً بیش از آنست که دیده میشوند، زیرا معمولاً آنها تکیه بچنین نجات و آزادی رسیده اند درباره موفقیت خود سخنی نمیگویند^(۱) بلکه در «اطاق مخفی» با نجات دهندة حقیقی خود که پیوسته آنانرا راهنمایی میکند، تنها انیس و مأنوسند.

بلی محققاً هر دالان و دهلیزی از لایریت کاتولیکی با خرد و عشق و خدا منور و روشن است و آنها تکیه راه «رم» را با اخلاص و عشق حقیقی در پیش میگیرند؛ سرانجام خدا و نجات و آزادی خود را خواهند یافت.

راه عرفان و سلوک - عارف و سالک هم، موقعیکه صعود بنرد بان معرفت را

آغاز میکند باز بطریقی پای بند و وابسته بیکنوع مرکز مفترض الطاعه میباشد . اگر چه این رشته از آن قماش نیست که کاتولیک را بیپای می بندد معذلتك بعضی الزامات و تعهدات اخلاقی نیست بجامعه برادران (اخوان الصفا) و اقطاب آن و مخصوصاً نسبت به پیر دلیل که «چشم بصیرت یا تمایل شخصی او را نسبت بمعرفت میگشاید» دربردارد .

دراینجا خوف و ترس چندان کاری با سلوك و رفتار تازه وارد ندارد . اعتماد و اطمینان و عشق و محبت او را وادار به پیروی از نصایح مربی و مرشدش میکند .

بعد از چند سال آزمایش در تحت هدایت و مراقبت مراد و مرشد (و نه در تحت او) امر چنانچه در مورد کلیسای کاتولیک صادق است) با لاخره بمقام مریدی و سپس پیردلیلی واصل میشود . و درمقام اخیر ، اتحاد درونی او با خدا ثابت و دائم است و دانشش بی نهایت توسعه یافته ، و شوق او باینکه سهم مؤثری در انجام نقشه بزرگ خدا داشته باشد ، بوسیله يك همکاری مستمر با جامعه اخوان الصفا (که از سایر پیردلیلانی که بهمین قبیل مجاهدت و مساعی مشغولند ، تشکیل یافته است) بمنصه ظهور و بروز گذاشته میشود ، گویی خداوند ، عالماعداً این راه را با گلهائی بی نهایت زیبا و دلنریب و عذیم النظیر زینت داده است . عارف حقیقی ، هر چه بیشتر از مکاشفات بهره مند میشود بهمان نسبت از لذات جدیدی متمتع و برخوردار میگردد و معرفت و شناسائی حقیقت ، که مدت رجاً با گذشتن از حالی بحالی و از مقامی بمقام دیگر بدست می آورد ، همواره قلب او را از سعادت و خوشی مالا مال میسازد ،

اگر من مجاز در استعمال این جمله باشم میگویم : « او بر قله و فراز دنیا نشسته » و خود را آزاد و وارسته از هر قید و بند احساس مینماید . پس از آنکه اساس و شالوده اخلاقی را که شایسته اوست پی ریزی کرد ، اسرار و علوم مخفی بوی آموخته میشود ، و میتواند (مخصوصاً وقتی که بمقام پیردلیلی رسیده است) آنچه را که میل دارد بدون هیچ گونه رنج و کوشش انجام دهد . او خدا را دوست میدارد و احساس میکند که خود نیز محبوب خدا است . و اگر بخاطر میل و شوق دائم خویش بمساعدت و کمک بعالم بشریت

و تماشای قلوب قاسیه که کارمای^(۱) خود را میسوزانند و به بخت و سعادت خود پشت پا
 میرند، نبود؛ او حقیقه در بهشتی مشحون از سعادت و لذات بی شائبه و پاک، زندگی
 میکرد. چون عارف برای سد ترقی خویش، عملاً مانع دیگری جز نفس جسمانی ندارد
 به مجرد اینکه بر خویش تسلط یافت و نفس خود را مقهور ساخت، بتصوف شخصی واصل
 میشود. از این پس اگر به پیوستگی خود بمراد یا مربی و آموزگار و یا جامعه اخوت
 ادامه دهد، مانند سابق برای پیشرفت و تکامل شخصی نیست، بلکه بخاطر شوق شدیدی
 است که بصرف آزادی و استعمال قوا و دانش خود، برای وصول به هدف هائی که جامعه اخوت
 آنها را تعقیب میکند و خودش هم عضو و وابسته آن جامعه است، دارد. وی بتمام معنای
 کلمه آزاد و نیرومند است و آنچه را که شخصاً از طریق مرادها و مربیان گذشته خود،
 بدست آورده است بدیگران نیز میرساند و منتقل میسازد. حقیقتاً چه لذتی ملکوتی و
 چه وظیفه و کار شریفی!!!

نخستین گامی که طالب برای انبساط و ترقی خویش برمیدارد، پی‌ریزی يك
 شالوده محکم اخلاقیست که متضمن تسلط کامل بر نفس خویش در مقابل تمایلات طبیعی
 اوست و قبل از اینکه تعلیمات مهمی راجع به قوای مخفی با و داده شود باید بر شهوات
 و خواهش‌های نفسانی خرد مسلط شود، و حس نوع دوستی حقیقی و شدیدی در او
 بسط و توسعه یابد. این موفقیت غالباً مستلزم سالهای متمادی ریاضت و امتحان و
 مطالعه و رنج و مشقت است، لکن چون طالب پیوسته از پیشرفت و ترقی خویش آگاه
 است و کاملاً میداند بکجا رهسپار است، با وجود ریاضات بسیار، با خوشنودی و مسرت
 در تحول و تکامل خود پیشروی مینماید.

در حالی که راه مذهب کاتولیک، راهی متضمن جنگ و جدال است که کم و بیش
 در تاریکی صورت میگیرد؛ راه عرفان، راه دانش است و از همان آغاز بواسطه اعتماد و
 عشق بخدا و یقین باینکه وی در طریق راست و صحیح سلوک است، منور و روشن است.
 در کوششهایی که او برای وصول بمقصود میکند حب نوع، دانش، نیرو و عشقی که از

(۱) کارما - دردین بودا، حاصل کردار انسان در هر يك از مراحل وجود است که سر نوشت او را برای مرحله
 دیگر معین میکند و بالنتیجه معنی سر نوشت و تقدیری که نتیجه کردار باشد میدهد (تأمله اعمال)
 « مؤلف »

مراد خود مشاهده میکند محرك و مشوق دائمی او و مورد اعجاب عمیق اوست . اغلب اوقات ری مثالها و سرمشقهای زنده‌ای از کمال در اطراف خود می بیند و با نیروهای مخفی مرادش کمک میشود و باین طریق اگر بادل و جان باین کار تن در دهد بسرعت پیشرفت و ترقی مینماید . در اینجا خداوند متعال ، دانائی و بصیرت و مهر و محبت خود را بوسیله جلب و جذب استاد و مراد مناسب ، بشاگرد و مرید مناسب و بالعکس ظاهر میسازد . بین عرفا ، اصل مسلم و مشهوریست که «وقتی طالب مستعد است مراد ظاهر میشود» عارف بوسیله این کمک‌ها و کتب بسیاری که مربوط به عقیده باطنی و پنهانی‌اش (و عقیده مزبور کلاً در اختیار و تصرف جامعه اخوت است و جزئی از آن در این کتب مکشوف است) علاوه بر چیزهای دیگر ، اطلاع و دانشی از جهان و اجزاء مشکله آن بدست می‌آورد که نسبت بدانش و اطلاع دانشمندانی که چنین مکاشفه را در اختیار ندارند خیلی برتر و بالاتر است . طالب سرانجام چنان معرفت و حس آگاهی منبسط میشود که میتواند به بسیاری از سطوح و مقاماتی که از سطح جسمانی بالاتر است واصل شود . عرفان حقاً مذهب دانش و مکاشفه است (هرچند همه عرفا آنرا مذهب نمیشمارند)

شعار انجمن عرفانی که شامل بسیاری از عرفای دنیاست اینست : «بعقیده من هیچ تجربه و کارآموزی دنیوی جذاب‌تر و جانفزاتر و الهام بخش‌تر از آشنائی شخص بایک استاد حقیقی عرفان نیست» (۱)

راه و طریق و دأ - طریقه و دأ که یکی از جمله طرق فلسفی وسیع هند است بشعب و فرق گوناگون منقسم میشود و چون قصد ما این نیست که طرق و آداب مذاهب مختلفه را مشروحاً و صف‌نمائیم ، بلکه غرض نشان دادن تأثیر آنها بعنوان وسیله وصول بدرك وجود خداست ، تحقق و بررسی خود را محدود بتعالیمی

۱- حافظ فرماید :

بگذارد و خم طره یاری گیرند	مصلحت دید من آنست که یاران همه کار
ظلمات بترس از خطر کمرای	قطع این مرحله بی همراهی خضر مکن
هر چند سکندر ز ما نبی	بی پیر مرو تو در خرابات

میکنیم که مستقیماً باین منظور راهنمایی مینماید. در تعلیمات و دایده میشود که اولین تماس با خدا، که از روی شعور و معرفت باشد، در بیشتر موارد با وصول بحالت سامادهی^(۱) صورت میگیرد. و آن حالتی از بین خودی و خلصه ایست که در آن معرفت و شعور مرید بعرصه های روحانی کشیده و برده میشود، و وقتی که مرید در این حالت است، مکاشفاتی از حقیقت باو میرسد و آنگاه که شعورش بعالم ناسوت باز میگردد میتواند بدون کمک خارجی و دلیل، رشد و سیر تکاملی خود را انجام دهد و به این طریق بتصوف شخصی واصل میشود. از این مرحله بعد زندگانی او یک زندگانی مشاهده و مشحون بسیر آفاق و انفس است و دیگر زندگانی فعالی مانند استادان و اقطاب طریق عرفان ندارد. هر چند او ممکن است بیک نوع فعالیت بخاطر بشریت و انسانیت دست زند ولی بزرگترین تعلیمات و دستورهای او درس مشق و نمونه کد از رفتار و مکتساب خویش میدهد ظاهراً میشود و نه بوسیله نطقها و خطابه ها یا کتب و رساله ها، چنانکه بسیاری از پیروان این طریق حتی هیچوقت یک کتابچه هم ننوشته اند. و دانی نیز مانند عارف چنان دامنۀ دانش (که از طریق مراقبه بدست آورده است و نه مطالعه و تحصیل) وسیع است که از لحاظ بصیرت و فهم و خرد از اکثر معاصرین خود برتر است. او خدا را در هر چیز درک میکند و هر شیئی را مظهر مخصوصی از ذات لایزال بشمار می آورد^(۲) و بنابراین در آمیزش و ارتباط دائم با خدا زندگی میکند. او را همه جا می بیند و او را در تمام مظاهرش دوست دارد. او خویشتن را ابزاری در دست قادر مطلق احساس میکند و درمی یابد که محبوب اوست و از طرف او تقویت و پشتیبانی میشود^(۳)

هنگامیکه شاگرد و مرید، درست راهنمایی و هدایت شده باشند در آغاز شالوده اخلاقی محکمی بنا مینهند. علاقه و دلبستگی بعالم حواس باید قطع شود و اخلاق باید متدرجاً بوسیله آزمایش شخصی ساخته شود نه بوسیله مکاشفات غیر مستقیم (چنانکه در مورد پیروان عرفان، که دانش خود را از مرادها و معانی آنها میگیرند صادق است)

(۱) SAMADHI

(۲) زبان حال اوست: در هر چه نظر کردم سیمای تومی بینم

(۳) قلب المؤمن فی اصبع من اصابع الرحمن بقلبه کیف يشاء

یا بوسیله متابعت از اوامر (چنانکه در مذهب کاتولیک معمول است) - در اینجا تمام وسائل در اختیار مرید گذارده شده و شخصاً باید کارآموزی خود را تقریباً بدون هیچ کمک خارجی صورت دهد اغلب او دست بر ریاضت و مراقبه میزند و بعمل یوگا^(۱) کشیده و راهنمایی میشود. با درك عمل و اثر خدا برخوردی و بردنهایی که بر او محیط است وی متدرجاً بتصوف شخصی میرسد. و این تصوف شخصی با مراقبه های طولانی او که اغلب بحالت سامادهی (حال بیخودی و خلع) منتهی میشود، بیش از پیش مشخص و معین گشته و او را با نور حقیقت منور و روشن میسازد.

تفکرات و اندیشه های زیبا و عمیق زیادی رامیتوان از تعالیم و دأء عرفا، و کاتولیکها و عبرانیها نقل نمود - و من در اینجا حاجتی بتوضیح نمی بینم که تمام مذاهب دیگر نیز متضمن تعالیمی هستند که سرانجام بتصوف شخصی منتهی میشود، و نظری ساده بکتاب اساسی آنها، صحت این موضوع را بآسانی نشان خواهد داد - اشخاصی که علاقمند بمطالعات بیشتری در این باب هستند میتوانند در کتابخانه های عمومی کتب بسیاری که متضمن این تعالیم هستند، بدست بیاورند.

۶- تصوف شخصی

چنانچه قبلاً ذکر شد، تصوف شخصی هنگامی آغاز میشود که شخص یا فرد چنان بر «صدای درونی» خویش تکیه و اعتماد کند که دیگر هیچ حاجتی بکمک خارجی برای رهنمائی خود بوصول به هدف نداشته باشد. در این مرحله است که تقریباً (۱) حقیقه شروع میشود. خداوند مقلد نیست، و هر گل، هر حیوان و حتی هر سنگی خصوصیات خود را داراست.

دو مرد جسماً هیچگاه بهم شبیه نیستند، همچنانکه دو گل مطلقاً یکسان و مانند یکدیگر نمیباشند. هدف تمام فعالیت‌های شاهراه تصوف شخصی، آوردن و رسانیدن فرد است بمشخصات و خصوصیات که در ازل برای او طرح و نامزد شده است. اقلای چهار یا پنجسال پرورش و انبساط لازم است تا اینکه شخص بتواند، در این خاکدان بمقام حقیقی خود، آنچه‌آنکه برای حلاول و زندگی کنونی او طرح ریزی شده است برسد.

هرچند تفرید از همان آغاز مشهود و نمایانست، ولی طرز و روش تکمیل آن تقریباً برای همه یکسان است. تازه وارد، که هرگونه پیوند و علاقه‌ای که ویرا بیکی از مکاتب تفکر و اندیشه (که تا این تاریخ برای راهنمایی خود بآن تکیه داشته بود) می‌پیوست، گسسته است، در ابتداء تا حدی خویشتن را تنها و منفرد احساس میکند و رنج میکشد، و چون اغلب همان اخصای که هادی و راهنمای وی در راههای اولیه‌اش بوده‌اند، ویرا سرزنش مینمایند گاهگاهی تزلزل و تردیدی نسبت به سرچشمه و منبع جدید دانش و هدایتش احساس میکند و اغلب دچار این وسوسه میشود که: برای یافتن مکتب جدیدی یا اقلای فرد دیگری که کاملاً با افکار و اداراکات او هماهنگ باشد، در

۱- تفرید مقامی است که شخص از ماسوی الله منقطع و فقط بخدا و خویشتن تکیه دارد

مقام جستجو در دنیای خارج بر آید. وی متوجه مکاتب جدید و عتاید جدید میگردد، و اگر آنها را نزدیک بافکار خود به بیند، ممکن است حتی در آن قدم گذارد و مراحل لازم را طی نماید تا اینکه سرانجام ملتفت شود که آنها همسطح آنچه که او جستجو میکرد است نیستند. بالنتیجه رشته این تلویین را میگذارد و دوره جدیدی ارا تمکین (اعتماد بر خویشتن) بر او تحمیل میشود.

«صدای درونی» که همیشه برای پاسخ و جوابگویی بسؤالات بیشمار اووفادار است خرده خرده باو میفهماند که وی در ساختمان کلی خود، از سایر مخلوقات جدا و با آنان متفاوتست و باید زندگی خود را بر همین شالوده و زمینه طرح ریزی کند. ممکنست در آغاز این وسوسه در او پیدا شود که سایر مکاتب را پست تر از مکتب خویش بشمارد، لکن بزودی متوجه میشود که این مکاتب فقط بایکدیگر و با مکتب اوفرق دارند، ورنه ارزش همه آنها در مقام خود یکسانست. وی در تنوع و اختلاف، تناسب و موزونی می بیند و میل شدیدی برای همکاری با کلیه این مکاتب در خود احساس میکند زیرا حالا منظور اصلی و حقیقی این مکاتب را کاملاً درک مینماید.

واضح است که از این تمایل هم بایستی دست بردارد. زیرا وی بیش از پیش متوجه میشود که فعالیت هایش باید در بنای عبادتگاه خاص خود متمرکز شود؛ عبادتگاهی که در آنجا الوان مخصوصه روحش، و قتیکه کاملاً پرورش و توسعه یافت، در مرکز مخصوص خود در اینجهان خواهد درخشید، و زیبائی بیشتری به کلی که خود جزو آنست خواهد افزود. هر چند عملاً بهیچ مذهب خاص، یا دسته که پیرو عقیده مخصوصی باشند تعلق ندارد، وی بهمه آنها کمک میکند و دیگران را بهر يك از این مذاهب و عقاید که برای ترقی و تکامل آنان مناسب تر است هدایت مینماید. به جوینده که میخواهد بداند چه راهی را برای تحصیل خرد و رستگاری پیروی کند، او در اکثر موارد توصیه میکند که بهمان مذهب اصلی خود بیشتر دلبستگی داشته باشد.

زیرا مطمئن است که کلیه مذاهب اگر مقرون با خلاص و عشق حقیقی باشند، بسوی خداوند رهبری مینمایند. با وجود این فعالیت های اتفاقی، توجه او بیشتر معطوف بنقشه

مخصوص عملی است که با شخصیت او هماهنگی و موافقت داشته باشد، تا به پیشرفت مکاتبی که فعلاً وجود دارد و همیشه هم برای همکاری با آنها مهیا است.

همچنانکه راه‌تنها و مخصوص خود را تعقیب میکند، بر اعتماد و اطمینان او بیش از پیش افزوده میشود و هر روز از روز پیش خوشحال‌تر است و یقین حاصل میکند که او برای یکنوع کاری که تمام فعالیت‌های آینده او را مصروف بخود خواهد داشت، تربیت و ورزیده شده است. وی با بسیاری ابتلائات و امتحانات مواجه میشود، اغلب مورد تمسخر یا انتقاد شدید قرار میگیرد. لکن میفهمد که تمام این بلایا و آزمایشها برای تقویت ایمانی که جهت انجام مقصود وی در آتیه لازم است ضرورت دارد. و پس از آنکه از بسیاری از آزمایشها و امتحانات گذشت بالاخره، درست، آن چیزهایی را که باید انجام دهد می‌بیند و مطابق آن، نقشه مفصلی برای فعالیت‌های آینده خود در این خاکدان طرح میکند. وی بدون ذره شک و تردید، میداند که با طرح چنین نقشه‌ای، منظور الهی را انجام میدهد و کمی بعد مشاهده میکند که حوادث و مردم برای تحقق و انجام این نقشه با او شروع به همکاری مینمایند. با گذشت ماهها و بعضی اوقات سالها، وی خویشان را نزدیک و نزدیک‌تر به تحقق کامل نقشه خود می‌بیند تا اینکه یکروز بنظر میرسد که این تحقق کاملاً عملی شده است و از روی قطع و یقین وارد عمل میشود. وی ممکن است در جهان سیاحت و گردش پردازد و در این سیر آفاقی، سخنرانیهایی و موعظه‌هایی بنماید. یا ممکنست در خانقاه خود میان مریدانش به ارشاد پردازد، یا از مردم کناره‌گیری کرده در کنج عزلت، قوای روحانی خود را برای کمک برشد و تکامل دیگران بکار برد. حتی وی ممکن است فقط «وجود» داشته باشد، بدون اینکه هیچ منظور مشخصی نسبت به بشریت و انسانیت داشته باشد، و در حالت محو و استغراق بسر برد لکن تصمیم او نیات انجام شده او، هر چه می‌خواهد باشد، او از هر استاد دیگری و حتی از پرتو خود متمایز و جداست. او فقط خودش است و هیچ مرکز مخصوص دیگری از کون و جهان، عیناً مانند مرکز او نیست. وی یک جزو مشعر واحدی از کل بزرگ است. در همان حال که بفعالیت‌های مربوط بنقشه خود

سرگرم و مشغول است، سیرتکا ملیش هم ادامه دارد. او پیوسته دانش جدیدی که سرانجام بیالاترین سطوح و مدارج وجود هستی میرسد، بدست می آورد. عناصر وزندگانی «جسمانی» اوتحت تسلط و اراده اش قرارمیگیرد و بحقیقت میتواند جمله عیسی را بگوید: «من آن قدرت و نیرو را دارم که زندگانی خود را بزمین گذارم و دوباره باز گیرم»..

اودوره هستی خود را که عبارت از بیدار کردن خود خویشتن بود تکمیل کرده است هرچند وی میفهمد که با تمام موجودات متحد است، اما درک میکند که تجلی و ظهور خدا در شخصیت او از هر ظهور دیگری در جهان ممتاز و جداست و دیگر او در خارج در جستجوی ارواح و جانهای شبیه و نظیر روح و جان خود نیست و همچون عقاب یکه و تنها بر فراز کله های بشریت در پرواز است و گله ها را با نظر علاقه مینگرد زیرا به تجربه دریافته است که آنان نیز مانند خودش، تدریجاً بسوی آسمان تفرید و آزادی و سمادت جاودانی بال و پر گشوده و راهنمایی میشوند. باین طریق وی؛ بقیه زندگانی خاکی خود را بعملی کردن جزئیات نقشه اخود که جزوی از نقشه خداوند است میکندراند اگر بر طبق نقشه اش بایستی درزندگی فعلی خود پانصد سال عمر کند، این کار را بدون اینکه دیگری از این عمل غیر عادی آگاه شود ضرورت میدهد و اگر چنین پسندد که در محیط های مختلف تجدید حیات کند؛ در موقع خود این کار را انجام میدهد. اگر این فضائل و خوارق عادت، بنظر بعضی از خوانندگان محترم؛ چنان موهوم آید که نتوانند آنرا راست پندارند؛ با کمال احترام آنچه را که راجع بقضاوت عجولانه کفتم بخاطرشان می آورم. ملایون ها مردم که اکنون زندگانی میکنند میدانند که این موضوع راست و مقرون بحقیقت است. مطالعه سازه و مختصری راجع بزندگان معدودی از استادان و مریبان معروف و معلوم گذشته. (بسیاری از اینان هیچگاه مورد توجه مردم نبوده و وارد تاریخ نشده اند) که در تصوف شخصی بمرتبه خیلی بالا رسیده اند؛ نشان خواهد داد که چنین «اعمال خارق العاده» از طرف آنها صورت گرفته است. در حقیقت شما نیز روزی خواهید توانست چنین اعمالی را انجام دهید.

۷- اعتقاد، میل و آرزو، ایمان، پیشگویی

پیش از اینکه مطالعه و بحث خود را در باره مرشدان و استادان آغاز کنیم، مناسب است اختلاف و تفاوتی را که بین اعتقاد و ایمان وجود دارد معلوم سازیم. چه اکثر مرشدان و استادان در اعمال و افعال خود اعتقاد خیلی کوچکی، لکن ایمانی راسخ و شکست ناپذیر؛ نشان داده‌اند. در نظر بسیاری از مردم اعتقاد مانند نیروئی حقیقی است که میتواند شگفتیهای بخاطر فرد بطور خصوص و بخاطر بشریت بطور عموم انجام دهد. گمان میکنم بسیاری از خوانندگان محترم بتجربه پی برده‌اند که در این دنیای آرزو و شهوات و حرص و آز و جاه طلبی، هزاران فرد اعتقادی مؤکد از خود ابراز نموده‌اند به این امید که در امور مالی یا صحی و غیره موفقیتی بدست آورند و به نتایج مطلوبه نرسیده‌اند و از طرف دیگر اشخاص دیگری بلا تردید، خواست و آرزوی خود را با همین وسایل بدست آورده‌اند.

اعتقاد و ادعا بخودی خود تأثیری جز بر شخصی که آنها را بکار میبرد ندارد. به این معنی که آنها مانند تلقین بنفس بر عامل آن اثر میکنند ولی هیچگونه تأثیری بر اوضاع یا بر سایر اشخاص ندارند واضح است که اعتقاد شما ممکن است بطور غیر مستقیم بر افراد دیگر مؤثر باشد مثلاً به اینطور: که آنها را بهمان چیزی که شخصاً معتقدید عقیده مند سازید، لکن در این موارد اعتقاد شما نیست که بر شخص دیگر تأثیر میکند بلکه اعتقاد خود اوست که شما آن را بیدار کرده‌اید. اعتقاد نیرو و سلطه‌ای بردنیای خارجی ندارد، يك لحظه فکر کنید که این دنیا در چه هرج و مرجی می افتاد اگر اعتقاد افراد بر آن حکمفرمایی میکرد! طفلی که معتقد است که جواب صحیحی برای يك مسئله ریاضی بدست آورده و حال آنکه بدست نیاورده است، باز هم جواب او غلط است، هر چند که از صبح تا شام عکس آنرا ادعا کند. لکن اگر عقیده مستمر و

را سخ داشته باشد که سر درد یا دندان درد دارد؛ ممکنست حقیقه این درد را بچشد و احساس کند. پس ادعاها پیش از آنکه درد نیای خارج حقیقه مؤثر واقع شوند باید بوسیله نیروی دیگری جز اعتقاد «برق مانند» تحریک شود.

آن نیروی دیگر قوه محرکه حقیقی است که بعضی اشخاص را به انجام چنان نتایج حیرت انگیزی اعم از اینکه ادعا یا دعا و عزائم و غیره بکار برند؛ قادر میسازد. و قتیکه این نیرو وارد عمل میشود هر چیزی با یکی از وسائل مذکور امکان پیدا می کند و اگر آن نیرو در بین نباشد؛ همه ادعاها و دستورها و فورمولها بیهوده و بی ثمر خواهد بود. تفاوت میان عمل و رفتار شخصی که این نتایج را بدست می آورد و آنکه بدست نمی آورد در این حقیقت است که یکی نیرو را به اعتقاد و دیگری به سرچشمه و مبدی واقعی همه اشیاء نسبت میدهد. اولی بر قوانین محدود زمینی (تلقین بنفس) و دومی بر سرچشمه کل نیرو که وی با آن مرتبط است بخاطر او و از طرف او کار خواهد کرد. و او آناری را که مربوط بقوانین روحی و معنوی یا سحر الهی است ظاهر میسازد. جادو هر گز حصول ایمان نیست و سحر الهی هیچگاه نتیجه اعتقاد تنها نیست. جادو گر، باید در ابتداء آن کسی را که مورد سحر و جادو قرار می دهد از قصد و نیت خود مبنی بر جادو نمودن او، آگاه و بر حذر سازد؛ تا بتواند موفق شود خواه این کار را مستقیماً بوسیله صحبت با مسحور مورد نظر انجام دهد، یا این که وسائل دیگری بکار برد از قبیل آنکه نشان و علامات بد رب خانه او گذارد، یا اینکه آینه جلوی پای او بشکنند، یا نامهای تهدید آمیز بفرستد و غیره باید این اعتقاد را در مسحور خود ایجاد و القاء کند که وی میتواند سحر خود را در او کارگر کند و خواهد کرد. مادام که مسحور مورد نظر معتقد به آنچه که بوی تلقین شده است، نباشد، هیچ چیزی اتفاق نخواهد افتاد. لکن اگر وی (مسحور) بخود تلقین کند که کور یا لنگ یا هر چیز دیگر میشود، ممکن است حقیقه اینطور هم بشود. چنانکه کوه^(۱) میتواند عکس این کار را با بعضی از بیماران خود بنماید. از این لحاظ مناسب است این نکته را متذکر شوم که طرفی که

بعضی از سیاستمداران ما پیش گرفته و علناً در مقام شرح و تفصیل وسائلی که ظاهراً از طرف دشمنان برای تضعیف روحیه ملل بکار برده میشود، برمی آیند، تنها نتیجه آن این خواهد بود که وسائل مزبور را مؤثر سازند. چه نطقهای آنان این تلقین را در افراد تولید خواهد کرد که وسائل مزبور آن ها را آزار و زیان خواهد رسانید. البته این نکته را برای انتقاد از اشخاصیکه این رویه را برگزیده اند بیان نکردم زیرا اعلام خطرهای ایشان، فائده خود را هم دارد. ولی آنطور که منظور آنهاست قریب الحصول نیست. من این حقیقت را برای این متذکر شدم که میدانم اغلب خوانندگان محترم از اینکه بدانند خطر واقعی در تلقین بنفس خود آنهاست و نه در «نیروی جادوی دیگران» فائده خواهند برد. سحر خطا ناپذیر یا سحر الهی را خداوند که یگانه نیرو است بحرکت می آورد، و قیسه این حقیقت فهمیده و مورد قبول واقع شد هر وسیله ای که از طرف عامل بکار می رود ممکن است راه و وسیله ای برای انتقال آن نیرو باشد مشروط بر اینکه جریان های زمینی در عامل مداخله ننموده و جریان نیرو را متوقف نسازد. اگر جریان های زمینی که مولود روش «من» جسمانی در ایجاد پرورش ترس، حرص و آز، کینه، حسد و رشک، حقد و غیره است در میان نبود، شخص با سهولت و آسانی میدید که سحر الهی فقط عبارت از پذیرفتن و قبول کردن است و نه استدعا و استغاثه. و نیز مشاهده میکرد که آنچه را که میخواهد با آنچه که به او میدهند عیناً یک چیز است، در صورتیکه خواست های او در پرتو حقیقت تجزیه و تحلیل شوند.

«من» جسمانی پیوسته انواع محدود و دیتها را ایجاد میکند، چه قوه مدر که اش محدود است و برای اینکه شخص بتواند بحقیقت و کنه آثار بخوبی پی ببرد باید روش و عمل «من» جسمانی را کشف کرده و آن را متوقف سازد و این منظور هم بدین طریق صورت میگیرد که معرفت و شعور بسطوحی برتر از سطح جسمانی بالا آورده شود. وقتی که رویه و روش «من» متوقف شد، شخص میتواند بدنیای او هام باز گردد و در عین حال نور حقیقی خود را هم حفظ کند اگر چه موافق امیال و آمال خود زندگانی کرده و تجربه و آزمایش های زمینی را نیز مانند گذشته دنبال نماید.

این دنیا، دنیای اوهام است، لکن برای اشخاص این چنین جاوه گراست که بسطوحی بالاتر از سطح جسمانی ارتقاء یافته باشند. برای اینچنین اشخاص شك و تردیدی نمی تواند وجود داشته باشد که تمام پیچارگیهای این دنیا فقط وهم و خیال است و این دنیا، دنیای سعادت و زیباییست هر چند که هنوز هم جز انعکاسی از حقیقت نمی باشد برای دیگران این دنیا، دنیای حقائق و واقعیاتست همچنانکه در رؤیا و احلام، هر چیزی تا زمانی که شخص در خواب است حقیقی و واقعی بنظر میرسد، دنیای جسمانی هم مادام که شخص بیدار نشده و بحقیق واقعی نرسیده است، حقیقتی جلوه گر میشود لکن چنانکه فوقاً گفته شد؛ بعد از آنکه شخص بیدار شود و به واقعیت رسید باز هم میتواند در این دنیای وهمی سیر تکاملی کند، در حالی که خوب میداند که آنچه را می بیند و حواس او درك میکند فقط عکس و انعکاس از واقعیت است و بعبارت اخری وهم و خیال صرف است. عیناً مانند اینست که شخص خوابی به بیند و در همان حال بخوبی متوجه باشد که آنچه را که می بیند و میشنود، جزئی از خواب اوست. لکن شخص چه راهی را باید در پیش گیرد تا بتواند معرفت و شعور خود را بسطوحی بالاتر از سطح جسمانی برساند؟ اگر شما میتوانستید این فکر را که در جمله زیر مذکور است مبنای حیات خود قرار دهید و موافق آن زندگی نمائید شما آنآ بسطوحی روحانی ارتقاء پیدا میکردند :

« من با خدا که یگانه نیرو است مرتبط و متصلم، من از چیزی بیم و هراس ندارم . خداوند اهر کاریکه میخواهی نسبت بمن بنما؛ من اطمینان مطلق بتو که خرد و عقل محضی، دارم . »

اینکه گفتم اگر بتوانید حقیقة این فکر را ملکه خود قرار داده و مطابق آن زندگی کنید معنایش اینست که باید در مقابل هرگونه حوادث یا هر نوع مصائب شخصی، این فکر را بمرحله عمل گذارید، و پیوسته آنرا دهن داشته و در مقابل هر چیز ثابت و پابرجا باشید. اگر واقعاً برخوردتان مسلم میگردید که تنها يك نیرو است و آن هم نیروی خداست نگاهداری این فکر برای شما آسان میشود و بعبارت اخری میتوانستند

از روی معرفت و بطور دائم در سطوح بالاتر زندگی کنید (۱)

چون منظور از این کتاب، اینست که شما را در برداشتن قدم بعدی در مرحله کنونی سیر تکاملی بآن کمک کنید [این مرحله هر چه می‌خواهد باشد] من توضیحات بیشتری خواهم داد. قبل از اینکه شخص بتواند بسطوحی بالاتر از سطح جسمانی ارتقاء پیدا کند باید در ابتدا ارتباط خود را از جریان‌های (کورانهای) زمینی که مانع دیدار حقیقی اشیاء کماهی میشود قطع نماید. موقعی که این جریانها قطع شدند، شخص با واقعیت مواجه میشود و در پرتو این بیداری بر او مسلم میگردد: که آنچه معمولاً سحر و جادو نامیده میشد ابداً سحر و جادو نیست، بلکه فقط وضعی عادیست که در آن شخص آنچه را که می‌خواهد عیناً همانست که دریافت میکند و بالعکس. و برای اینکه خویشتن را در اینوضع و حالت دیدار حقیقی اشیاء، باقی بدارد، باید بجریانهای زمینی از قبیل ترس و غیره بازبافتد و ارتباط خود را با خدا حفظ کند.

از آنچه گفتیم نتیجه گرفته میشود که برای وصول به سحر مؤثر یا خرد و عقل آلهی، شخص باید در قطع ارتباط خود با جریانهای ارتجاعی زمینی کوشش کند، بطوریکه مانع جریان نور حقیقی در ضمیر و اندیشه خود نباشد و خویشتن را بطور قطع و دائم با خدا متصل سازد. برای اینکه طرز و روش این عمل را بفهمانم، ناچارم در خصوص سطوح مختلف مفصل تر بحث نمایم. طبعاً دنیای جسمانی که دنیای «اوهام» نامیده میشود (از این حیث که دنیای اوهام است) بسطوح و نقشه‌های عمومی اشیاء تعلق دارد و نسبت بکل، جزئی است که اهمیت آن درست مانند سایر سطوح هستی است و مرحله از تکامل در نقشه کونی (نقشه جهانی) است. و از این لحاظ مانند مراحل دیگر حقیقی و واقعی است لکن فعلاً بحث ما مربوط بانتهال معرفت و شعور از سطح این دنیا بسطح بالاتر است و هنگامی که ما واقف و مشعر میشویم که در سطح بالاتری وجود داریم، تمام سطوح پائین تر موهوم و خیالی بنظر میرسند. در واقع اگر ما میتوانستیم بنقطه نظر وارد خدا، یعنی

(۱) - ولنبلوکم بشیئ من الجوع و الخوف و نقص الاموال و الانفاس و الثمرات و بشر الصابرين الذین اذاصابهم

مصیبه قالو انالله وانا الیه راجعون اولئک علیهم صلوٰه من ربهم ورحمه واولئک هم المهدون (قرآن مجید)

سطح مخصوص او برسیم، تمام دنیا ها و عوالم خواه جسمانی و خواه فکری و روحانی، موهوم جلوه میکرد. لکن با وجود موهوم بودنشان، آنها (از همین جنبه و همی) بحقیقت و واقعیت نقشه آلهی تعلق دارند.

خواب و رؤیا و احلام اضغاث هر چند موهومی و خیالی است معذلك از همین جنبه و همی و خیالی وجود دارد و تمام سطوح هستی جز سطح خدا که حقیقت و وجود یگانه است همین حال را دارند. (۱)

ممکن است کسی تعجب کند که چرا ما اینطور د را اینگونه او هام که محصول و مولود نقصان حواس ماست محصور و محبوسیم و چرا اکثر ما حقیقه در دنیا می موهوم زندگی میکنیم؟

قطعاً باید علتی برای استقرار و بقاء چنین مشی تکاملی وجود داشته باشد که انسان ناچار است قبل از آنکه به حقیقت واصل شود از آنراه با همه گونه او هام مواجه گردد برای اینکه وجود اینگونه سطوح و همی و خیالی یا مساکنی که سکنه اش بغلط آنرا واقع و حقیقت می پندارند با خرد و قله سازگار سازیم، باید منظور و هدف آنها مفهوم و دانسته شود. چنانکه در جای دیگر گفته ام (۲) اگر بشر دارای او هام نبود تمام دانش را ما لك میشد و بالنتیجه سطح فهم او با خدا یکی میبود. بعبارة آخری دیگر از لحاظ دانش، اختلاف و تفاوتی بین او و خدا موجود نبود و از همان لحظه که این اختلاف و تمایز قطع و برداشته شود، تنها خدا وجود دارد. بنا بر این اگر دیگری جز خدا باید به معرفت وجود پی ببرد و شخصاً آنرا بیازماید لزوماً باید از خدا مختلف و جدا باشد. و باین شکل تنها راهی که خالق میتواندست موجودی را توانا سازد که در معرفت خداوند نسبت بهستی سهیم شود و در عین حال از او متفاوت و جدا باشد این بود که از خویشتن «آتومی» بفرستد که موقه از گوهر و ذات حقیقی خود، بی اطلاع و در باره آن جاهل و کور باشد (۳) و بمرور

(۱) کلماتی الکرن و هم او خیال

(۲) در صفحه ۴۲ کتاب «فانح شو و خوشبخت باش»

(۳) ظلوم و جهول

دهور بوسیله آزمایش و امتحان بگوهر حقیقی یا «خود» خویشتن پی ببرد. در مدتی که این سفر طولانی در دارهای امتحان بطول میانجامد، «آتوم»^(۱) ذات خدا در تحت این عقیده و تأثیر است که وجودی جدا گانه است و بنابراین احساس و درك او در باره وجود خود تا حدی احساس و درك خدا در موجود بودن خویش است.

و باین طریق و برای تمام دوره آزمایش که قرون بی انتها ست «آتوم» در تحت این تأثیر است که وجودی مخصوص است (مرحله بشری) و اگر چه این وهم و خیالی بیش نیست، مع هذا تنها طریقی است که میتوان موجود دیگری را جز خدا بمعرفت وجود و هستی وارد ساخت. و تا این سفر ادامه دارد این وهم هم باقی است هنگامی که دوره تکامل تمام شد، تمام دانش بوسیله آزمایش و امتحان بدست آمده است، دیگر اختلاف و جدائی وجود ندارد، و يك روز كونی (جهانی) پایان رسیده است با توجه بحقایق مذکور (بدیهی است فقط برای اشخاصی حقایق است که بمرحله و مقام قبول آنها رسیده باشند) شخص نباید در صدد این بر آید که خویشتن را جبراً از این ارهام خارج سازد و آنرا بتحقق و درك الوهیت خود برسد. چنین اقدام و کوششی وقتی که از سطوح بالاتر مورد نظر واقع شود، معلوم خواهد شد که بی ثمر و بی ارزش است.

چنانکه فوقاً شرح شد این روش و همتی را خداوند برای انجام يك منظور مشخص و قطعی که عبارت از سهیم نمودن سایر موجودات در معرفت خویشتن، از هستی است، اختیار کرده است. بنابراین شخص باید جریان طبیعی سیر تکاملی خود را دنبال کند و اگر هم میتواند این سیر را تسریع نماید میبایست از چنین عملی اجتناب ورزد، چه با این ترتیب بهتر با قصد و نیت اصلی خدا موافقت و سازش داشت.

لکن در حق واقع اگر هم میخواست، نمیتوانست آنرا بهیچوجه تغییر دهد، همچون «کسی که بخیال، بخواهد زراعی بقامت خود بیفزاید» گوا اینکه شخص ممکنست با زهم معتقد باشد که این کار را میتواند و برین عقیده باشد که حقیقه هم میکند، چه این طرز فکر؛ منوط بسطح مخصوصی است که در آن قرار دارد. بنابراین تمام «جرقه ها» که از

(۱) چون کلمه بهتری در دست نیست

خدا بیرون می‌جھند همان‌طور که قوس نزول می‌پیمایند متدرجاً معرفت جوهر اصلی خود را از دست می‌دهند و بعد از آنکه از پست‌ترین سطح و جود گذشتند از راه آزمایش و امتحان دوباره این معرفت را بدست می‌آورند. این سفرها یا **ایام کونی** (جهانی) تدریجی و مستمر است و چنانکه در فصل بعد شرح داده خواهد شد الی‌الابد تکرار میشود^(۱) حالاً منطقی مفهوم میشود که هر قدر سطح تکاملی شما بخدا نزدیکتر است دانش شما برتر و نیروهای شما اثر بخش‌تر است. اعتقاد متعلق بسطحی است که پست‌تر از آنست که بر حوا دث و اوضاع خارجی تأثیر کند. لازمه این کار ایمان است.

ممکنست کسی بادلایل منطقی ایراد کند که هیچکس قادر بر تغییر حوادث و کیفیات نیست، زیرا حوادث و کیفیات متعلق بسلسله دائمی علل و معلول است که هرگز نمیتوان آنرا گسست. این موضوع کاملاً صحیح است^(۲) و علت اینکه اعتقاد هیچ چیزی از دنیای خارجی را تغییر نمیدهد درست همین است، لکن ایمان و اعتقاد د و چیز کاملاً مختلف و متفاوتند در حالی که اعتقاد يك انتظار و توقع کور کورانه ایست که تلقین بنفس را تولید مینماید، ایمان دیدار حقیقی چیزیست که صورت خواهد گرفت یعنی همان چیزی که بر طبق قانون علل و معلول روی خواهد داد. ایمان جزو همان طبقه احساساتی است که پیشگوئی بآن تعلق دارد. ایمان و پیشگوئی هر دو، فی حد نفسه و بخودی خود، نیرومی‌بیش از اعتقاد ندارند. و وقتی که حوادث و اشیاء همچنانکه پیامبر پیشگرمی کرده است، صورت میگیرند برای این نیست که چون پیامبر اینطور گفته است اینطور میشود، بلکه بدان جهت است که او قبلاً آنچه را که خداوند وقوع آنرا مقدر کرده است، دیده است.

ایمان، آنچه را که نیروی حقیقی خواهد کرد قبل از وقت مشاهده میکند. ایمان، حلقه‌های علل و معلول را فرسنگها قبل از وقت حاضر و زمان حال می‌بیند. بولس، این ایده^(۳) را با این

(۱) - آزمایش تقایمات دائم است (مولوی)

(۲) همیشه برای خداوند امکان دارد که رشته جدیدی از علل و معلول را برشته اصلی پیوند کند و مثلاً با الهام

ناگهانی شخص را وادار بانجام چیزی کند، بدون آنکه این عمل، مسبوق بعلتی باشد.

کلمات بیان کرده است: «ایمان ذات واصل اشیاء نادیده است».

فهمیدن این نکته که چرا آنکس که دارای ایمان است یقین خود را علی رغم ظواهر متضاد زمان حال حفظ میکند آسانست. مستر والتر^(۱) س. لاینون^(۲) که فرزند حقیقی از عصر کنونی است در کتاب خود موسوم به «ریشخند خدا» نمونه بارزی از روش پیامبر نسبت بظواهر میدهد و آن نقل پیشگویی است که برای آخاب^(۳) شده است «برخیز و بیاشام زیر آ صدای باران فراوان میآید»

اشخاصی که مایلند در این موضوع مطالعه عمیقتری کنند، خوبست تألیفات این نویسنده را که متجاوز از پنجاه کتابست و مخصوصاً در این عصر الهام بخش است، بخوانند. در حله اول چنین بنظر میرسد که امیال و آمال شخص بیهوده اند، چون نکه هرگز نمیتواند رشته علل و معلول را تغییر دهند، معذک و قتیکه طبیعت حقیقی امیال و آمال فهمیده شود باین نتیجه میرسیم که آنها نیز بهمان طبقه احساسات که پیشگویی هم جزو آنست تعلق دارند و و قتیکه بوسیله جریانهای کونی (جهانی) بحرکت درآیند آنها الایه ایمان و نشانه این هستند که دیر یا زود منظورشان تحقق خواهد یافت.

آنها نیز مانند ایمان، نوعی از پیشگویی هستند لکن درجه دیدار و قطعیشان کمتر است. آنان که هیچگاه معرفت و شعور خویش را بسطحی بالاتر و برتر از سطح جسمانی منتقل نساخته اند، در تحت تأثیر این عقیده اند که آمالشان بسته به هوس و قضاوت خودشانست و انجام آنها منوط بعملی است که شخصاً مینمایند و چون برای تحقق نقشه های خود بر خویشتن تکیه دارند ناچار رنجها و ناکامیهای بسیار میچشند و تا حدی اسیر امیال و خواستههای خود که سرانجام و گاهی بعد از چندین زندگانی کاملاً تحقق می یابند، میشوند.

رنجها و مرارتهایشان زائد و بیهوده بوده و تمام این چیزها از راه خود درست میشد؛ اگر بجای آنکه خود را در بند امیال خویش گرفتار و اسیر سازند و کمترین ترسی از لحاظ تحقق مالی

WALTER. C. LANYON (۱)

(۲) آخاب پادشاه اسرائیل (۸۷۵-۸۵۲ ق.م)

آنها بخود راه دهند، فقط آنها را بعنوان پیشگوئیهای شناخته و از سعادت که در هر لحظه از هستی شان، در این زندگانیهای زمینی در جلوشان می آید، متمتع و برخوردار میشدند!! با تحمل رنجها و اضطرابها و مرارتها (که همیشه جریانهای ارتجاعی ارضی هستند) آنها از خوشی و سعادت که بهر لحظه از زندگانی آنان بسته بود، نیز محروم شده اند. راهشان صاف و مستقیم و پوشیده از گل و ریاحین بود، لکن آنها را در کج کرده و اغلب بحفره ها و گودالهایی که در دو طرف جاده بود، برخوردند.

شك، ترس، ناکامی، غم و غصه، بیحوصلگی و بی تابی.... و غیره همه اینها اسباب و علل این «کجی و انحراف» در طریق وصول بخداست و باعث کوری و جهل فرد است نسبت به حالای شگفت آوری که باو عطا شده است. «سحر آلهی» هنگامی می آید که تمام جریانهای ارتجاعی که مانع دیدار حقیقی است، قطع شده باشند. چه در آنوقت شخص می بیند، که آنچه را که میخواهد عیناً همانست که قوه کونیه واقعاً حالا برای او انجام میدهد. (بدیهی است در صورتی که انگیزه و محرك خواست او، يك جریان ارضی ارتجاعی نباشد) و تنها کاری که باید بکند اینست که متدرجاً در حالای زمان آنرا بگیرد. اگر محرك و انگیزه احتیاج یا خواست او ترس باشد، ترس از این که از لحاظ مادی در سال آتی در زحمت خواهد بود، یا بیم از این که بیمار شود و غیره.... خواست او از قوه کونیه الهام نشده است:

بلکه الهام خود را از «من» جسمانی خویش (که بجای این که فقط يك نیرو یعنی خدا را بشناسد، بر این عقیده است که نیروهای بسیاری بعضی خوب و برخی بد وجود دارند) گرفته است و باین ترتیب پیوسته با يك سلسله اوضاع بد از بدتر و رنجهایی که نتیجه آنست مواجه خواهد شد. ممکنست این پیش آمد را بوسیله مطالعه علل و محرك اعمال و رفتارمان جلوگیری کرد. هیچکس جز خود فرد، نمیتواند این کار را بکند، زیرا «من» در هر فرد طریق مخصوصی برای عمل دارد.

ممکنست برسید: چگونه خود شخص میتواند صحیحاً قضاوت کند که آیا انگیزه و محركی از يك جریان ارتجاعی تراوش مینماید یا نه؟ يك محرك و انگیزه هنگامی ارتجاعی است که باید آلی که شخصاً از خدا (برهما، لوگوس، جان جهانی، مبدء کل...) دارید،

سازگار نباشد* مثلاً اگر بنا بر استدراك و فهم شما، خدا پدیری است که دائماً مراقب شماست و برای شما تمام وسائل را فراهم میکند، پس هر انگیزه و محرکی که بر این فکر و عقیده استوار باشد که شما را بنحوی از انحاء از آیندۀ خود نگران سازد، انگیزه و محرکی ارتجاعی است، و از قوه کونیۀ که فقط خالص ترین جریانهای را که شما بتوانید در مرحله تکاملی خود تحمل کنید بکار میبرد، ناشی نشده است*

بعبارة آخری، جریانهای کونی میتواند فقط محرکها و (خواسته های) بشما الهام کند که با فهم کنونی شما درباره الوهیت سازگار باشد. و چون فهم و استدراك شما نسبت بخدا، بنا بر مقام رشد و تکامل شما تغییر میکند، قوه کونیۀ بخاطر و برای تمام بعدی شما در آن مرحله تکامل، کار میکند. و بنا بر این انگیزه ها، و امیالی بشما الهام مینماید که با فهم شما درباره خدا هماهنگ و سازگار باشد، و هرگز محرکائی را که مخالف این استدراك باشد الهام نمیکند. بیکی ممکن است انجام معاملات الهام شود که منافع مالی او را از طریق مشروع افزایش دهد، در حالی که از این لحاظ با توجه به تمثیل استعداد و لیاقت ها (۱) از درستی عمل و رفتار خود اطمینان دارد، و حال آن که ممکن است بدیگری حقاً الهام شود که از مایملک خود چشم پیوشد، در صورتیکه وی در مقام و مرحله باشد که مشمول تمثیل مرد ثروتمند (۲) بشود*.

هر يك از این دو، در راه انجام قدم بعدی: سیر تکاملی خود عمل میکند و گو اینکه ممکن است هر دو با تبسمی تحقیر آمیز و ملالت باریک دیدی گریز افکنند، حقیقت امر اینست که هر دو در مرحله سیر تکاملی خود بر صوابند* آن لحظه که میلی در شما تولید میشود که محرك آن يك عادت ارتجاعی ارضی نیست، شما در تحت نفوذ و تأثیر جریان مخصوصی از نیروی کونی (جهانی) قرار میگیرید و تا درجه، آنچه را که حقیقه در آینده زمان واقع خواهد شد (طبعاً بر طبق قانون علت و معلول) می بینید*

شما تا حدی آنچه را که حقیقه روی خواهد داد احساس میکنید و این احساس به ایمان تعبیر میشود* اگر شما باین حقائق آگاه باشید با آسانی می بینید که تمام تردیدها و

نگرانیها، بیمعنی و پوچ است. زیرا اشیاء حقیقه بواسطه قوه کونیة سا خته میشوند . تنها کاری که شخص باید بکند اینستکه مررد میل و آرزوی خویشان را بگذارد از راه خود صورت گیرد و از اینکه ممکن است چیزی، مشی آنرا متوقف سازد بیم نداشته باشد و این، آن نوع ایمان است که وجود و صورت خارجی بخود میگیرد^(۱). هر اندازه هم که شخص در فکر ایجاد وسائلی برای تسریع در تحقق و صورت گرفتن خواست خود بر آید تأثیری درهشی طبیعی اشیاء نخواهد کرد.

و این سیر طبیعی چنان عاقلانه و خردمندانه راهنمایی میشود که اگر خود شخص هم قادر بود، هرگز نمیتوانست آنرا اینطور انجام دهد. از طرف دیگر شخص با تن در دادن به نگرانی و غم، اشیاء زیبایی را که در اطراف او در حال زمان، موجود است نا دیده میگذازد و میگذرد.

زندگانی پیوسته سرور و شادمانی میبخشد لکن شخص باید این سرور و شادمانی را همچنان که در کفه ترازوی تحول و تکامل میآیند، بگیرد و بردارد و نه اینکه از سرور و شادمانیهای حال چشم پوشیده و ذهن خود را بر خوشیهای آینده متمرکز سازد^(۲)

در غیر این صورت هرگز کسی ممکن نیست راضی و قانع شود، زیرا پیوسته خوشیهای آینده در حال تکوین اند و واضح است که شخص وقتی از آنها متمتع خواهد شد که به حال زمان برسند (اگر شخص تا آنوقت زنده مانده باشد).

بهر لحظه از هستی شما، خوشی و مسرتی بسته و پیوسته است که میتواند هر نگرانی را که شما در آن لحظه با آن مواجه میشوید، منخسف سازد، و چنان منخسف سازد که شما ابد آنرا احساس نکنید. اگر بر حسب اتفاق شما شخصی هستید که بعات بیماری، بی چیزی، آزار یا هر علت دیگری در سختی و مشقت غوطه ورید مدکنت کاملاً متعجب شوید و بپرسید که این مسرت و خوشی در وضع کنونی شما کجاست؟ با اظهار نهایت احترام

(۱) بکرد کارها کرده به مصالح خویش (حافظ)

در باب دمی که با طرب میگذرد

بیش آریال را که شب میگذرد (خیام)

(۱) چو با رضای تو کاری نمیرود از پیش

(۲) این قافله عمر عجب میگذرد

ساقی غم فردای حریفان چه خوری

نسبت بعقیده کنونی شما، اجازه فرمائید صاف و پوست کنده بشما تذکردهم که در مورد شما و همچنین در سایر موارد این خوشی و مسرت، درست زیر چشمان شما در حال زمان است. آیا آنرا مشاهده نمیکنید؟ دوباره نگاه کنید: حال زمان کی هست؟ ... الان !! همینطور نیست؟؟ آیا اکنون شما از خواندن این سطور متمتع نمیشوید؟ ... حال زمان همین است. تا وقتی که شما حواس خود را بر آنچه مشغول خواندن هستید متمرکز میسازید شما نمیتوانید از متاعب و مشقات خود رنج ببرید و نگران باشید، زیرا شما نمیتوانید در باره دو چیز مختلف در آن واحد فکر کنید. و بهمه حال های دیگر آینده، مسرت و خوشی و شادمانی بسته خواهد بود اگر شما در جستجوی آن برآمده و پرده از نگرانی ها و احتمالات آینده جلو چشم شما کشیده نشود (۱)

تفاوت دیدار، بین شهید عیسوی و جنایتکار دشت زده که چوبه دار را جلو خود می بیند باین سبب است که یکی بامسرت و خوشحالی جان میدهد، در صورتیکه دیگری با یأس و ناامیدی در گیر و دار است. یکی خوشبختی و سعادت را که بوضع و حال او بسته و پیوسته است می بیند و ذهن خود را بر آن متمرکز میکند در حالی که دیگری آنرا نمی بیند و ذهنش بر شکنجه ها و آزارهای آینده تمرکز یافته است. با تمرکز افکار خویش بر امیال و آمال آینده، ما نمیتوانیم به بینیم که بعضی از امیال مشابه با آنها که در گذشته داشتیم اکنون کاملاً تحقق یافته و عملی شده است.

خلاصه آنچه در این فصل گفته شد، اینست که امیال و آما؛ ایمان، پیشگوئی، ظهورات و تجلیاتی از جریان کونی واحدی هستند، لکن درجه آن در مورد میل و آرزو (که باید انگیزه های مشروع و انقلابی محرک آن باشد، تا بعنوان پیشگوئی و احتمال آینده، مورد قبول واقع گردد) کمترین است.

اعتقاد، بآن جریان کونی مخصوص تعلق ندارد، و فقط بر شخصی که آنرا تولید میکند مؤثر است. برای حصول ایمان واقعی، شخص باید جریانهای ارتجاعی ارضی را از خود قطع کند. نیرو، دانش، تمتع و برخورداری از حال زمان، با سعادت جاودانی، همراه ایمان می آیند.

۸- مریان (مراد، مرشد، استاد)

گرچه تمام مریان و استادان از جهتی بایکدیگر اختلاف و تفاوت دارند، لکن میتوان آنها را بدودسته تقسیم نمود: آنهایی که در فعالیت های عمومی و اجتماعی وارد بوده یا اکنون هستند از قبیل عیسی، سنت ژرمن، راما کریشنا و غیره... و آنهایی که عامه بطور کلی از آنها بی اطلاعند، و فعالیت های خود را بسطوح دیگری سوای سطوح جسمانی محدود و محصور میسازند، از قبیل بسیاری از رهبانان و برهمن ها و حتی افراد عادی گمنام...

يك مربی و استاد خواه جزودسته اول بوده و خواه بدسته دوم تعلق داشته باشد، برای اینکه شایسته و سزاوار چنین عنوانی باشد باید به **تصوف شخصی** واصل شده و نقشه هم برای حیات ارضی و خاکی خود که با نقشه عمومی کونی موافق و سازگار باشد، داشته و طبق آن نقشه زندگی کند. ممکن است بگویم که این شرائط، شروط اصلی و اساسی **مربی و استاد** «نوزاد است» مریان من تر (البته از لحاظ سیر تکاملی) ندره نقشه میریزند و وقتی هم چنین میکنند، خودشان کاملاً واقف و آگاهند که از آنان بعنوان وسیله و واسطه استفاده میشود و خدا عامل اصلی و واقعی نقشه های آنهاست. مریان و استادان نیز مانند سایر موجودات پیوسته بسوی کمال، دانش و نیرو سیر مینمایند، و با نتیجه بفواصل و گاهگاهی یا نقشه خود را تغییر داده و باحتی بکلی از آن صرف نظر میکنند. آنها در تجدید حلول و یا عدم آن آزاد و مختارند. و اگر تجدید حلول کنند ممکن است محیط و ملیتی که با هدف و منظورشان مناسب تر است انتخاب نمایند. زیرا فرشتگان تقدیر، خدام صدیق آنهایند. آنها بتمام معنای کلمه آزاد و مختارند.

از میان مریان دسته اول، یعنی تنها دسته ای که ما در اینجا مورد بحث قرار خواهیم داد، عیسی مسیح در عصر کنونی، کسی است که بیش از همه در باره او صحبت و گفتگوست. خواه این شخصیت موسوم به عیسی بوده یا چنانکه بعضی از مورخین تصور میکنند **آپولینوس** (۱) یا **تایانا** (۲) نامیده میشده است، مسیح (عقل الهی، روح الهی، خدا و غیره) در روی مستقر

(۱) APOLINUS

(۲) THYANA

بوده و مکان داشته است. عیسی مجری و وسیله کاملی برای جریانهای روحانی و معنوی خدا بوده و شخصاً هم بدین نکته واقف بوده است. وی میدانست که خود خدا و نفس او نیست بلکه خدا برای اینکه به بشریت بوسیله کردار و گفتار، قدمهای بیشتری را بسوی کمال نشان دهد، تقریباً همیشه او را مورد استفاده و استعمال قرار میداد. وی صریحاً و با فروتنی اعتراف میکند که «بخودی خود کاری نمیتوانم انجام دهم».

همه مریدان بوسیله تجربه دریافته و میدانند که بخودی خود، کاری از آنان ساخته نیست لکن همه هم میدانند که اتحاد آنها با خدا، طور است که هر چیزی را برای آنها ممکن میسازد و میتوانند از روی حقیقت و راستی بگویند «پدرم و من یکی هستیم».

بعضی از مریدان و استادان که در تاریخ از آنها نام و نشانی باقی است، در حلوها و زندگانیهای قبلی باین مقام رسیده اند و برخی هم در آخرین حلول باین مقام خواهند رسید و قتی که رفتار و سلوك آنان را در آخرین زندگانی و مخصوصاً در دوران طفولیت، مورد مطالعه قرار دهیم فهم این نکته که «آیا آنها ربی متولد شده بودند یا نه؟» نسبتاً آسانست در مورد عیسی شکی نمیتوان وجود داشته باشد که وی در حلوهای سابق بمقام استادی واصل شده بود. وی استاد و مربی متولد شد و در همان اوان زندگی باین حقیقت واقف بوده است. با وجود تغییرات و تحریفات گوناگون که ممکنست در نوشتجات تاریخی ما روی داده باشد، عیسی چنان شخصیت عظیمی است که هر نویسنده که در مقام توصیف او برآید، باید در همان آغاز کار اعتراف کند که قادر بر ترسیم تصویری از او که سزاوار شخصیت عظیم وی باشد نخواهد بود.

آنچه را که مورخ میتواند بکند اینست که هر چه را که میداند و می بیند توصیف نماید و آنچه را که او از عیسی میتواند به بیند و بداند چنان کوچک و ناچیز است که هر اندازه هم که شرح حال او مفصل و بزرگ باشد، باز هم از حقیقت کامل خیلی دور خواهد بود.

سرگذشتها و شرح حالهای جذاب بسیاری از عیسی منتشر شده است و من قصد ندارم شرح حال جدیدی بنویسم، زیرا از حدود بحث کنونی ما خارج است. فقط به بعضی از تعالیم و کردارهای او که ویرا بعنوان یک مربی (مربی از هنگام تولد) در شخصیت جسمانی

عیسی ممتاز میسازد، اشاره کرده و از وی بعنوان يك تجلی مسیح در شخصیت روحانی مسیح (که این تجلی مخصوصاً با درجه انبساط معاصرین او متناسب و منطبق بوده است) ذکر می خواهیم نمود.

مری و استادی بعظمت و علو مقام عیسی، مانند مریان مبتدی و تازه باین مقام رسیده، نقشه های شخصی طرح نمیکنند. عیسی، مری و استاد متولد شده بود. در سن دوسالگی آگاه بود که وسیله و واسطه الوهیت است. و قتی که در این دنیا قدم گذاشت میدانست که تنها کاری را که باید بکند اینست که انجام کار (و همچنین نقشه ریزی را) بدست خدا بگذارد و خود واسطه ای بیش نباشد. و بشاگردان حیرت زده خود میگفت: «پدرم کار را برای من انجام میدهد و نه من». بنا بر این شخصیت عیسای مری در دوران فعالیتهايش خیلی بارز و برجسته نیست. معجزاتی که بفرمان عیسای مری صورت گرفت، مولود نیرو و دانش او نبود. بخودی خود هیچ چیز نمیتوانم بکنم» بلکه محصول نیروی مسیحا (نیروی خدا) بود، که عیسای مری را بعنوان وسیله و واسطه بکار میبرد. آنچه عیسی را بعنوان يك مری عالی مقام ممتاز میسازد، این حقیقت است: که او میتواندست کلاما اراده و امیال خود را در هر وقت و در مقابل هر وضعیت دهشتناکی دورانداخته و از آن چشم پیاوشد. بطوریکه بگذارد خداوند بوسیله او و بدون ابراز هیچگونه ممانعت و مقاومتی از طرف وی، کار خود را بنماید. تنها همین نکته کافی است که وی را «پسر خدا» یا مری و استادی ما فوق فرشتگان بنماید. در واقع و نفس الامر، آنچه را که عیسای مری در دوران سه سال فعالیتهای خود انجام داد، امحاء شخصیت خود و بقاء در يك حالت تسلیم و بی ارادگی محض بود، بطوریکه مسیحا میتواند بوسیله او و بدون هیچگونه مداخله و مقاومتی از طرف وی، عمل کند. روشنائی خیره کننده تعالیم او و نیروی حیرت انگیزی که در معجزات او دیده میشود مولود جان جهانی یا مسیحا بود، نه از آن خودش.

بنا بر این وقتی که ما در مقام مطالعه و تتبع زندگانی این شخصیت بطوریکه در انجیلهای یوحنا، لوقا، مرقس؛ متی و دیگران شرح داده شده، برآیم در حقیقت خدا را مطالعه میکنیم و نه عیسی را.

بانتیجه واضح و آشکار میشود که وقتی ما زندگانی هر مربی و استادی را که بچنین مقامی از انبساط یعنی مقام پسر خدا، واصل شده است مطالعه میکنیم، همیشه يك موجود واحد (خدا) را در مظاهر و اشکال مختلفه تجلیاتش یا چنانکه اغلب گفته میشود در حلول های گوناگونش مطالعه میکنیم (۱)

تعالیم و کردارهای مسیح نوعی است که مخصوصاً با مقام انبساطی که در آن دوره در میان ملل متمدن حکمفرما بود متناسب است (۲)

هر کس که با تاریخ آن ادوار مأنوس است میتواند متوجه شود که این تعالیم بنحوی که امروزه ممکن است برای توده بشریت تبیین و تشریح شود؛ در آن اوقات مفهوم و سودمند نمی افتاد. اکثریت مردم در آن موقع فقط بنقطه تحول بین دوره «چشم بازاء چشم» و عصر آینده «دشمنان خود را دوست بدار» رسیده بودند درست همانطوریکه تعالیم «چشم بازاء چشم» قبلاً گامی بجلو در سیر تکاملی نسبت بمرحله «جان بازاء چشم» بود، تعالیم مسیح بشریت را يك گام بجلو در سیر ارتقائیش پیش راند. بنا بر این صفت برجسته و ممتاز تعالیم مسیح، محبت است: «همسایه و هموع خود را مانند خود دوست بدار» و «خدارا بالاتر از هر چیز دوست بدار» موضوع اصلی و عمده این تعالیم است، واضحست که مسیح میتواند از اسرار شکستن آتم، الکتربسیته، تلویزیون، رادیوفونی و ... پرده بردارد. زیرا خدا بهر چیزی عالم وداناست، لکن خداوند رویه منطقی (تریت و پرورش اخلاق قبل از قدرت و نیرو) را پیروی نمود.

اگر بشر بطور کلی، امروزه نیروهای شگرف طبیعت را میفهمد و آنرا مورد استفاده قرار میدهد. برای اینست که در عصر حاضر بحد کافی مردمی که بمراحل عالیه اخلاقی

(۱) واضح است که معنای این جملها، این نیست که ذات باری تعالی تبدیل بگروهت و پوست شده باشد بلکه غرض اینست که خدا، بدن کوفتی يك استاد و مربی را برای تکلم و انجام کارهایی در این عالم ناسوت بکار میرد (بیادداشت آخر این فصل مراجعه شود)

(۲) بسیاری از ملل امروزه نیز در همان مرحله انبساط میباشد و بنابراین تعالیم عیسی حتی در معنای ظاهری آن امروزه هم مانند سابق بجا و بموقع است. اما از حیث معنای باطنی همیشه برای هر کس بموقع و بجا خواهد بود

رسیده باشند یافت میشوند که از این نیر وها برای ترقی عمومی بشر استفاده نموده و آنرا در مقابل افراد یا جماعتی که درجه ترقی و رشد اخلاقی آنها کمتر است حفظ نمایند. **روح کونی** که از این اسرار، در قرن بیستم پرده برداشت همان روح یا خداست که محبت را بوسیله عیسی آموخت. اخلاق میبایست در درجه اول و قبل از هر چیز تعلیم داده شود.

واضح است که اسرار مزبور در زمان عیسی نیز مکشوف بود لکن نه برای عموم. اشخاصی از این اسرار مطلع میشدند که مستعد برای پذیرفتن آن بودند، لکن در همان وقت که این اسرار بآنها مکشوف میشد صریحاً بآنها توصیه میشد که از این اسرار فقط برای کسانی که بنیان اخلاقی آنها محکم و استوار است پرده بردارند.

نظری بنوشتهجات اینگونه اشخاص که بسیاری از این نوشتهجات هم اکنون در دسترس عامه است، نشان خواهد داد که اطلاعات آنان در باره **نقشه کونی و نیروهای پنهانی طبیعت** به مراتب بیش از اطلاعات دانشمندان امروزی بوده است. این در بیان استادان که چندین زندگانی از توده بشریت جلوترند نسبت بآن **استثنائاتی** میباشند. لکن خداوند هیچگاه ارتقاء فرد را خواه این که فعلاً از توده جلوتر باشد یا نه، متوقف نمیسازد. مفهوم «**وقتیکه شاگرد مستعد باشد مربی و استاد ظاهر میشود**» شامل خود مربیان و شاگردان آنها هر دو میباید و همانطوریکه بعضی از مربیان استثنائی خیلی زود تر و جلوتر از توده بشریت، مکاشفات و واردات شخصی در یافت کرده اند، همانطور هم امروزه افراد و قبائل و حتی مللی یافت میشوند که با اندازه از لحاظ رشد و انبساط شخصی عقب افتاده اند که حتی مستعد پذیرفتن تعالیم ظاهری که دوهزار سال قبل بوسیله عیسی داده شده است، نمیباشند. سیر تحول و تکامل چنانکه بعضی مؤمنین و پارسایان ظاهراً معتقدند، باطفره و جست و خیز صورت نمیگیرد. اگر عده حصار و مستعین ناطقی بملیونها نفر شنونده برسد معذک تعالیم گوینده فقط برای افرادی سودمند خواهد بود که مستعد پذیرفتن آن باشند و در غیاب وی دیگری آنجا خواهد بود که برای این عده معدود، حقیقتی را که برای برداشتن کام بعدی در سیر ارتقائی و تکاملی خویش

لازم دارند بیان نمایند. زیرا ترقی يك قانون کونی (جهانی) است و هیچ چیز نمیتواند سیر آنرا متوقف سازد. رشد و انبساط «خود» قدم بقدم و مرحله بمرحله پیش میرود. و امیدواری باینکه عشق و محبت خالص نسبت به خالق در بشری که هنوز زیر تازیانه جهنمهای شرقی و غربی است پرورش داده شود؛ مطلقاً بیهوده و بی‌فایده است. او ممکن است تمام اندرزها و نصایح سودمندی را که بوی داده میشود پیروی نمود و خیزی ناگهانی بردارد، لکن دیر یا زود بنقطه اولیه باز میگردد و مراحل را که بطفره طی کرده بود دوباره میآزماید، مگر اینکه برای چنین تغییری ناگهانی رسیده و مستعد باشد و چنین موردی هم بتصدیق هر مبلغ راستگو استثنائی است. لکن اگر معدودی هم مستعد بر داشتن گامی که منظور نظر مبلغ است باشند باید «مربی و آموزگار هم وقتی که شاگرد مستعد است حضور داشته باشد» و برای همین عده معدود مبلغین بطرف مراکز خیلی دور جلب و کشیده میشوند.

بدیهی است مقصود از اینکه گفتم که هیچکس ممکن نیست بسوی این مبلغین جلب شوند مگر اینکه خدا که خردمحض است او را بجای خواننده باشد، برای این نیست که از ارزش مساعی این روحانیان کاسته باشد بلکه میخواهم این حقیقت را تاکید کنم که با وعظ و دعا و فداکاری و غیره؛ چیزی بیش از قدم عادی و طبیعی در سیر ارتقائی و تکاملی مبتدی نمیتوان بدست آورد. و وقتی که مبتدی برای برداشتن قدم بعدی آماده باشد تمام نیروهای کونی بخاطر او بکار خواهند افتاد و چراغ هدایت بهر شکل که باشد فرای او کشیده خواهد شد اگر چه بوسیله تبلیغ و ارشاد معمولی هم موجود نباشد همه مربیان و استادان این نکته را میدانند. اگر مربیان و استادان برای بهبود و اصلاح روح بشریت بذل کوشش میکنند، و این کار را برگزیده‌اند برای اینست که این نوع کار را بهتر از پرورش هویج یا کندن خندق یا ساختن خانه یا مخلوط کردن ادویه یا کشیدن دندان دوست دارند. ورنه کاملاً میدانند که تمام فعالیت‌های دیگر هم خواه فعالیت‌های شغلی یا تجارتي یا حتی بطالت و وقت گذرانی ارزش‌مندی در نظر خدا دارند. ارزش واقعی کارهای مبلغ در میزان فداکاریهای او، شماره مواظب او، بلا یا می که دچار شده است،

«ارشاد» همی که بوسیله او صورت گرفته است، نیست. بلکه در عشق به پیشه خود سعادتی که بسبب انجام وظیفه از آن برخوردار است و حق شناسی و شکرگزاری او نسبت بخدا که پیشه بوی عطا فرموده که آنرا دوست دارد و از آن لذت میبرد، میباشد و مابقی آنچه که بوسیله او ممکن است صورت بگیرد کار خداست و نه کار او.

ما دام که مبلغ در فعالیتهای خود خوشبخت و سعادتمند نباشد از منظور اصلی مأموریت خود مهجور است. نخستین نیت و قصد خدا اینست که مخلوقش حالا و در همه وقت خوشبخت باشد. بنا بر این پیش از آنکه کسی راه رسیدن بسعدت جاودانی را بوسیله پی بردن بخدا، بدیگران بیاموزد، باید اول خودش بوضع و حالی دائمی از سعادت و نیکبختی برسد و باین ترتیب، نیت و قصد خدا را درباره خود پیش از آنکه آنرا برای دیگران تشریح کند نشان داده باشد.

هر انسانی اعم از اینکه وجودی وحشی بوده یا بدرجه عالی از تمدن رسیده باشد برای رشد و انبساط خویشتن قدم بعدی را وقتی که مستعد آن باشد بر میدارد (خداوند مراقب این موضوع خواهد بود) و مبلغی که از وسیله و واسطه بودن برای کمک کردن بدیگران در انجام این منظور لذت نمیبرد بهتر اینست که در منزل خود بماند و آنچه را که باعث سعادت و نیکبختی وی میشود بجا آورد. فکر فدا نمودن نیکبختی و سعادت خویشتن را برای کمک بخدا و راهنمایی بشریت بسوی بالا و هم و خیالی است که مولود «من» جسمانی است و «من» جسمانی پیوسته متمایل باین فکر است که بد خودی خود میتواند کاری را انجام دهد.

آن کفش دوز نیکبختی که خداوند را برای سعادتتی که هر روزه یرایگان نصیبش کرده است شکر میگذارد خیلی بمراتب در سیر ارتقا می و تکاملی خود جلوتر از مبالغی است که در میان وحشیان افتاده و فهمیده یا نفهمیده رو بخدا کرده میگوید:

«من در این جهنم میمانم تا ترا در نجات بشریت کمک کنم».

مربیان و استادان حقیقی این نکته را میدانند و خواهند نمود عیسی مصلوب شوند یا مانند کنت دوسن ژرمن از همه گونه مواهب دنیوی برخوردار باشند، از اینکه آلات و

وسائلی در دست خدا هستند خوشبخت‌اند. و از هر لحظه ای از زندگانی سرا سر تسلیم و انقیاد خود تمتع می‌برند. جسم آنان که از طرف خدا برای اعمال تهذیب‌کننده و کمال آور باز برده می‌شود، ممکنست گریه کند و شکوه نماید و رنج کشد، لکن روح مری در همان وقت که این فعالیت‌های خارجی بوسیله جسم وی (که پیوسته در تحت کنترل مستقیم خود خداوند است) صورت می‌گیرد در سعادت کامل باقی و برقرار است و قتی که این حقایق را از سطحی بالا تر از سطوح جسمانی صرف ملاحظه کنیم، سهولت می‌بینیم که این اوضاع و روش‌های گوناگون فرد نسبت به خدمت، خدمت با عشق، خدمت با نیکبختی خدمت اختیاری، از یک طرف، و خدمت از روی اطاعت، خدمت با فداکاری، و غیره... از طرف دیگر فقط درجات مختلفی از رشد و انبساط معرفت و شعور افراد است.

وقتی که معرفت و شعور کسی کاملاً بیدار شده باشد وی فقط می‌گذارد که خداوند کار خود را نسبت به بشریت انجام دهد و اگر اتفاقاً وسیله و واسطه بعضی از جریانی‌های آلهی که برای پیشرفت و ترقی افراد دیگر مشغول عمل است باشد خوشنودی خود را از ملاحظه اعمال حیرت‌انگیزی که خداوند بوسیله او بجای آورد احساس می‌کند. و هیچ‌وقت بخاطر او نمی‌گذرد که شخصاً در آنچه که ضرورت می‌گیرد مؤثر است.

وی فقط تماشاچی يك نمایش بزرگ آلهی است و از هر جز و قسمت آن تمتع و محظوظ می‌شود. او تجلی خداوند را در هر چیزی و هر موجودی از آتم گرفته تا برسد بخود جهان و کون هستی می‌بیند. خواه جسم او نقش یهودا یا شخص عیسی را در نمایش بزرگ آلهی بازی کند. او را بشنامه را در سطح معرفت بالاتری با حفظ لذت مینگرد. او میداند که هر چیز در سطح مخصوص خود و در جای مخصوص خود کامل است (۱)

میداند که همان عمل جنایتکار هم برای هدفی که در طرح و نقشه کلی اشیاء سودمند است بکار می‌خورد. وجود یهودا برای انجام پیشگویی‌ها مانند وجود خود عیسی ضروری بود و حواریون از این نکته آگاه بوده‌اند. زبنا و قتی که استاد بآنها گفت: که یکی از آنان ویرا گیر خواهد انداخت، آنها مشتاقانه از او پرسیدند: که کدام يك از آنها برای

انجام این منظور برگزیده خواهد شد؛ آنها میدانستند که هریک از آنها ممکن است برای انجام این قسمت از درام به پیش خوانده شود. و چون بشر بودند، فرد فرد آنها امید داشتند که نقش مخصوص «تبهکار» بنام او نیفتد!! وقتیکه گفته شد: «حالا برو و آنچه را که باید بکنی بجای آور» **یهودا** که قرعۀ فال بنام او زده بودند بدون چون و چرا اطاعت کرد دست خدا، با همان محبت و خردی که عیسی را بصلیب رهبری کرد، یهودا را بمحکومیت و سرنوشتش راهنمایی نمود. سرنوشتی که کاملاً شبیه سرنوشت «تبهکار» است هر چند که وصول بآن بواسطه علل خارجی مختلفی بود.

خداوند همه فرزندان خود را بیک اندازه دوست میدارد و اگر میخواست برخی را بر بعضی ترجیح دهد. با احتمال قوی آنها را از میان فرزندان آنی که منفورترین نقشها را در درامهای بزرگ گذشته عهده دار بوده اند یعنی نقشهایی که به تناسب در جبهۀ تکامل آنها بآنان برگذار شده بود انتخاب میکرد.

عیسی که هنگام مصاوب شدنش همه بشریت جز عده قلیلی او را محکوم کرده بود (خواه مستقیماً و یا کورکورانه یا با گیر انداختن او) اکنون بیش از نصف دنیا او را بعنوان مسیح میشناسند. زیرا حتی بسیاری از پیروان مذاهب دیگر ویرا مانند تجسمی ازالوهِیت و خداوندی میدانند. یهودا هنوز وورد لعن همدنیاست لکن او هم دیر یا زود بعنوان **خادمی** که از روی شعور یا لاعن شعور نقش صادقانه انجام پیشگوییها را ایفا کرده است شناخته خواهد شد.

من بسهم خود با احترام و محبت با و درود میفرستم زیرا من بآن مرتبه رسیده ام که ویرا آنطور که حقیقتاً هست به بینم. نه آنطور که **ظاهراً** بوده.

در پایان این فصل این نکته را متذکر میشوم: که اگر دنیا را از سطحی بالاتر از سطح جسمانی مورد نظر قرار دهیم. اشخاصی بعنوان **مربی و آموزگار** وجود نخواهد داشت بلکه تنها یک آموزگار و مربی واحد و فردی یعنی **خداست (۱)** که برای انجام نقشه

(۱) هنگامی که کشیش کاتولیک ناکید میکند که **نان مقدس** عین خداست و گوشت و استخوان عیسی

کونیه‌اش مخلوقات خود را وسیله قرار می‌دهد^(۱) آنهایی که سیر تکاملیشان طولانی‌تر از بسیاری دیگر است و قتی که از سطح جسمانی مورد نظر قرار گیرند بعنوان آموزگار و مربی جلوه گرمیشوند. لکن در حقیقت و ساطع و وسائلی در دست الوهیت هستند که در آنها جریان‌هایی جاریست که جنس‌شان نسبت به کورانها (جریانهای) جاری در ارواح کمتر منبسط، لطیف‌تر است.

بقیه از صفحه ۵۹

نیز خود خدا بوده است حرفش درست است. زیرا ایشان اومربوط به **ابدیت و بقاء** خداوند است که جوهر نهایی همه اشیا است. خواه خود کشیش به مرحله از انبساط رسیده باشد که معنی حقیقی بیان خود را بفهمد یا نه، وی وقتی که حضور خدا را در آن مقدس تأکید میکند حقیقت بزرگی را بیان می‌سازد.

(۱) - رسد آدمی بجائی که بجز خدا نه بیند بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت

۹ - خدا

من کاملاً آگاهم که این فصل فقط مورد تایید و قبول عده معدودی واقع خواهد شد لکن نظر بهمین عده خیلی قلیل، تردیدی درنوشتن اینفصل بخود راه نداده و حجاب و نقاب باصطلاح «ندانستنی» را کمی بالا میزنم. در سطح فکری که من اکنون قراردادام، خدا موجودی لایغیر نیست. او وجودیست که پیوسته در انبساط و ترقیست. و قتیکه میگویم «خدا» مقصودم «برتری و تعالی» خداست (پارابرهمن، علت العلل بدون علت و غیره...)

بسیاری از طلاب و متبعین میدانند که (مانوانتارا) (۱) ها ترقی پذیر هستند یعنی هرمانوانتارای بعدی از لحاظ ترقی بالاتر از مانوانتارای قبلی است. لکن عده معدودی متوجه شده اند که (پارالایا) (۲) ها نیز رو به ترقی و تعالی میروند.

برای آنها نیکه با این کلمات و اصطلاحات آشنا نیستند توضیح میدهم که کون جهان (۳) آنطوریکه ما آنرا میشناسیم، مدت محدود و معینی دارد. و بوسیله یک تحول و تکامل طولانی بوجود میآید و کھکشانهای گوناگونی را که شامل نظامهای شمسی با سیارات و اقمار آنهاست تشکیل میدهد و سرانجام خرد و متلاشی شده و به جوهر کونی تبدیل میگردد، و برای مدتی که ظاهراً بادوران وجودش یکسان و مساویست، ناپدید و معدوم میشود.

و قتیکه تمام اشیا باینطریق به سرچشمه خود (خدا) بازمیگردند، در آنجا بحالتی از الوهیت وارد میشوند، و این حالت بوسیله یک تحول و تکامل طولانی که آن را (مانوانتارا) مینامند صورت گرفته است. چون آنها بمقصد اصلی خود بشکلی وارد میشوند که دیگر تفاوت و تمایزی نسبت به ذات الهی ندارند.

تا حالاچنین گفته میشد که فردیت در آن هنگام معدوم شده و دوره بعدی که دوره «رکود و راحت» است و به پارالایا نامیده میشود، تنها خدا وجود دارد و بس. - از سطح و مقامی که حالا من در آن قراردادام چنین می بینم که قتیکه «جرقه»

فردی، مسافرت خود را بپایان رسانید و بمعرفت **گوهر اصلی** خود باز گشت،

فردیت خود را (البته نه شخصیت خود را) حفظ میکند، لکن موقه از ترقی بازمی ایستد و برای اینکه فردیت خود را که مقصود از آن حفظ اختلاف و تمایز بین خدا و فرد است نگاهدارد، **خود خدا** هم باید در همان حال که فرد از فعالیت باز ایستاده است ترقی نماید و این درست همان چیزی است که در دوران **پارا لایا** صورت میگیرد.

همان هنگام که «جرقه» در معرفت، بمقام گوهر و اصل خدا رسیده است، خداوند فوراً حال **وجودی** بالاتری را احراز میکند، و باین طریق باز هم تفاوت و تمایز فرد با خدا برقرار میماند. **جوهر خدا** در تمام دوران **پارا لایا** از حیث وقت و لطافت بالاتر میرود تا اینکه «جرقه» فردی، باندازه ای اختلاف و تمایز پیدا کند که دیگر نتواند از روی معرفت و شعور در **جوهر الهی** باقی بماند و **آنگاه مانوانتارای** جدیدی آغاز میشود. «جرقه» هنگام شروع مانوانتارای جدید، درست عیناً همانست که در پایان آخرین مسافرت خود بود، یعنی همانطور که خدا در آنوقت بود. «جرقه» انسانی، برای اینکه مرتبه دیگر هم به **گوهر اصلی خدا** (که در دوران **پارا لایا** از حیث لطافت و غیره ترقی کرده است) از روی معرفت و شعور واصل شود، باید دو باره همان سیر تکاملی را که قرنهای ودهرها طول خواهد کشید بنماید. لکن بنظر من اینمرتبه آغاز آن چنانست که خدا در آخر **مانوانتارای** قبلی بوده است و بنابراین وی در سطوح و مقامات جدید هستی در هر مانوانتارا، سیرهایی خواهد کرد؛ همچنانکه **خود خدا** در هر **پارا لایائی** میکند. و این سیرومشی، ابدی و همیشگی است یعنی **خدا** پیوسته ترقی میکند و موجوداتی را که از او متمایزند در این صعود بسوی خود میکشد و جذب مینماید و آنانرا نیز الی الابد ترقی میدهد و اینکه ماهم حقیقتاً باقی و ابدی هستیم به همین معنی است. اگر شما هنگامیکه با جریان الهی متصل هستید در این نکته غور و دقت کنید با انسانی در **ك** خواهید کرد که سعادت جاودانی الهی نمیتواند **لا یتغیر** باشد؛ چه سعادت، برای اینکه همیشگی و دائمی باشد باید سیر ارتقائی داشته باشد (اگر در سطح فکر جسمانی تملك صد میلیون دلار امروزه شما را **سعادت مند** و **خوشبخت** سازد، همین مبلغ و همین

چیز شمارا فردا بهمان اندازه خوشبخت نخواهد ساخت. چه دیگر چیز تازه‌ای نیست. و برای اینکه خوشبختی و سعادت بهمان درجه و شدت برقرار بماند باید چیز دیگری بصد میلیون دلار شما، فردا یا در آینده افزوده شود والا ماندن در حال رکود و عدم تغییر ممکنست برای شخص یکنواخت و کسل کننده شود).

ما، تا حدی مانند شاگرد و مریدی هستیم که کوشش در اینست که بمقام کمال مراد استادش برسد، و وقتی که سرانجام توفیق حاصل می‌کند متوجه می‌شود که در همین مدت استادش نیز بهمان تناسب جلو رفته است. اگر چه شاگرد، «کامل» شده است، ولی نسبت با استادش مانند سابق هنوز عقب است.

هر دو جلو رفته و تکامل یافته‌اند و این طرز تکامل متقارن باعث می‌شود که استاد همیشه استاد و شاگرد همیشه شاگرد بماند و حال آنکه در همین وقت، هر دو پیوسته از حالات بالائی از معرفت برخوردار شده‌اند.



بحث ما راجع بانسان و سرنزشتش، در اینجا پایان می‌رسد. چنانچه در آغاز گفتم، برای اینکه حقیقی سودمند باشد باید در روح فرد جایی پیدا کرده و مورد قبول واقع شود، و قبول آن هم در روح فرد، منوط بدرجه تکامل اوست آنچه من کوشش در انجام آن کرده‌ام اینست که «صدای درونی» شما را تا جایی که شما آنرا شنیده و فهمیده‌اید، تقویت کنم و شما را تشویق و ترغیب نمایم که باز هم با دقت بیشتری بآن گوش دهید تا اینکه حقایقی که در اینجا گفته شده است و بسیاری حقائق دیگر را برای شما بیان سازد.

آرامش بر شما باد. خداوند که نیرو و خرد و عشق و محبت محض است، مراقبت خواهد کرد که چیزهای مناسب و درخور شما، بخاطر شما انجام گیرد، و يك حجاب بولادین غیر قابل نفوذ از ذات و گوهر الهی، شما را در این راه حفظ کند.

هر کس و هر چیزی را دوست ندار. زیرا همه آنها با جوهر الهی اغشته‌اند ما همگی مظاهر و تجلیات فردی و ابدی يك خداوند همیشه مرقی هستیم.

بس خوشحال و بهره مند شویم

بیان

لبریز گناه

عطش عشق و نشاط می و نوش گنهی
 مایه عمر منی ، سایه مکش از سربخت
 ناز آن چشم سیاه تو ، که باموج نگاه
 لب سوزان تو چون بشکفت از بوسه جام
 تکیه بر بازوی عریان ، چه زنی دز بر شمع
 بچه ماند تن رعنا ی تو در سوزش عود ؟
 زلف ، افشان کن و پیش آی که در کشور حسن
 گفتم از بستر گرم تو ، مکم عطروصال
 غم دل ، چند توان گفتم با فشردن دست
 مست ، بگریز شبی تارو بسروقت من آی

ناز کن ناز ، که زبندۀ این بزم گهی
 که دلاویز تر از نور دلاویز مپی
 پیش راز من و راز تو کشوده است رهی
 لب من جوی ، که لبریز هزاران گنهی
 تکیه بر من زن و بی پرده نشین چند گهی
 مرمری پیکری از پشت حریر سیهی
 خسرو آنست که بر فرق ندارد کلهی
 آرزوی سیهی بود و امید تبهی
 یا بخا موشی پرهیز و گریز نگهی
 تو که تا بنده تر از ماه شب چاردهی

فایده نامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
الف	۱۰	خواسته	خاسته
ت	۱۸	برخواست	برخواست
«	۲۱	«	«
ث	۱	«	«
ج	۱۰	دستی	دوستی
«	۱۹	سیاهی	بسیاهی
«	آخر	وق پاره	ورق پاره
چ	۵	بسر نثره	باسر نیزه
«	۱۶	ورزا	وزراء
ح	۷	استقامت	مقاومت
«	۱۴	ملقب	ملقب به
ذ	۲۱	چنانچه	چنانکه
۳	۱۳	بعضی	بعضی
۷	۸	چنانچه	چنانکه
۷	۱۵	وحله	وهله
۱۰	۱۸	میدهند	میدهد
۱۲۰	۱	هر کس	هر کسی
۱۵	۲۱	چنانچه	چنانکه
۲۰	۶	بجای	برای
۲۱	۳	باشد	باشند
۲۱	۲۳	حقیقت	حقیقت
۲۳	۳ حاشیه	هر آنچه	آنچه
۲۴	۲۱	خواسته	خواست
۲۶	۱۲	رهند	دهند
۲۷	۱۵	مهات	مهارت

فهرست

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۹	۸	چنانچه	چنانکه
۳۰	۱۲	پی قریزی	پی ریزی
۳۱	۷	اشت	است
۳۲	۱۰	مکتساب	مکتسبات
۳۳	ذیل صفحه	۳۰	۲۰
۳۴	۲	چنانچه	چنانکه
۳۴	۷	بهم	بهم
۳۴	۲۰	ادارات	ادراکات
۳۵	۴	ارتمکین	از تمکین
۳۷	۳	ابخود	خود
۳۹	۳	شود	شوند.
۳۹	۸	خواهد	خواهند
۳۹	۱۱	بعد از (نیرو) این سطور افتاده	که با آن مرتبط است تکیه دارند یکی دارای اعتقاد است و آثار مربوط بقوانین زمینی را بروز میدهد و ظاهر میسازد دیگری دارای ایمان است و میدانند که سرچشمه نیرو ایجاد پرورش
۴۰	۱۳	ایجاد پرورش	ایجاد و پرورش
۴۱	۱	اشخاص	اشخاصی
۴۱	۷	حقیقتی	حقیقی
۴۱	۱۰	انعکاس	انعکسی
۴۱	۱۶	میگردند	میگردید

فلاطنامہ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۴۱	آخر	میتوانستند	میتوانستید
۴۲	۱	بظور	بطور
۴۲	۳	تکاملی بآن	تکاملی تان
۴۲	۳	کنید	کند
۴۲	۶	میشود	میشوند
۴۲	۶	قطع	قطع
۴۲	۱۱	بیفتند	نیفتند
۴۲	ذیل صفحہ	ولنبلونکم....	ولنبلونکم بشیثی من - الخوف والجوع ونقص من الاموال
۴۳	۲	جلوه میگرد	جلوه میکردند
۴۴	۶	مخصوص	مخصوص
۴۴	۱۵	نشریح	تشریح
۴۵	۱۶	پیشگری	پیشگوئی
۴۵	۲۳	بانجام	بانجام
۴۶	۹	وحله	وهله
۴۸	۱۴	ثیل	تمثیل
۴۸	۱۹	حربان	جریان
۴۹	۱۵	حل	حال
۵۲	۲۲	عبسی	عیسی
۵۴	۲۳	معغای	معنای
۵۵	۱۰	ار	از
۵۵	۲۳	پذیرفتن	پذیرفتن
۵۶	۱	نماید	نماید
۵۶	۲۳	تجارتی	تجاری

فایده نامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۶	۱۴	حقیقت	حقیقت
۵۶	۱۸	بوسیله	وسیله
۵۷	۳	لدت	لدت
۵۷	۴	ممکن ست	ممکن است
۵۷	۱۹	برایگان	برایگان
۵۷	۲۰	شکر میگذارد	شکر میگزارد
۵۸	۱۳	ار ملاحظه	از ملاحظه
۵۹	۷	مختلفی	مختلف
۵۹	۱۲	بود	بودند
۶۱	۹	مائتارا	مانوائتارا
۶۲	۸	از حیث قت	از حیث رقت
۶۳	۱۳	چنانچه	چنانکه

دارالعلم شیراز

بقلم

صدرالدین محلاتی

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع رساله کنونی ما تعیین تاریخ عنوان دارا را علم برای شیراز است یعنی معین کنیم چه زمانی شیراز دارا را علم نامیده شده است و ضمناً جهاتی که شیراز را مستعد و متناسب این عنوان نموده است مورد گفتگو واقع میشود ولی لازم میدانم پیش از شروع در مقصود، گفتاری چند بر خوانندگان محترم عرضه بدارم

۱- هنگام تألیف این رساله - هنگامیکه سیل حوادث شوم و غیر مترقبه محیط زندگانی مرا فرا گرفته بود و حیوة مرا تهدید با نهدام میکرد روزنامه گلستان که از روزنامه‌های کهنسال شیراز است سئوالی را که موضوع بحث آینده‌ما و سبب تألیف این رساله گردیده مطرح قرار داد

از آنجائیکه آفریننده مهربان و سازنده جهان عشق و شوقی فراوان برای خواندن و نوشتن در فطرت من نهاده و هیچ حادثه تاکنون نتوانسته است کانون آتشین این عشق را در من خاموش کند پرسش مزبور جلب توجهم را نمود و بمطالعه کتب کتابخانه شخصی خرد که بسی ناچیز است پرداختم شاید پاسخی باین پرسش پیدا کنم

پیدا است که باید هر موضوعی را در کتب مربوط بآن جستجو نمود و کتابی که مربوط باین سئوال باشد بیش از چند جلد نداشتیم آن هم به سبک تاریخ نویسی قدیم که فاقد تحقیقات علمی و تاریخی است ولی «ذلك» با فکر علیل و خسته خود که نتیجه مبارزه حیوانی من بود در مظان پیدایش جواب این سئوال به تفحص و تفتیش شروع نمودم و پس از چندی که تصور کردم گمشده را یافته‌ام مقالاتی تهیه نمود و طی آن پاسخ پرسش روزنامه گلستان را دادم و مرتباً در آن روزنامه درج میگردد

من هیچگاه تصور نمی‌کردم که روزی این مقالات بصورت رساله ای در می‌آید و مهبای طبع میشود و باین قصد هم شروع بکار نمودم اما یکی از دوستانم چندی پس از انتشار آن مقالات او را بصورت مجموعه ای در آورده بود و مهبای طبع و انتشارش ساخته بود و برایگان به بنده داد و من هم بدون آنکه در فکر تجدید نظر در آن و یا طبع آن

باشم در میان يك كارتن نگاهداريش نمودم

چندی از این گذشت تا بدعوت دوست ارجمند و دانشمند جناب آقای علی سامی رئیس بنگاه علمی تخت جمشید که مردی است محقق و عاشق علم و تحقیق و صاحب تألیفاتی پرارج و هم دارای شور و التهاب در نشر فرهنگ عمومی بنده را بکانون دانش که خود ایشان مؤسس آن بودند دعوت نمودند و در همان جلسه اولی که بنده حضور یافتیم پیشنهاد نوشتن رساله‌هایی با اختلاف ذوق و سلیقه هر کس با افراد این کانون گردید و من که مشغول تحقیق در تصوف سعدی و اشتغال بنوشتن مقالات و انتشار آن در روزنامه گلستان که هنوز ادامه دارد بودم جریان آن را در آن زمان با عرض آقایان رسانیدم و گفتم فعلاً چنین رساله‌ای را حاضر دارم شاید بی‌منا سبت با منظور این کانون نباشد و بعداً آنرا تقدیم نظر مطالعه افراد فضیلت مند و دانش پژوه این کانون نمودم و آنرا پس از بررسی برای طبع و نشر پذیرفتند

اکنون که بهمت و پشتکار وجدیت آقای سامی و تصویب و تشویق اعضاء محترم کانون این رساله تسلیم مطبعه میگردد باید منظور خود را از سطور بالا عرض کنم . ممکن است در تحقیق و تتبعی که در موضوع این رساله نموده‌ام راه غلط و اشتباه پیموده باشم ولی بنده هرگز از نقد و انتقاد علمی نمی‌هراسم و معتقدم هر کس با یتی در علوم و تحقیقات خود افکارش را در منظر و مرآی اهل فضل و دانش قرار دهد تا آنچه را که مستند بدلیل بنظرشان میرسد بگویند و بنویسند مخصوصاً در موضوعاتی که کمتر مورد تحقیق واقع شده یا اساساً در معرض بحث واقع نشده (مانند موضوع رساله کنونی) شاید این خود وسیله‌ای گردد که پس از چندی موضوعی که با تردید و شک و متکی بنظر فردی تلقی میگردد در نتیجه نقد و انتقاد اصل مسلمی گردد و بر دایره تحقیقات و اصول مسلمه علمی و یا تاریخی بیفزاید و این خود مانند قیاس استقرائی است که بنظر علماء فن منطق موجب توسعه دایره فرهنگ و دانش میگردد

این بود منظور حقیقی بنده از این گفتار پس رساله کنونی تقدیم نظر محققین میگردد دیگر بسته بنظر آنان است

شیراز و تاریخ گمان میکنم بی تناسب نباشد که بعنوان پیش گفتار این بنیاد آن رساله پیرامون شیراز مطالبی عرضه دارم، بلکه در سبک تألیف ضروری بنظر میرسد ولی چون خواستم مبادرت بنوشتن این سطور نمایم، برخورد به کتاب تحول خط تألیف آقای سامی ومقاله ایشان تحت عنوان تاریخچه شیراز در مجموعه شیراز امروز نمودم؛ دیدم با تتبع و تحقیقی که ایشان نموده‌اند و همه مستند بمحسوسات و مشاهدات ایشان حین انجام وظیفه خطیر خود درکاوش‌هایی که در تخت جمشید بعمل آمده میباشد دیگر زحمت تحقیق را از شانه من برداشته‌اند و مسلماً این نوع مدارکی که ایشان بدان استناد جسته‌اند دسترسی‌بنده بآن غیر میسور میبود پس بهتر این بمنظرم رسید که خلاصه تحقیقات ایشان را در معرض نظر مطالعه‌کنندگان قرار دهم تا هم آنچه معمول تألیف است انجام داده و هم حق تحقیقات و تتبعات ایشان را ادا کرده باشم و پیش از بیان تحقیق ایشان توضیح و تذکر میدهم:

عموم مورخین اسلامی؛ بنیاد شیراز را در زمان خلافت عبدالملک بن مروان^(۱) ذکر نموده‌اند که بدست محمد بن یوسف ثقفی برادر حجاج ابن یوسف والی عراق یا بدست محمد بن قاسم ابن ابی عقیل پسر عموی حجاج ومحمد پسران یوسف ثقفی در سال ۷۴ هجری در جلگه مصفا و زیبای شیراز کنونی ساخته شده.

بعضی تصور نموده‌اند که تا آن زمان شیراز وجود نداشته و یکی از ابن دوفران را بوجود آورده‌اند ولی این تصور اگر کسی کرده باشد اشتباه است زیرا علاوه بر اینکه از این نام خاص که پارسى است این اشتباه هویدا است، وتصور نمیشود مردی عرب

۱ - عبدالملک ابن مروان دومین خلیفه از آل حکم است واز نیمه سال ۶۵ هجری بعد از مروان ابن حکم بر سریر خلافت نشست و تا نیمه سال ۸۶ شاغل این مقام بود عمرش ۸۶ ومدت خلافتش بیست و یکسال و یکماه و نیم بوده است.

که بعنوان فرماندهی یا حکمرانی بر کشوری مأموریت یافته شهری را بنا نماید و اسمی که اجنبی نسبت بلسان و ملیت اوست جعل نماید، درهمان تواریخ اسلامی ذکر شده است که شیراز در زمان فرزند طهمورت که نام او هم شیراز بوده ساخته شده و بعداً که رو بخرابی نهاده محمد بن یوسف ثقفی یا محمد بن قاسم او را تجدید بنا و عمران نموده است یعنی شیراز بن طهمورت این شهر را بنام خود ساخته؛ حال شیراز بن طهمورت کیست بنده نمیدانم، و شاید هم در تواریخی که بنای آن بر تحقیقات علمی گذاشته شده است تا کنون محرز نباشد ولی از این بیان چیزی که مسلم میشود این است که شیراز بسیار قدیمی است و در قرون پیش از پیدایش اسلام سبقت تاریخی داشته و محمد بن یوسف و یا محمد بن قاسم او را بصورت شهر در آورده اند و آری پیش از آن قصبه‌ای بوده یا آنکه پیش هم شهری بوده که رو بخرابی گذاشته مورد اختلاف است^(۱) و نیز در بعضی از تواریخ اسلامی در ضمن لشکر کشیهای اعراب پیش از سال ۷۴ هجری اسم شیراز برده شده است^(۲)

بنا بر این بنیان و بنیاد شیراز قبل از پیدایش اسلام بچندین قرن بوده و بطوری که در کتاب تحوّل خط تألیف آقای سامی و مقاله ایشان در مجموعه شیراز امروز آمده

۱ - حمدالله مستوفی قزوینی در کتاب تذهیب القلوب راجع بشیراز چنین نگاشته است (شیراز اقلیم سوم است و شهر اسلامی است و قبة الاسلام و توضیح آنکه بزمان اسلام محمد بن یوسف ثقفی برادر حجاج ساخت و تجدید عمارتش نمود و بروایتی عم زاده اش محمد بن قاسم بن ابی عقیل تجدید عمارتش کرد سنه اربع و سبعین هجری طالع سنبله
۲ - در فارسنامه ابن البلخی در شرح کشادن مسلمانان بارس رامینوسد (سال هژدهم از هجرت و بانفاق بشیراز رفتند) یعنی عثمان ابن ابی العاص و ابوموسی اشعری و دیگر اعمال و در آن وقت شیراز ناحیتی بود و دوهمة حصارها استوار ص ۹۳ چاپ طهران سال ۱۳۱۳ خورشیدی) و نیز در همین کتاب تحت عنوان شیراز و اعمال آن (در روز کار فرس شیراز ناحیتی بود و حضاری چند بر زمین و بابتدای اسلام همچنان بود تا روز کار عبدالملک بن مروان ص ۱۰۸) نویسنده اگر توفیق یابد در خانمه این رساله کتبی را که در ذکر شیراز قبل از اسلام است اسم برده و مطالب آن را بیان مینماید

و علاوه بر ذکر این موضوع در پاره‌ای از تواریخ اسلامی در جلد ۵ دائرة المعارف محمد فرید وجدی تحت عنوان شیراز نوشته شده است (همی مدینه یبلاذالفرس مشهوره بناها محمد بن القاسم بن عم حجاج و سمیت بشیراز تشبیهاً لها بجوف الاسد کانت معسکراً للمسلمین لما هموا بفتح اصطخر) یعنی شیراز شهر مشهوری است در کشور فرس محمد بن القاسم پسر عموی حجاج او را بنام نمود و نام او شیراز گذاشته شده است چون شبیه بمیان شیر است و لشکرگاه مسلمین میبوده است آنکه که تصمیم بر فتح اصطخر نمودند و محمد فرید وجدی این جمله را از معجم البلدان یاقوت حموی گرفته است.

است، درخشتهائی که ضمن اکتشافات تخت جمشید بدست اساتید زبان میخی افتاده و خوانده و ترجمه شده است شیراز در زمان هخامنشی و شاهنشاهان این سلسله وجود داشته زیرا در یکی دو جا اسم شیراز برده میشود و ما بقدر حاجت از مقاله ای که ایشان در مجموعه شیراز امروز نگاشته اند عیناً نقل میکنیم « این نبشته ها گلی و بخط میخی عیلامی است و عبارت از سند خرج دستمزد کارگرانی است از طرف شاهنشاه هخامنشی که در شیراز مشغول کارهای ساختمانی بوده و از خزانه دولت اجرت دریافت داشته اند و اینک ما برای اطلاع کامل خوانندگان گرامی ترجمه يك لوح آن را که مربوط بموضوع ما است در اینجا نقل میکنیم » سپس چنین مینویسد « ارتاتخمهابه وهوش خزانه دار پارسه گذارش میدهد ۳۷ کارشاد يك شکل و ربع شکل نقره معادل نصف مزد کارگرانی که با کوراد که عنوان سرکاری صد نفر را در شیراز (شی رازی ایش) دارد مسئول کار ایشان است بابت ماه سامیا (ماه یازدهم) در سال نوزدهم (سلطنت خشایارشا) داده میشود پس از آن صورت کارگراها و مزد آنان به تناسب مرد و زن و کوچک و بزرگ و تعداد آنان نگاشته شده و در خاتمه آن مینگارد « در ماه سامیا (ماه یازدهم) از سال ۱۹ (سلطنت خشایارشا) این دستور مهور داده شده و از مگایروس در پارسه رسید دریافت گردید » باز در همین مقاله پس از چند سطر مینگارد « هیئت حفاری قصر ابونصر که از طرف موزه متروپلیتن در سالهای ۱۳۱۲ و ۱۳۱۳ در ویرانه های نامبرده (مشرق شیراز) کاوشهایی کرده پاره مسکوکات و ظروف و اشیاء مربوطه بدوره های سلوکی و اشکانی و ساسانی بدست آوردند که همه حاکی از اهمیت این شهر در آن اوان بوده است.

نتیجه کاوشهای قصر ابونصر در دو سال و چند ماه مدلل ساخت که ساختمان نامبرده متعلق بدوره ساسانیان و یا اواخر اشکانیان بوده است ضمن اشیاء چند مهره پیدا شد که روی آن نام اردشیر خوره و نام شهری شیهه بشیراز خوانده شده است.

این بود عین آنچه که ما بمیزان حاجت خود از مجموعه مزبور نقل نمودیم و این نتیجه را بدست می آوریم که شیراز در عصر هخامنشیان که بیش از ۱۲ قرن قبل از اسلام بزرگترین حکومتها را در جهان داشتند موجود بوده و بنام (شی رازی ایش) خوانده

میشده چنانکه پارس بنام پارسه.

بنا بر این بنیاد شیراز مربوط بزمانی است که تاریخ آن هنوز برما کشف نشده است و شاید خیلی پیش از این زمانی است که ما وجود شیراز را در آن زمان ثابت نمودیم و شاید شیراز بن طهمورثی بوده که این شهر را بنام خود ساختمان کرده و سلسله‌ای که در تواریخ اسلامی بنام پیشدایان موسوم گردیده در این سرزمین سلطنت میکردند و طهمورث هم یکی از آنان بوده هرگز تاریخ منکر وجود آنچه که ندیده است نمیشود بلکه جزء احتمالات تاریخی ضبط می‌شود تا روزی که مقدر شود باز آثاری بدست آید و حقایق تاریخی را روشن سازد.

اما رؤیایی که نسبت بمحمد بن یوسف داده میشود^(۱) و نوشته شده است که این خواب موجب اقدام وی بساختن شیراز و ریختن اساس و قاعده آن گردید بر فرض صحت آن باز باید منظور از آنرا همان تجدید عمارت و اصلاح این شهر دانست.

۱- گویند محمد بن یوسف حکمران ووالی اصطخر شبی در خواب دید که قدسیان سالم بالا از آسمان بر زمین می‌آیند و در همین محلی که اکنون معروف بشیراز است به تسبیح و تهلیل می‌پرداختند و در خواب باو میگفتند که این عرصه زمینی است که چندان هزار صاحب کرامت از دامن او برخواید خواست و دائر مایست که قدمگاه چندین هزار صوفی است در اینجا شیراز نامه ابن ابی الخیر زرکوب شیرازی عنان قلم را در وصف شیرازها کرده و میگوید گوشه‌ایست که توشه مسافران عالم غیب از آنجا مرتب خواهند کرد زمینی است که خمیر مایه فقر است کان ولایت است منبع حکمت است دودمان طهارت است و پس از آن مینوسد (محمد ابن یوسف در خواب هم بران مقدار که اثر تجلی انوارملکی بود خطی پیرامون آن درکشید. روز دیگر از اصحاب عربا بنیت متوجه شد چون رسید و احتیاط کرد آثار آن خط و دائره بر قرار دید و قطعه زمین را دریافت حال صلصال بر عذار نهاد و آج خمول درس کشیده و جمال شمال پروبال گسترانیده رفقه دید چون آفتاب تاب میداد و همچون فروغ نور صبح زبانه میزد و درخش او بر طاق فلک عکس انداز میگشت کوئی زمین طور بود که شعله نور از روی میتافت و با بیضاء و ضیاء کرامت بود که از جیب کلیم زمین دمیدم عکس میانداخت طواوس ملائک حوالی آن خطه پر در پر میکشید محمد ابن یوسف چون مشاهده این حال نمود استادان مهندس را فرمود تا قاعد و مملکت شیراز را اساس نهادند.

همانطور که در پیش توضیح داده شد رساله کنونی ما بصورت
پرسش و پاسخ در روزنامه پاسخی بوده است که پرسش روزنامه گلستان طی شماره ۳۹۴۴
و رساله کنونی مورخه ۱۶ بهمن ۱۳۲۸ و نامه شماره ۲۲۱ دفتر روزنامه بتاریخ

۲۵/۱۱/۲۹ داده شده بود و بعنوان مقالات طی متجاوز از سی شماره در آن روزنامه درج
می گردید و انتشار می یافت و بعداً مجموعه را تشکیل داد و چون بشرحی که بیان نمودم
مهیای طبع گردید، متحیر بودم که تمام آنچه را که از اول تا آخر این موضوع و مربوط
به آن در روزنامه درج شده و در خارج جمع آوری گردیده بدون کم و زیاد تسلیم مطبعه
نمایم؟ یا آنکه آنرا از صورت مقالات خارج نموده رساله مستقلی قرارش دهم و علت این
حیرت هم این بود که در روزنامه مزبور در یکی دو جا نسبت بنویسنده اظهار مهر و محبت
کرده و آنچه را که بنده درخور آن نیستم بمن نسبت داده اند و چون این بنده هم با
توفیقات الهی و راهنمایی های خدای بزرگ تا اندازه ای عارف بخود هستم، و همیشه باین
دوبیت رطب اللسانم:

جهان در زیر این نه طاق خضرا چو خشخاشی است اندر قعر دریا
تو خود را بین کزین خشخاش چندی سزد کسر بر بروت خود بخندی
از این جهت ازهر گوته مدح و ثنائیکه گاه موجب بدبختی و اشتباه انسان و سبب انحراف
وی از جاده حقیقت و خود شناسی میشود بدورم، و همیشه در برابر تمجید و تحسین دیگران
به پیروی از تعلیمات مولای خود علی علیه السلام جمله ای را که وجود مقدسش میفرمود
« اللهم اجعلنی احسن مما یظنون و اغفر لی ما لا یعلمون » تکرار و از خدای مهربان خود
استدعا مینمایم و ازهر کس هم که باد و بروتی بخود اندازد و تصور کند که بدانستن پاره
اصطلاحات مستحق مدح و ثناء میگردد میخندم و میگویم:

تو که نا خواننده ای علم سماوات تو که نا برده ای ره در خرابات
تو که سود و زیان خود ندانی بجا نان کسی رسی هیهات هیهات

و معتقدم که آخرین مرتبه فضیلت انسانی آگاهی بجهل و نادانی خویش است که گفته‌اند
آنقدر عالم که نادانم گرچه باین مرتبه هم بمعنی حقیقی خود نرسیده‌ام، پس بر من
کوارا و شایسته نیست که عین آن لطف و مهر را که در قالب تحسین و تمجید ریخته
شده است ضمیمه رساله نموده تسلیم بمطبعه نمایم.

و از طرف دیگر چون پایه این رساله بران پرسش گذاشته شده و هر گونه تغییر و
تحریفی یا اسقاط و حذفی در آنچه در روزنامه نامبرده نگاشته شده و مربوط به این
پرسش و پاسخ بوده خلاف امانت میدانم، عاقبت الامر چنین بنظرم رسید که آنچه در آن
روزنامه درج شده جمع آوری گردیده و مربوط به این رساله است جزء پیش گفتار این
رساله قرار دهم.

و قسمتی از آنچه خلل بمطلب وارد نمی‌آورد و صرفاً ابراز حسن ظن باینجا نب است
حذف نمایم.

اینک متن روزنامه گلستان شماره ۲۰۲۶

بقلم ... صدرالدین محلاتی

بسمه تعالی - شیراز از چه زمانی دارالعلم نامیده شده

در شماره ۳۹۶۴ گلستان مورخه بهمن ۲۸ از علماء و دانشمندان این سؤال
شده بود هر يك از دانشمندان پاسخی داده و موکول بمطالعه و بدست آوردن دلائل نموده
... صدرالدین محلاتی که حقاً جامعه فضل و دانش فارس نسبت بشخصیت علمی
ایشان احترام بسزائی قائلند و بوجود ایشان مباحثات مینمایند پس از مطالعات بسیار نخستین
پاسخ را بر سرش گلستان تهیه و باعرض تشکر از معظم له که تحمل زحمت نموده و بپاداشتن
گرفتاریها قسمت عمده وقت گرانبهای خود را صرف تهیه یادداشت محققانه نموده اند
از این شماره یادداشت های معظم له را برای استفاده خوانندگان محترم منتشر نموده
امید است پاسخ سایر دانشمندان معظم هم برسد و یکی بعد دیگری آنها را منتشر
نمایم،

حضور جناب آقای گلستان مدیر محترم و ارجمند روزنامه کهن سال ووزین گلستان در تاریخ ۲۵ ر ۱۱ ر ۲۹ طی شماوه ۲۲۱۱ مرقومه آنجناب را زیارت کردم که مفاداً حاکی بود از عموم دانشمندان و متبعین درخواست فرموده بودید تعیین نمایند از چه زمانی شیراز را دارالعلم گفته اند تا از این رهگذر خدمتی بتاریخ و سابقه فرهنگی شیراز شود. بنده را هم اشتباهاً و یا بسابقه لطف و مرحمت خود در ردیف آنان قرارداده بودید بدو از الطاف گرانمایه و حسن نظر جنابعالی تشکر میکنم و هم از خدای متعال خواهانم که نیک بینی و عین الرضای جنابعالی مرا از عام بجهل خودم باز ندارد و در پناه خودش نگاهم دارد، سپس با اعتراف بفقدان بضاعت علمی و گرفتاری بجمع آوری یادداشتهای دیگری که تصور میکنم بنظر محترم رسیده باشد و هم با افسردگی خاطر و پژمردگی روحی با مثال امر که ناشی از حسن ابتکار و احساسات دوستی به این آب و خاک است کمر بستم و بطوری که شاید یادداشته باشید چند ماه قبل نتیجه تحقیقات خود را بعرض محترم شفاهاً رسانیدم ولی چون وثوق علمی نداشتم تعجیل در آن اظهار آنرا خطا دانستم و مطالعاتم را از سر گرفتم و توفیق هم رفیقم گردید که تاریخ و لایحه و حکمرانان فارس را هم توأم با شرح مختصری از حوادث زمان آنان از سال شانزدهم هجری تا سالی که کم شده خود را در بین حوادث آنسال یافته‌ام و ذیلاً بعرض میرسانم تدوین نمایم و همین هم موجب خوشوقتی و شکر گذاری است که خداوند متعال و آن حکیم علی الاطلاق توفیقیم داد در چنین محیط پر آشوب زندگانییم چنین یادداشت‌هایی را از بین صفحات و اوراق تواریخ جمع آوری کنم و هذه من برکت البرامکه بایستی قدردانی کنم که این بنده را از پرسش محققانه خود بفکر چنین کاری انداختید و بمصدق سینه نبوی من سن سینه حسنه فله مثل من عمل بها اگر روزی موفق بطبع و نشر این کتاب شوم و خدمت ناقابل در پیشگاه جامعه علم و ادب قبول افتد و فائده بر آن مترتب گردد چون اساس این بنا را شما افکیده‌اید بهره معنویش بشمار می‌گردد

اینک نتیجه تحقیقات خود را بعد از بیان مقدمه بعرض میرسانم و انتظار خود را اظهار میدارم که اگر در حین حل این موضوع در نظر محققین و دانشمندان راه خطایموده

باشم بحقیقت ارشاد و براه صواب هدایت‌م فرمایند و مسلم بدانند بنده را مرهون محبت
خرد فرموده‌اند.

پایان پش، گفتار ما



بار دیگر لازم میدانم از زحمات دوست ارجمند و دانشمندم آقای علی سامی که در راه
طبع و نشر این رساله تحمل می‌فرمایند و هم از الطاف اعضاء محترم کانون دانش‌تشرک و
سیاسگذاری نموده و از آنان اجازه بخوهم که این رساله را از طرف کانون دانش فارس
تقدیم نظر دانشمندان و محققین بنمایم.

صدرالدین محلاتی

بنزد آنکه جانش در تجلی است همه عالم کتاب حق تعالی است

هفتم :

۱- در وضع القاب و عناوین و استعمال آن

وضع القاب و عناوین ثنوی را برای انسان یا چیزهای دیگر میتوان بد و گونه تصور نمود و ما باین لحاظ آنرا بدو قسمت تقسیم میکنیم :

وضعی وصفی

اول وضعی - وضعی آنستکه از طرف شخصی که دارای مقامی باشد کلمه ای که دلالت بر مدح و ذم کند نام دوم و علم خاص برای شخص دیگر و یا چیز دیگر قرارداد شود و میتوان شخصی را که نام دوم برای دیگری قرار داده بجای واضع و شخصی را که برای او نام دوم قرارداد شده بجای موضوع له تصور نمود مانند محبوب المله ، غضد الدوله ناصر الملك ، اشرف البلاد که سه جمله اول برای انسان و جمله دوم برای شهری از شهرها بعنوان نام دوم قرارداد شده است و این کلمات لقب یا عنوان وضعی نامیده میشود و معمولاً آن را لقب میگویند .

و میتوان گفت برتری مقام لقب دهنده شرط وضع این القاب است و اینگونه القاب مگر بوضع دیگری قابل تغییر و تبدیل نیست و بایستی لقب بعد از اسم خاص آورده شود مثلاً گفته شود محمود ناصر الملك

و علماء فن لقب را مخصوص بانسان میدانند یعنی میگویند لقب نام دوم برای انسان است که دلالت بر مدح و یا ذم او کند بنا براین مانند کلمه اشرف البلاد لقب خوانده نمیشود

دوم وصفی - عناوین و القاب وصفی آنستکه شخصی اوصاف و خصائل فردی در انسان یا چیزهای دیگری را بدون آنکه نظرو وضعی داشته باشد بقصد احترام یا اهانت در قالب الفاظ متناسبه و بخته برای آن فرد بیان مینماید و این گونه القاب و عناوین تنها

تابع سلیقه نویسنده و یا گوینده است و همیشه در فن نویسندگی قبل از اسم خاص آورده میشود و غالباً یکی و دو تا هم اکتفا نشده و ممکن است بتعداد زیادی از الفاظ مترادف و غیر مترادف آورده شود مانند کلمات «جناب مستطاب اجل» و مانند «عالم تحریر» و «علامه زمان» و امثال اینگونه عبارات و اینگونه عبارات را ما عناوین و القاب انشائی مینامیم چنانکه قسم اول را القاب و عناوین وضعی. و در اصطلاح آنچه مانند قسم اول است لقب و آنچه از قسم دوم است عنوان نامیده میشود.

و ذکر اینگونه عناوین در انشاء فارسی زیاد است و آنرا میتوان بر اعه و استهلال کتاب شخصیت موصوف دانست یعنی از ذکر اینگونه عناوین میتوان فهمید که شخص موصوف از کدام يك از اصناف مردم است و عبارت دیگر هر صنفی یکنوع از این عناوین را می پذیرد.

پس میتوان از آنچه ذکر کردیم چنین نتیجه گرفت که نامهای دومی که برای شهرستانها وضع میشود از قبیل عنوان است و طبق اصطلاح اهل فن وضع کلمه دار العلم برای شیراز (عنوان شیراز) است و نمیتوان آنرا بنام لقت خواند و همچنین نامهای دوم برای شهرستانهای دیگر

۲ کیفیت وضع و یا استعمال عناوین

آنچه مسلم است و از مطالعه کتب مربوطه و متون تواریخ و کیفیت وضع لغات بدست میآید این است که بایستی تاریخ استعمال و یا وضع عناوین شهرستانها را در بین قوانین و نامه های منشیان دربار شاهان و نویسندگان جستجو نمود و باید این توضیح را داد که منظور ما از نویسندگان که وضع استعمال این گونه عناوین درخور صلاحیت آنان است تنها فرامین شاهان است که بخامه منشیان ادیب و دانشمندان و ادبائی که طرز انشاء آنان سرمشق ادب و مورد متابعت و پذیرش است رقم مییافت زیرا خبره این فن ایثانند که فن انشاء را اسلوب صحیح و مخصوصی داده اند و کاخ نویسندگی بدست آنان پی ریزی شده است.

و بطوریکه کتب مربوطه حکایت میکنند و نزد اساتید محقق است نویسندگان حکام و فرماندهان و شاهان و شاهنشاهان در روزگار پیشین همیشه از بین کسانی برگزیده میشدند که در انواع علوم ادبی و در این فن بالخصوص مهارت بسزایی داشته اند و خوب که بشکویم

وجود منشیان دانشمند و ادیب و توانا مهمترین و زیباترین تزیینات در بارها بوده است و میتوان گفت که آن اندازه اهمیت از طرف زمامداران برای منشیان خود قائل بوده اند که آنان را از ارکان مهمه فرمانروائی و نفوذ خود میدانسته اند و این از آن جهت بوده است که تأثیر خامه در نزد فرمانروایان کمتر از تأثیر شمشیر نبوده بلکه برندگی شمشیر را هم از نوک خامه منشیان دانشمند و نویسندگان بلیغ و توانا میدانسته اند زیرا پیدا است که گاه ممکن است نوک خامه‌ای هزاران تیغ را بحرکت آورد و سیر تاریخی را بسوی دیگر برگرداند و نیز از آن جهت که منشیان دانشمندانی با ذوق و سلیقه بوده اند نوشته ها و انشاء آن آنان در دربار شاهان در عصر قدیم از بزرگترین شاهکارهای ادبی زبان پارسی بوده و غالباً مظهریت علم و ادب و حسن انتخاب و قریحه و ابتکار داشته است و اثر خامه این دسته از نویسندگان معجونی از فهم و ادب و درایت بوده و همیشه کوشش مینمودند که ما نند مشاطه گان عروس کلام و مقصود را با درر تشبیهات و استعارات و عناوین و القاب زینت دهند و معنی و مراد را در لفافه‌های زیبایی و بلاغت و تأثیر به پیچند و این خود بالاترین هنر نمایی های نویسندگان دانشمند و منشیان پیش بوده است.

این بود مقدمه ما اینک اصل گفتار ما

فصل اول

۱- عنوان دارالعلم هیچ شکی نیست که عنوان دارالعلم برای شیراز از قسم دوم برای شیراز
عناوینی است که ما در مقدمه بیان نمودیم یعنی عنوان

دارالعلم عنوان وصفی شیراز است نه وضعی

و عبارت دیگر تواریخ حکایت از آن نمیکند که کسی مانند لقبی که بشخصی میدهد چنین عنوانی هم بشیراز داده باشد و اگر چنین بوده مانند عنوان اشرف البلاد که پادشاه صفوی بمحل و شهر اشرف فعلی داد^(۱) در تواریخ مسطور میگردید پس بایستی مرجع محض و تحقیق خود را

۱- در سال ۱۰۲۰ شاه عباس اول در تزدیکی مازندران شهری بساخت و آن را موسوم بـ اشرف البلاد نمود و در

حقیقت لقب اشرف البلاد را بآن داد (اگر تعبیر لقب را مختص با افراد انسان ندانیم) و بطوریکه صاحب مرآت البلدان

بقیه در پاورقی منقحه بعد

منحصر بفراهمین و نوشته‌های نویسندگان قدیم که عادة بمناسبت خاصی بطرزیکه در قسمت دوم مقدمه خویش بیان نمودیم این گونه عناوین را ابتکار و اختراع مینمودند قرار داد و در میان آثار قریحه و ذوق و سلیقه آنان آن را جستجو نمود *

بطوریکه تواریخ مربوطه بسرزمین فارس و متون و آثار نویسندگان و پیشینیان مبرسانند تا اواخر قرن دهم هر جا نامی از شیراز برده شده و نگارنده اش مقید بوده که نام این شهر را با عنوان خاص ذکر نماید جز کلمه دارالملک برای او نمیآورد و اند

نظری بتاریخ ایران و تا اواخر قرن دهم و پیش از تشکیل سلطنت
۴- چرا شیراز
رأد دارالملک
سلسله صفویه در ایران این موضوع را مسلم میسازد که ایالت
فارس مانند بیشتر ایالات دیگر ایران مقرر سلاطین نیمه مستقل
میگفته اند

بوده که اکثر نام آنان با کلمه شاه توأم بوده است و گاه شاهان فارس دعوی استقلال می نمودند و سر از اطاعت شاهنشاه که مرکزیت حکومت متحده ایران را داشته بیرون میآوردند و برای خود تشکیل سلطنت استقلالی میدادند و بعضی اوقات هم شاهنشاه ایران شیراز را مقرر سلطنت خود قرار میدادند ولی چون در ایام سلطنت شاهان قبل از دوره تاریخ سلسله سلاطین زند شیراز پایتخت رسمی شاهنشاهان و مرکز شاهنشاهی (در دوره سلطنت سلاطین اسلامی) معرفی نشده بود از این جهت بعنوان دارالملک خوانده میشده است ولی هیچوقت بنام دارالسلطنه خوانده نشده است و بالعکس تبریز - قزوین - اصفهان که هر یک چند تن از سلاطین بزرگ و شاهنشاهان را در خود پذیرفته و از این جهت بنام دارالسلطنه خوانده شده اند .

بقیه از یادرفتی صفحه قبل

در ذیل کلمه اشرف در مجلد اول کتاب خود لقبی نقل از مسیو شاردن فرانسوی که زمان شاه عباس اول بایران آمده معنی مایند علت این امر این بوده است که چون مادر شاه عباس از اهل مازندران بوده شاه عباس تصمیم بعمران و آبادی مازندران میگرفت و شهر اشرف و فرح آباد را نزدیکی مازندران بنا میکند و چندین هزار خانه و ارازارامنه گرجستان را کوچ داده و در این دو شهر و سایر شهرهای مازندران منزل میدهد ولی بواسطه ناسازگاری هوا بسیاری از آنان تلف می شوند بطوری که در زمان شاه عباس دوم زیاده از چهارصد خانوار از ارامنه در اشرف و سایر بلاد مازندران نبوده اند (ص ۴۱ جلد اول مرآت البلادان نقل بمضمون)

و عبارت دیگر شهرهایی که مرکز سلطنت شاهنشاهی بوده اند و پایتخت کشور معرفی می‌شده اند بنام دارالسلطنه و آن شهرهایی که مرکز شاهان نیمه مستقل بوده اند بنام دارالملک خوانده می‌شدند و شیراز از آن جهت که غالباً مرکز شاهان بوده است دارالملک نامیده شده است و ما برای آنکه نزدیک به موضوع بحث در این رساله باشیم یکی از فرامین صادره که شیراز را بعنوان دارالملک ذکر نموده و از آخرین فرامین صادره باین عنوان برای شیراز است در اینجا نقل می‌نمایم.

این فرمان از ناحیه سلطان یعقوب بها در سوره^(۱) برادر سلطان خلیل شاه

(۱) سلسله آق‌قونیلو (یعنی صاحب گوسفند سفید) و قراقونیلو (یعنی صاحب گوسفند سیاه) دو سلسله از تتراکمه روم بودند که هر کدام برای مدتی در قسمتی یا تمام ایران بعد از بهم ریختن اساس سلطنت تیموری حکومت کردند (و اینهار از آن جهت آق‌قونیلو و قراقونیلو می‌گفتند که عکس حیوانات مزبور یعنی گوسفند سیاه و گوسفند سفید را بر پرچم خود نقش می‌نمودند - تا ریخ سرجان ملکم ص ۲۳۱ جلد اول باب ۱۳) سلطان یعقوب مزبور سومین نفر از سلسله آن قونیلو بوده است و این سلسله را نه نفر تشکیل میداده اند باین نحو ۱- «ابوالنصر حسن بیگ» معروف به اوزون حسن پسر «علی بیگ» و او پسر «قرا عثمان» معروف به «قرا ایلک» است که پس از یک سلسله حوادثی که شرح آن خارج از حدود این رساله است، بخد مت امیر تیمور گورکان درآمد «حسن بیگ» از سال ۸۷۳ که سلسله «قراقونیلو» با آخرین افراد آن «حسنعلی» فرزند «جهانشاه» منقرض گردید در رهمدان بدست «اغورلومحمد» پسر «حسن بیگ» مزبور کشته شد تا سال ۸۸۲ سلطنت کرد، در حکومت این پادشاه که تمام ایران را در تصرف داشت و خود را ایرانی میدانست پیش آمد مهمی روی داد که در تاریخ جهان بسیار مؤثر بوده است، باین توضیح که چون وی در ایام جوانی دختر آخرین امپراطور عیسوی طرابوزان معروف به «دسپینا خاتون» را گرفته بود طبعاً متمایل بآنان بود و از طرفی در همان اوان یعنی در سال ۸۵۷ مطابق با سال ۱۲۵۳ سلطان عثمانی معروف به «محمد فاتح» فاتح قسطنطنیه موجب وحشت و اضطراب سلاطین

سومین نفر از سلسله آق قونیلو که از سال ۸۷۳ تا سال ۹۲۰ در ایران سلطنت نموده‌اند بعنوان معافیت موقوفات مدرسه منصوبه شیراز که در عصر سلطان یعقوب مزبور تحت تربیت و نظارت استاد المحققین امیر سید صدر المله والدین محمد دشتکی شیرازی بوده است صدور یافته است

اروپا خاصه ایتالیا گردیده بود و فتح قسطنطنیه سخت اروپا را بلرزه درآورده بود دربار «ونیس» از ارتباط اوزون حسن که روز بروز قدرتش توسعه مییافت حسن استفاده نموده بوسیله سفرائی که بنزد «اوزون حسن» فرستاده بود اورا تحریک علیه دربار عثمانی نمود و در همین احوال اوزون حسن جهان شاه قراقونیلر و ابوسعید تیموری را بکشت و بغداد را بتصرف درآورد و عراق و آذربایجان نیز مسامش گشت و در سال ۸۷۲ بر تمام ایران آن روز که عراق عرب و قسمتی از قفقاز ضمیمه اش بود سلطنت مطلقه داشت ولی روز بروز اختلاف وی با سلاطین عثمانی شدید تر میشد و بالنتیجه بین عثمانی و ایران جنگ سختی روی داد و ابتدا فتح و پیروزی نصیب «اوزون حسن بیگ» گردید و ترکان عثمانی راشکست داد و این در سال ۸۷۸ بود ولی در سال ۸۷۹ شکست سختی از عثمانیها خورد و «زینل» پسرش در جنگ کشته گردید و مقداری از اراضی عراق عرب که جزء ایران بود بدست آل عثمان بیفتاد، ولی وی که تصمیم گرفته بود در این سن که مراحل پیری را طی میکرد در گوشه بیاساید ازدوجت باز بسوی میدان جنگ بشتافت، یکی آنکه پسرش «اغورلو محمد» بر پدریابی شد و بعداً پناهنده بسلاطین محمد فاتح که دشمن پدرش بود گردید و اوزون حسن برای بازگشت پسرش مرگ خود را اشاعه داد و «اغورلو محمد» بطمع سلطنت و تصرف تاج و تخت به تبریز که پایتخت سلطنت پدرش بود وارد و دستگیر و کشته گردید و دیگر تیرگی روابط وی با مصریان بود و بالنتیجه جنگ با مصریان شروع گردید و فتح نصیب ایران شد و پس از آن «اوزون حسن» آسوده نشست و بجانب گرجستان حرکت نمود و تفلیس را بتصرف درآورد و در سال ۸۸۲ با نیکنمای این پادشاه شجاع و متدین فوت گردید.

«اوزون حسن» را تاریخ مرد خیر و پشیمان اهل علم و دانش معرفی کرده و عده زیادی

از آنان را گرد خود جمع آوری نموده از هیچگونه بذل مال خودداری نمیکرد و او معروفترین پادشاهان آل آق قونیلو بوده است ۲- «سلطان خلیل» فرزند اوزون حسن سلطنت وی بیش از شش ماه نبود و در سال ۸۸۲ بدست برادرش «سلطان یعقوب» که بروی یاغی شده بود نزدیک خوی بقتل رسید ۳- «سلطان یعقوب بیگ» فرزند کهنتر اوزون حسن بیگ است که از سال ۸۸۴ تا سال ۷۹۶ یعنی بمدت سیزده سال بر ایران حکمفرمایی و سلطنت مینمود، وی همان سلطان یعقوب بهادر سردرواست که در متن از آن یاد شده و صاحب فرمان مورداستناد است و از وقایع سلطنت او کشته شدن «شیخ حیدر» پدر شاه «اسماعیل صفوی» است؛ سلطان یعقوب بروایتی در سال ۸۹۶ بدست زن خویش کشته شد و در موقع خواب او را خفه نمود ۴- «سلطان بایسنقر» فرزند «سلطان یعقوب بیگ» است که از سال ۸۹۷ تا مدت یک سال و شش ماه سلطنت کرد و ۸۹۸ بدست پسر عمش «رستم مقصود بیگ» از سلطنت دور گردید ۵- «رستم بیگ» مزبور، وی با بدیع الزمان تیموری بچنگید و او را شکست داد و هم بطرف شیروان لشکر کشی نمود و از سرهای کشتگان مناره ها بساخت ولی «بایسنقر» نامبرده بالا لشکری از اهالی شیروان تشکیل داد و بچنگ وی آمد مدت سلطنت رستم بیگ فقط یکسال بود ۸۹۸ وفات کرد ۶- «احمد پاشا» فرزند محمد اغورلو فرزند سلطان یعقوب؛ سلطنت وی بمدت شش ماه ۷- «میرزا محمد» فرزند یوسف بیگ فرزند حسن بیگ (اوزون حسن مزبور) تا سال ۹۰۴ سلطنت کرد ۸- «الوند میرزا» فرزند یوسف بیگ تا ۹۰۷ در قسمتی از ایران حکمفرمایی داشت و در حکومت وی دلیلیه سلطنت صفویان ظاهر گشت و از دست «شاه اسماعیل صفوی» شکست خورد ۹- «سلطان مراد» فرزند سلطان یعقوب که در فارس و عراق و خوزستان سلطنت مینمود و بعد از فوت پدر دیری سلطنت ایران را داشت ولی از جلو لشکریان شاه اسماعیل صفوی که در سال ۹۲۰ بقصد فارس بجنبش آمده بود فرار کرد و سلطنت «آق قونیلوها» بدست شاه اسماعیل صفوی در عهد سلطان مراد خاتمه پذیرفت. در تاریخ سلاطین «آق قونیلو» را «بایندری ترکمن» مینامند و بایندر از اجداد این سلسله بوده است.

(نقل از فارسنامه ناصری)

۳- سواد فرمان سلطان یعقوب بهادر

امیر ابوالمظفر یعقوب بهادر سورو

الحکم لله

« حکام و وزراء و نوابان و کتاب و مستوفیان و عمال و مباحشران و متصدیان امور و »
 « اشغال سلطانی و اموال دیوانی مملکت فارس عموماً و بلده و حومه دارالملک شیراز »
 « و » شبانکاره و کربال و فسا^(۱) خصوصاً بدانند که چون بتجلیل و اعظام و اجلال و اکرام »

^(۱) شبانکاره یکی از نواحی با وسعت و بزرگی بود؛ است که بعد از تصرف فارس بدست اعراب جزء نواحی چهار گانه فارس قرار گرفته است و طول آن ۸۰ و عرض در حدود ۴۰ فرسخ و حدودش از طرف مشرق و شمال بنواحی بلوچستان و بلوک جیرفت و سیرجان و شهر بابک کرمان و بلوک بوانات و از طرف جنوب بلارستان و از طرف مغرب بسروستان و فسا و جهرم محدود بوده است و اصطهبانات، نیریز، داراب، رونیز، رودان احمدی و بشاگرد جزء این ناحیه بوده و مرکز این ناخید شهر «ایگ» که عربها آن را «ایج» میگفتند و در چهار پنج فرسخی اصطهبانات فعلی قرار داشته بوده است و جنگهای اسمعیل شبا نکاره در حمله اعراب بفارس در تاریخ نگاشته شده است ولی این اصطلاح بعداً از بین رفت و اکنون شبانکاره را بناحیه کوچکی در حدود خاک دشتی و دشتستان میگویند و گویا علت این اصطلاح جدید این بوده که عده ای از مردم شبانکاره قدیم و سران آنان را بواسطه اختلافاتی که با دولتهای وقت داشته و ایجاد زحمت مینمودند باین ناحیه فعلی کوچانیده اند و مرکز آنان را فعلاً بنام شبانکاره مینامند؛ این یک ناحیه از فارس بعد از اسلام بوده است. ناحیه دوم فارس بوده (بنابر این هم بکل نواحی پنجگانه فارس میگفتند و هم بقطعه مخصوص آن) طول آن ۱۲۵ فرسخ و عرض ۴۰ فرسخ و کرسی نشین و مرکز آن قبل از «امیر عضد الدوله» شهر استخر و بعد از زمان وی شهر شیراز بوده تا زمان «امیر ابو کالنجار دیلمی» فرزند امیر ابوشجاع سلطان الدوله در سال ۳۳۶ هجری بکلی استخر را خراب نموده و بجای آن زراعت کرد و مردمش را بسوی شیراز کوچ داد. سوم ناحیه کوه گیلویه که طول آن ۶۵ و عرض ۴۰ فرسخ چهارم ناحیه لارستان طول آن ۹۰ و عرض ۵۰ فرسخ بوده است و پایتخت کل این نواحی

« سادات عظام و نقباء کرام که نور^(۱) (بضم نون) حدقه لولاک و نور^(۲) (بفتح نون) حدیقه و ما
 « ارسلناک اند، سیما جماعتی که علونسب ایشان بشرف حسب مزین داشته باشند و در اعلاء
 « اعلام علم و دانشوری و ارتقاء مدارج حکمت و فضل گستری را یت^(۳) درایت افراشته
 « باشند و معین در تأسیس قوانین خیرات و ترصیص قواعد میرات و انشاء مبانی ابواب الخیر
 « و انفاق را باب استحقاق مساعی جمیله بتقدیم رسانیده موفق گردند بر ذمت همت
 « خسروان دیندار و ربقه نهمت^(۴) پادشاهان عدالت آثار از لوازم و متحتمات است و
 « مرتضی ممالک اسلام مقتدی علماء اعلام افتخار السادات و العلماء و النقباء فی الایام
 « اعتضاد الائمة المتبحرین فی الافاق ؛ قدوة الحكماء المتألهین بالاستحقاق ؛ علامة »

اول استخر و بعداً شبراز بوده است . ولی قبل از اسلام فارس به پنج ناحیه تقسیم میگردید
 که هر ناحیه را « کوره » می گفتند و کوره های پنجگانه فارس عبارت بوده است ۱- کوره
 اردشیر پایتخت آن شهر جور نزدیک فیروز آباد کنونی و هنوز سد بهمن از آثار آن دوره
 باقی است ۲- کوره استخر که پایتخت آن شهر استخر و محل آن مرودشت کنونی است
 ۳- کوره داراب گرد پایتخت آن شهر داراب بوده که آثار آن هنوز نزدیک شهر داراب
 فعلی باقی است ۴- کوره شاپور پایتخت آن شهر شاپور بوده که خرابه های آن باقی است
 ۵- کوره قباد که پایتخت آن شهر « ارکان » که اعراب آن را « ارجان » میگویند میباشد
 و خرابه های نزدیک بهبهان فعلی باقی است ، این کوره ها که کورت هم بدان گفته میشود
 و عبری آنرا خوره می گفتند فارس را تشکیل میدادند و این موضوع را ضمناً بیان مینمایم
 که ابن البلخی در فارسنامه هر ناحیه را هم کوره و هم خوره استعمال کرده یعنی چنین
 میگوید : کوره اردشیر خوره و « کربال » و فسا که آنرا در قدیم « پسا » می گفتند باصطلاح
 قبل از اسلام کربال جزء کوره استخر و پسا جزء کوره داراب گرد پوده و باصطلاح بعد از
 اسلام هر دو جزء ناحیه فارس قرار گرفتند

(۱) نور بضم بمعنی روشنائی (۲) نور بفتح بمعنی شکوفه (۳) رأیت یعنی ببیند و پرچم (گرچه
 در اصطلاح ببیند و پرچم باهم تفاوت داشته است) (۴) نهمت یعنی شهوت و میل ولی در اصطلاح
 همت عالی است .

« علماء الزمان ، استاد ارباب الحكم والمعارف في الاوان ، الموفق من عند الله الصمد »
 « سيد صدر الملة والافاده والسيادة والافاضة والدين محمد ايده الله تعالى ظلال سيادته »
 « وشيدت قوانين افاضة وسنادته ^(۱) در زمان ولت روز افزون و عهد خلافت »
 « همايون مدرسه رفيعه ^(۲) وبقعه منيعه موشح بالقاب ومشحون باسم سامي مادردار الملك »
 « شيراز انشاء نموده ورقبات مذكوره في الذيل را جهت مثنويات دولت ابدپيوند بمقتضى »
 « وقفيه شرعيه بر آن بقعه وقف نموده كه بموجبي كه در وقفنامه مشروعه مشروحه »
 « مسطور است بمصرف وجوب ومصاب استحقاق رساند وجمع رقبات مذكوره در پيچين ميل »
 « از قرار تصديق ديوانيان شيراز بدین موجب است » (سپس بعد از جمله رائج تبریزی كه بخط
 درشت نوشته شده مينويسد دو يست وچهل و دو هزار و هفتصد و هشتاد و سه دينار و نيم بعد از آن
 صورت املاك ورقبات و در آمد آن را تحت عنوان دار الملك شيراز (بخط درشت) محوطه
 محمدی باردار كه عليه بر سيد غياث الدين منصور مسلم است) نگاشته و سطوری بعداً در
 خاتمه اين فرمان نوشته شده كه چون مورد حاجت مان بود از نقل آن صرف نظر نموديم و در
 خاتمه اين فرمان مينويسد « بدار السلطنه تبريز تحريراً في سابع ذى القعدة الحرام سنه
 ثلث و تسعين و ثمانمائه ۸۹۳ »

اين فرمان در فارسنامه ناصری كه مؤلف دانشمند و هنرمند آن مرحوم حاج
 ميرزا حسن از فرزند زادگان و در مرتبه نهم بانی اين مدرسه و صاحب فرمان بوده است
 درص ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ گفتار اول آن كتاب كه در حالات و تاريخ سلاطين ايران و حكام و
 زمامداران فارس بوده نقل شده و پيش از نقل فرمان چنين مينگارد « چون فرمان مزبور بر
 كاغذ خان بالغي بخط منشی خوشنويس نوشته آخر دامنه آن را بخاتم شاهی مزین داشته است و

(۱) سنده يعنی سنديت و استحکام مبانی ^(۲) مدرسه رفيعه كه منظور اين فرمان است
 مدرسه منصوريه مي باشد كه از بناهای امير صدر الدين محمد دشتکی شيرازی است و در
 محله دشتك قديم كه اکنون معروف بلب آب و سردزك است در سال ۸۸۳ ساخته شده
 و بنام امير غياث الدين منصور فرزند دانشمند و محقق خود آنرا نام گذارده است

پشت فرمان به امهار عیسی بن شکرالله وعلی بن شکرالله وچندین نفر دیگر از وزراء و مستوفیان رسیده و تا کنون که چهارصد و ده سال « یعنی سال ۱۳۱۳ سال طبع فارسنامه یابند کی جلوتر از سال تألیف فارسنامه »^(۱) تمام است از آن گذشته بآبادی باقی مانده است^(۲) بعد از این فرمان دیگر فرمانی باین عنوان بنظر نرسیده است ولی در متون تواریخ شیراز را بهمین عنوان ذکر نموده اند^(۳) سپس در یکی از سالهای نصف دوم قرن یازدهم هجری یعنی در سال ۱۰۶۶ فرمان دیگری بعنوان همین مدرسه منصوبیه از طرف شاه عباس دوم شاهنشاه ایران^(۴) از سلسله صفوی بنام مرحوم میرزا احمد نظام الدین که از

[۱] نظر باینکه تاریخ فرمان ۸۹۳ بوده و چهارصد و ده سال که از آن گذشته باشد میشود ۱۳۰۳ پس معلوم میشود سال تألیف فارسنامه یا قسمتی که از آن نقل شده سال ۱۳۰۳ بوده است.

[۲] این فرمان را با همه کوششی که بنده نموده ام موفق بدیدن آن نشده ام و با اعتماد کامل که بمؤلف است مسلم چنین فرمانی در خانواده جلیل آمرحوم و متولیان موقوفه مدرسه منصوبیه باقی است.

[۳] مانند: الف حبیب السیر تألیف «خواندمیر» فرزند میرخواند مؤلف روضة الصفا نیز بتشویق میرعلیشیرنوابی تاریخ معروف خود را برشته تحریر درآورد و شرح مفصلی در وقایع ایام شاه اسمعیل نگاشته تاریخ تألیفش ۹۲۹ و تاریخ وفاتش ۹۴۱ هجری است وی تحت عنوان دارالملک شیراز در خاتمه کتاب خود ضمن شرح عجائب و غرائب ربع مسکون در وصف شیراز بیان زیبایی دارد.

ب - عالم آرای عباسی: تألیف اسکندر بیگ منشی شاه عباس بزرگ است وی تاریخ حیات صفویه را تا شاه صفی جانشین شاه عباس بنام عالم آرای عباسی نگاشته تاریخ این تألیف ۱۰۲۵ هجری است - در این دو تاریخ که مشهورترین تواریخ عصر آق قویلو و قسمتی از صفویه است هر جا اسم شیراز را خواسته اند با عنوان ذکر کنند «دارالملک» گفته اند (بکتابهای مزبور مراجعه شود)

[۴] شاه عباس دوم هشتمین پادشاه سلسله صفویه است (در صورتیکه سلطنت موقتی سلطان

فرزندان واقف و متولی این مدرسه بوده است^(۱) و شخصاً نیز دارای شخصیت علمی بوده

بقیه پاورقی صفحه قبل

خدا بنده رادو مرتبه در حساب بیاوریم) باین ترتیب :

الف : شاه عباس دوم پسر شاه صفی است و در سال ۱۰۷۸ وفات کرد

ب : شاه صفی پسر زاده شاه عباس بزرگ است پدرش صفی میرزا با عمر پدرش شاه عباس بزرگ بقتل رسید و بموجب وصیت شاه عباس سام میرزا که بعد از سلطنت خود را شاه صفی نامیده به سلطنت رسید وفات وی در ۱۰۵۲ است .

ج - شاه عباس اول پسر سلطان محمد خدا بنده است وی در سال ۹۹۶ بر تخت نشست و در سال ۱۰۳۸ در فرح آباد مازندران وفات نمود و او از بزرگترین پادشاهان ایران است و - سلطان محمد خدا بنده پسر شاه طهماسب است که بنفع پسرش شاه عباس از سلطنت کناره کرد.

ه - شاه اسمعیل برادر سلطان محمد خدا بنده پسر شاه طهماسب است که بواسطه استعفاء برادرش خدا بنده در دوم مرتبه اولی به سلطنت رسید پس از یک سال سلطنت در ۹۸۴ فوت کرد و - سلطان محمد خدا بنده که بعد از پدرش شاه طهماسب موقتاً سلطنت نمود و استعفا از سلطنت داد .

ز - شاه طهماسب پسر شاه اسمعیل اول که در ۹۳۰ بجای پدر نشست و در سال ۹۸۴ وفات نمود

ح - شاه اسمعیل بزرگ مؤسس سلسله صفویه است که در ۹۰۷ به تخت سلطنت نشست و در سن ۳۸ سالگی پس از ۲۴ سال سلطنت وفات کرد.

بنابر این از سر سلسله صفویه ۱- شاه اسمعیل بزرگ ۲- شاه طهماسب ۳- سلطان محمد خدا بنده ۴- شاه اسمعیل دوم ۵- سلطان محمد خدا بنده ۶- شاه عباس اول ۷- شاه صفی ۸- شاه عباس دوم

[۱] میرزا نظام الدین احمد فرزند میرزا محمد معصوم فرزند میرزا نظام الدین احمد علامه بقیه در پاورقی صفحه بعد

صادر میگردد، در این فرمان اولین مرتبه‌ایست که مامیر از را بعنوان دارالعلم مشاهده میکنیم و با دلائلی که بعداً در ذکر قسمتی از این فرمان بیان میکنیم تصور میشود بلکه نگارنده قطع دارد که منشاء این عنوان یعنی دارالعلم همین فرمان است. اینک فرمان شاه عباس ثانی:

فرمان همایون شرف نفاد یافت آنکه چون امتیاز طایفه

۴- فرمان شاه عباس کرام علماء و عدم استوای این طبقه والا را با سایر مزایا
دوم صفوی بعنوان مصداق هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون (۱)
دارالعلم شیراز

مصدق و تعلق نظام شرع مبین در انتظام امور خلائق را بهر آئی

رائق این قوم قوییم منظور و منهم امیون لا یعلمون الكتاب الامانی و ان هم الا یظنون (۲)
شاهد صادق و با وجوب تفقه علوم شرع اطهر و تعلم معالم ناموس کبر نسبت بمضمون گرفته
عنبر شمیمه فلولا نفر من کل فرقه طائفه منهم لیتفقوا فی الدین و لیزدروا قومهم
اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون (۳) نسبت بسایر بندگان خلاق مطابق گشته و بناء
علیه موت انتشار علوم دین مبین و ازدیاد طلبه و متعلمین که بر طبق خبر حقیقت اثر
نحن العلماء و شیعتنا المتعلمون اسحاب سحاب فضل طیبین و طاهرین علیهم السلام صلوات
الملك المبین ابد همواره همت بلند خسروانه منعطف بسر انجام لوازم آن امنیت علیا و
نیت ارجمند پادشاهانه منصرف بانتظام احوال این فرقه والا است که به تعیین اعیان و نصب
نصیب یافتگان راتبه علم بحسب و نسب از منتسبان دارالعلم انامدیت العلم و علی بابها
هر گونه اصطناع و عوارف بنابر مفاد (العلماء ورثه الانبیاء بر حسب گمان نگارنده این جمله

فرزند عماد الدین مسعود فرزند صدر الدین محمد فرزند غیاث الدین منصو و فرزند صدر الدین محمد متولی و واقف مدرسه منصوریه است و همه از افاضل و علماء شیراز و از سلسله جلیله دشتکی شیرازی می بوده‌اند (نقل از گفتار دوم فارسنامه ناصری از ص ۸۰ تا ۸۴) و تاریخ ولادت و وفات اکثر آنان در فارسنامه که مؤلف آن از فرزندان این سلسله بوده است مضطرب و مغشوش ضبط شده

[۱] آیه ۱۲ سوره ۳۹ الزمر [۲] آیه ۷۳ سوره ۲ البقره [۳] آیه ۱۲۳ سوره ۹ التوبه

علاوه گردید در مدرک باز گذاشته شده است) اولی باشد وسیله توسعه معایش و ملبس و ترویج مساکن و مدارس آن گروه فراهم آمده باعث رفاهت حال و انشراح مآل و تیسیر امانی و آمال و نشر فضل و افضال و تکمیل اهل علم و کمال شده در ایصال نفقات و اجرای صدقات و موقوفات که از ارباب خیرات و مبرات علی حسب شروط و طهم مدخور گشته حسن کفایت و در ایستادن جالب امر جزیل و ثواب جمیل جهت ذات بیهمال خجسته خصال ملوکانه گردد شاهد این حال در آینه جبین مخالفت تزیین سیادت و نقاب منقبت افاضت مرتبت نجابت و اصالت منزلت حقایق و معارف آگاه عالیجاه علامی فهمی نتیجه اعظم السادت والعلماء نقاره افخم الاشراف و الحکماء قطبا للسیادة و النجاة و الافادة و المجد و العلی میرزا نظام الدین احمد با حسن وجهی جاوه نما است که شیمه فضل راضیمه نسب و تعالی و حسب عالی ساخته و غبارا کسیر عیار اخلاص در این درگاه گردون مناصر را زینت جبهه اعتقاد شناختد لهذا المعه از اشراقات طور بر نور مکارم و افضال طل و نداوه از امواج بحر بیکران شاهنشاهی نصیه آمال خجسته آل سیادت و نقابت پناه مومی الید فرموده تولیت شرعی مدرسه رفیع منصوریه واقعه در دارالعلم شیراز را که از محدثات و آثار خیر آباء و اجداد جنت مهاده مشارالیه است و سابقاً امیر معز الدین محمد ولد میرزا نظام الدین احمد دشتکی عم حقایق اکاه مومی الیه بود معروض شد که متوفی شده و نوبت تولیت بعالیجاه مشارالیه منتهی شده از تازیخ فوت مرحوم مزبور ب سیادت و نجابت پناه مومی الیه مفوض و مرجوع فرموده ارزانی داشتیم که از روی سعی و اهتمام بامر مزبور و لوازم آن قیام و اقدام نموده دقیقه از دقائق نظم و نسق سرکار مزبور و تعمیر عمارات و تکثیر زراعات و آبادانی محافل و قف و سایر مایکون من هذا القبیل نامرعی نگذارد و حاصل و مداخل سرکار مزبور را موافق شرط واقف بمصارف و خوب مصروف گرداند (چند سطر دیگر نگاشته شده بعد از این چند سطر این فرمان خاتمه پذیرفته و در خاتمه تاریخ فرمان باین نحو مینگارند

تحریر آفی شهر شعبان المعظم سنه ست و ستین بعد الف من الهجرة ۱۰۶۶

ابن فرمان نقل از فارسنامه ناصری شده که در ص ۱۴۹ و ص ۱۵۰ گفتار دوم ضبط

شده است.

نتیجه این فصل

پس از نقل این دو فرمان چنین نتیجه میگیریم که مسلماً تا سال ۸۹۳ شیراز نزد نویسندگان درباری که مبدء جعل اینگونه عناوین بوده‌اند و بمتأبعت آنان نویسندگان تواریخ بعنوان دارالملک معنون میشده است و در سال ۱۰۶۶ دارالعلم را برای شیراز عنوان قرار داده‌اند چون بر حسب دو فرمانی که نقل نمودیم این دو امر محقق گردید در سنوات بین این دو سال که قریب دو قرن یعنی درست ۱۷۳ سال است نسبت باین موضوع در حال شك و تردید باقی میمانیم یعنی معلوم نیست که در این دو قرن هم شیراز را بعنوان دارالملک تلقی میشده است یا بعنوان دارالعلم و چون نگارنده عقیده دارد که فرمان دوم منشأ احداث عنوان دارالعلم برای شیراز است و قبل از سال ۱۰۶۶ شیراز دارالملک خوانده میشده است ناگزیر به بیان ادله خود مبادرت میورزد و آنرا ضمن فصل دوم توضیح میدهد

فصل دوم

تحقیق در اوضاع و خصوصیات کشور بن قرن نهم و یازدهم

چون محقق گردید تا سال ۸۹۳ که تاریخ صدور فرمان از طرف سلطان یعقوب ااق قونیلو است شیراز بعنوان دارالملک خوانده می‌شده و بموجب فرمان شاه عباس دوم پادشاه صفوی در سال ۱۰۶۶ شیراز دارالعلم خوانده شده است برای اثبات اینکه شیراز در فاصله این دو زمان دارالملک خوانده می‌شده و فرمان دوم (یعنی فرمان شاه عباس دوم) منشأ عنوان دارالعلم برای شیراز شده لازم است از جهات مختلفه اوضاع ایران آنجا که مربوط به هدف اصلی است و مقصود ما را روشن می‌سازد بررسی نموده و مورد تحقیق قرار دهیم

۱- وضعیت سیاسی کشور بطوریکه تاریخ حکایت می‌کند
اولین دلیل ما برای اثبات این مدعی روشن کردن زمان تاریخی بین این دو فرمان و استعمال عنوان دارالملک برای شیراز در این مدت از زمان می‌باشد و ما قبل از اینکه داخل در بحث و توضیح این دلیل شویم ناگزیر بیان مقدمه می‌باشیم

همانطوری که گفتیم یکصد و هفتاد سال فاصله بین دو فرمان مذکور می‌باشد. در این مدت دو نفر از پادشاهان ااق قونیلو و هفت نفر از سلاطین صفویه بر ایران حکومت کردند باین شرح سلطان یعقوب در سال ۸۹۶ رحلت نمود و بجای او پسرش بایسنقر براریکه سلطنت ایران تکیه دارد وی هنوز جا گرم نکرده بود و بیش از یک سال و هشت ماه از سلطنتش نگذشته بود که رستم بیک فرزند مقصود بیک پسر عم بایسنقر بر او مستولی گشت و از کرسی سلطنتش بیانداخت در اینجا کوکب اقبال فرزندان شیخ حیدر ارقله استخر فارس طلوع کرد و خاندان صفوی روی کار می‌آیند

رستم برابر مقاومت و تدابیر جنگی بایسنقر ناگزیر میشود که فرزندان شیخ حیدر را که سه تن و موسوم با سامی سلطان اعلی و سلطان اسمعیل و سلطان ابراهیم بودند از قلعه استخر فارس بوسیله امیر منصور حکمران فارس نجات دهد و از موقعیت آنان و ارادت صوفیان پاک نهاد و فدایان استفاده و غلبه بر بایسنقر نماید

۴ پیدایش	چه بود و چه شد بیان آنرا تواریخ عهد د ارند ولی مقدمات
سلطنت	سلطنت شاه اسمعیل بزرگ سرسلسله شاهنشاهان صفوی اراده
سلاطین	حق تهیه گردید ^(۱) و در سال ۹۰۵ در سن سیزده یا چهارده سالگی
صفویه	

۱- برای آنکه بدانیم مقدمات سلطنت شاه اسمعیل صفوی که سیر تاریخ ایران بدست او و اخلافتش تغییر کرد چگونه فراهم گردید بایستی اندکی بعقب برگردیم.

سلسله سلاطین صفویه چون منتهی بشیخ صفی الدین اردبیلی میگردد باین نام موسوم شده شیخ صفی الدین نسبش رامورخین و شجره های انسابی با امام موسی الکاظم میرسانند وی در سال ۶۵۹ از پدری بنام امین الدین جبرئیل و مادری نام «دولتی» بدنیا آمد و هنوز مراحل جوانی رامیپیمود که شور و عشقی در سرش پدیدار گشت و در پی مردی از مردان خدا سرگردانیهاییافت و حتی بشیراز آمد و شیخ سعدی ما را ملاقات نمود و بالاخره دست ارادت بدامان شیخ زاهد گیلانی زد و دختر او (بی بی فاطمه) را بحباله نکاح خود درآورد و پس از وفات شیخ زاهد گیلانی جایگزین او گردید و هزاران مرید شیخ زاهد که حتی در آسیای صغیر و شام پراکنده بودند بسوی او بگرییدند و احترام و عظمتی بسزیا یافت و این مقام بدآیداً بفرزندانش منتقل گردید پس از فوت شیخ صفی الدین در سال ۷۳۵ شیخ صدرالدین و پس از فوت وی در سال ۷۹۴ خواجه علی و پس از فوت وی در ۸۳۰ شیخ ابراهیم معروف بشیخ شاه و پس از وی شیخ جنید مرکز تصوف رشته شیخ زاهد گیلانی بودند و هزاران فدائی و اتباع از جان گذشته داشتند و همه جا با احترام زندگانی میکردند شیخ جنید در دیار بکر طرف توجه «اوزون حسن اق قونیلو» گردید و خواهر خود خدیجه را بعقد او درآورد باین وسیله مریدان شیخ را جلب نمود و ده هزار صوفیان سلحشور حاضر بخدمتش شدند شیخ جنید بامریدانش بسوی جنگ با شروانشاء شتافت و در جنگ کشته شد و پسرش شیخ حیدر نزد اوزون حسن مقام ارجمندی یافت و دختر خود عالم شاه بیگم را باز دواج درآورد شیخ حیدر مریدان خود را دستور داد که بجای کلاه ترکی کلاه سرخ رنگ یعنی تاج دوازده ترکی بر سر بگذارند و آن را رمز دوازده امام قرارداد شیخ حیدر نیز در سال ۸۹۳ در جنگ شروانشاه با سلطان یعقوب

شاه اسمعیل بامساعدت قبائل اختاجلو- شاملو- تكلو- روملو- وارساق- ذوالقدر- افشار قاجار- صوفیان- قرا باغ بر تخت سلطنت ایران جلوس نمود. پس از بیست و پنج سال مجاهده برای تشکیل يك کشور مستقل و ایران بزرگی در سال ۹۳۰ بدرود حیوة گفت و شاه طهماسب بجای او نشست و بیهناسبت نیست در اینجا حا شیه رفته این دو بیته که ماده تاریخ فوت شاه اسمعیل را متکفل است بیان نمائیم.

شاه انجم سپاه اسمعیل- آنکه چون مهر در نقاب شده- از جهان رفت وظل شدش تاریخ- سایه تاریخ آفتاب شده- باری شاه طهماسب چهل و دو سال و شش ماه سلطنت نمود و در سال ۹۸۴ برای دیگر شتافت و سلطان محمد خدا بنده بجای او نشست ولی وی بواسطه نایبناهی از سلطنت استعفا داد و بحکومت فارس قناعت نمود و سلطنت ایران بدست شاه اسمعیل دوم افتاد. سلطنت این پادشاه خونخوار بیش از یکسال طول نکشید و در سال ۹۸۵ وفات کرد- و نظر باینکه تمام شاهزادگان صفوی حتی کودکان شیر خوا را آنها را کشته بود و بواسطه کوری سلطان محمد خدا بنده از او صرف نظر کرد و تنها او از خانواده صفوی باقی بود مجدداً بسلطنت ایران برداشته شد. از آنجا که خدای بزرگ میخواست ایرانرا بدست شاهنشاهی بزرگ بسپارد عباس میرزا را برای چنین روزی از فرزند ان سلطان محمد خدا بنده باقی گذاشت و در سال ۹۹۶ پس از دومین استعفاء سلطان محمد خدا بنده برار یگه سلطنت ایران نشست و تاریخ او را شاه عباس کبیر معرفی نمود و پس از چهل و دو سال سلطنت پرافتخار در سال ۱۰۳۸ تخت و تاج ایران را به پسر زاده اش سام میرزا

پسراوزن حسن کشته شد ولی از زمان شیخ حیدر صوفیان این سلسله بنام «قزلباش» یعنی سرخ سر تشکیل گردید و این همان دسته ای بودند که پایه های سلطنت ظاهری و نفوذ صوری صفویه را محکم و استوار نمودند

شیخ حیدر سه پسر داشت که یکی از آنان شاه اسماعیل بود که زمان کشته شدن پدرش بیش از یکسال نداشت و پدرش بسال ۸۸۳ کشته شد

این بود سرچشمه نفوذ معنوی مردان این سلسله که موجب استغاده دیگران و بعداً موجب استفاده خودشان بود

کسه بعد آ شاه صفی خوانده میشد تفویض نمود و خود راه دیار نیستی راپیش گرفت
شاه صفی نیز در سال ۱۰۵۲ بزندگانی خود خاتمه داد و شاه عباس دوم که قهرمان
داستان کنونی و موضوع بحث مامیباشد بجای اون نشست.

بنابر این پس از یعقوب آق قوینلو پسرش بایسنقر و پس از او رستم پسرش از این
سلسله سلطنت کرده و سپس سلسله صفویه عهده دار سلطنت ایران گردیده شاه اسمعیل
شاه سیماسب- سلطان محمد خدا بنده- شاه اسمعیل دوم- سلطان محمد خدا بنده- شاه عباس
اول- شاه صفی- یکی پس از دیگری در ایران سلطنت نمودند و فاصل بین سلطان یعقوب
بهادر و شاه عباس دوم واقع گردیدند- اکنون که فهرست سلاطین ایران در اینمدت تمام
گردید اینک لازم است نظری بتاریخ ادبی ایران در دوران سلطنت این نه نفر کنیم و آثار
آنانرا از نظر بگذرانیم و نظر باینکه موضوع سخن ما آثار تاریخی نثر نویسان است از ذکر
مفاخر فلسفی و ادبی صرف نظر کرده و برای اینکه کلام ما بطول نیانجامد فقط آثار
تاریخی را مد نظر قرار میدهیم تا بتوانیم ثابت کنیم که در اینمدت فاصله بین سلطنت سلطان
یعقوب و شاه عباس دوم نویسندهگان شیراز را دارالملک میخواندند و با اینعنوان او را
معنون میساختند تا منشائیت و مبدئیت فرمان شاه عباس برای عنوان دارالعلم برای
شیراز را ثابت کرده باشیم.

۳- نویسندگان نویسندهگان و مورخین این دو قرن یعنی در این یکصد و هفتاد
و مورخین در سال و بطور کلی از نثر نویسان ادبی اینمدت عده را که میتوان
دو قرن یا طرز نگارش آنانرا معیار سخن پاری قرار داد و استناد بآن نمود
مقدمه و دلیل ما با قطع نظر از نویسندگان عامی و فلسفی عده زیادی بودند که

چون نقل شرح حالات آنان از حوصله این مختصر خارج است ما بذکر چند تن از آنان
اکتفا نموده و بطور اجمال آثار آنانرا از لحاظ مقصود مورد نظر قرار میدهیم:

۱- حسین واعظ کاشفی ملقب بکمال الدین مؤلف کتاب اخلاق محسنی و تفسیر

قرآن موسوم بمواهب عالیه (اینکتاب برای امیر علیشیر برشته تحریر در آمده است) تاریخ
تحریر این کتاب بین سالهای ۸۹۰ و ۹۰۰ بوده است

۲- **امیردولت‌شاه سمرقندی** پسر علاءالدوله بختی‌شاه غازی صاحب تذکره معروف وی این شاهکار نفیس و ریبای خود را در سال قبل از ۹۰۰ بوجود آورده زیرا تاریخ وفاتش بین ۸۷۶ و ۹۰۰ گفته شده است

۳- **محمد بن خواند شاه** - معروف بمیر خواند ملقب به برهان الدین مؤلف تاریخ معروف بروضة لصفاء که شش جلد آنرا خودش تألیف نموده و جلد هفتم آنرا مستند بدیگری دانسته‌اند و در هر حال بشرح زندگانی سلطان بایقرا خاتمه مییابد.

۴- **خواند میر معروف** - نواده میرخواند مذکور ملقب بغیاث الدین مؤلف تاریخ حبیب السیر که در سال ۹۲۹ تألیف یافته و نیز کتب چندی مانند خلاصة الاخبار و دستورالوزراء و آثار الملوك از این مورخ بزرگ ضمیمه آثار ادبی فارسی شده است و آخرین اثر علیی‌اود در سال ۹۳۷ پدید آمده است

۵- **حسن رملی** - مؤلف احسن التواریخ که در سال ۹۸۵ تألیف خود را تمام کرده است

۶- **اسکندر بیگ ترکمان** معروف بمنشی باشی شاه عباس بزرگ، وی تاریخ صفویه را تا زمان شاه عباس بنام عالم‌آرای عباسی برشته تحریر در آورده و در سال ۱۰۲۵ تألیف خود را بانجام رسانیده بعداً دوستان و علاقمندان باین اثر تاریخی که معاصر با او بوده‌اند ادامه نگارش آنرا را او خواستار شده‌اند او هم با کمال یأس و نو میدی از زندگانی خود نظر باینکه سنش در حدود هفتاد رسیده بود تاریخ دیگری بنام ذیل تاریخ عالم‌آرای عباسی شروع و از تاریخ جلوس شاه صفی نوه شاه عباس بزرگ مشغول نگارش میشود ولی پس از مختصری چراغ عمرش خاموش میگردد.

۷- **محمد یوسف نویسنده تاریخ خلدبرین** - خصوصیات زندگانی این مورخ چندان آشکار نیست ولی قدر مسلم است که در سال ۱۰۶۶ در اوج ارتقاء شغل خود که نویسندگی دربار بوده است میبوده و آقای سهیلی خونساری ذیل تاریخ عالم‌آرای عباسی را که اسکندر بیگ ناتمام گذاشت و گذشت بالحق حدیقه ششم از روضه هشتم کتاب خلد برین تألیف محمد یوسف مذکور را تمام کرده و تاریخ شاه صفی را که در سال ۱۰۵۲ خاتمه‌اش بوده است خاتمه میدهد.

بطوریکه در مقدمه کتاب ذیل تاریخ عالم آرای عباسی منطبعه در چاپخانه اسلامیة طهران بیان شده تاریخ خلدبرین تا سال ۱۱۰۵ وقایع سلطنت شاه سلیمان صفی را شرح میدهد و بانتهاء سلطنت این پادشاه کتاب خود را ختم مینماید.

۴ نظری بطرز علاوه بر این اشخاص نویسندگان دیگر هم مانند قاضی احمد غفاری نگارش

مورخین یا مؤلف جهان آراء یحیی ابن عبداللطیف قزوینی مؤلف کتاب اولین دلیل ما لب التواریخ نظام شاه، مؤلف تاریخ ایلچی و سید نور الله

شوشتری مؤلف کتاب مجالس المؤمنین معروف هم در مدتی پیش و پس ازین عصر میزیستند اینجامقدمه اول دلیل ما بپایان میرسد اینک باصل دلیل میپردازیم.

نظراجمالی بآثار ایندسته از نویسندگان بااعتراف باینکه کتب عدّه از آنان در دسترس نگارنده نیست واستفاده از آنها جز مطالعه در نقل مطالب آنان برای بنده میسر نمیشد این حقیقت را بالاجمال ثابت وآشکار میسازد که نویسندگان ومورخین عصر مورد بحث که شیوه کلام آنان ادبیات آن عصر را مجسم میسازد وعبارتشان همه مشحون از تصنع ادبیست در ذکرایالات وولایات وشهرهای ایران که اهمیت تاریخی داشته و راه را می-پیمایند دسته از آنان معتقد بوده اند که برای هر شهری یا هر پالتی بمناسبت موقعیت آنها عنوانی بیاورند مانند اردبیل را که چون مرکز پیران واقطاب و شیوخ و هر روان طریقت بوده است (دارالارشاد) وقزوین و تبریز و هرات و اصفهان را که هر کدام روزی مرکز شاهنشاهی ایران بوده است (دارالسلطنه) و مازندران و قفقاز را که مرز ایران بشمار می-رفتند ومنطقه مرزی جزء این دویالات بوده (دارالمرز) و بخارا را که مرکز کتابخانه بزرگ ایران آنروز بوده است (دارالکتب) میگفتند (نگارنده در نظر دارد با توفیقات ربانی درخاتمه این موضوع مورد بحث شهرهای صاحب عنوان وعناوین آنها را ذکر کند)

ودسته دیگر خود را مقید باین قید نکرده بعضی شهرها را با عنوان و برخی را بدون عنوان ذکر میکردند صاحب روضة الصفا از دسته اخیر بوده وبطوری که اجمالا در این تاریخ نظر افکنده ام هرات و تبریز را دارالسلطنه و زرد را دارالعباده خوانده ولی چون بذکر شیراز و فارس میرسد هیچگونه عنوانی برای آن ذکر نمیکند ولی نواده او خوانده میر

در تاریخ حبیب السیر و دستورالوزاره شیراز را بعنوان دارالملک خوانده است
 با توجه باین که کتاب اخیر الذکر فقط یکجا شیراز را دارالملک خوانده است
 و آن هم در موضوع داستان خواجه قطب الدین سلیمان شاه است باین عبارت بیان نموده
 (در آن ایام که شاه شجاع دارالملک شیراز را از برادر خود منتزع نمود ص ۲۴۹ مطبوع در
 چاپخانه اقبال تصحیح شده و محشی از طرف آقای سعید نفیسی) و دیگر از نویسندگان
 از دسته اول همه جا شیراز را بعنوان دارالملک ذکر کرده اند و چون در بین مورخین و
 نگارندگان سابق الدکر مورخی که عهد او بزمان صدور فرمان دوم یعنی فرمانی که از
 طرف شاه عباس دوم که بنظر ما بدو تغییر عنوان شیراز از دارالملک بدارالعلم است
 اسکندربیک منشی صاحب کتاب عالم آرای عباسی است گمان میکنم تعبیر او بیشتر
 ملاک و مناط استدلال خواهد بود

۵ عناوین این مورخ در چند موضع و بطوری که یاد داشت کرده ام در قضیه
 برای شهرها
 است نه ایالات مولانا میرزا جان شیرازی در صفحه ۱۱۵ و در موضوع فوت الله -
 وزدی خان که بسال ۱۰۲۳ اتفاق افتاده در ص ۶۱۶ منطبعه تهران فارس را دارالملک
 بیان نموده است •

و بایستی این نکته را متذکر گردید که عنوان دارالملک برای فارس (با آنکه
 مورد دعوی ما عنوان دارالملک برای شیراز است و اینگونه عناوین مخصوص شهرها است
 نه ایالات) مجازاً و بعلاقه اطلاق جزء بر کل است یعنی چون شیراز مرکز فارس بوده و
 جزء ایالت فارس است مجازاً بفارس تعبیر دارالملک شده است و منظور حقیقی همان
 شیراز است •

کتاب خلد برین هم در آن قسمتی که بشرح پیش گفتیم که الحاق بذیل تاریخ
 عالم آرای عباسی شده فارس را دارالملک خوانده است گرچه در همان موضع که فارس را
 دارالملک بیان نموده شیراز را دارالعلم تعبیر نموده ولی این بیان منافی با استدلال نگارنده
 نیست زیرا تألیف این کتاب در سال ۱۱۰۵ بوده یعنی بعد از زمان شاه عباس دوم این کتاب
 تألیف شد و چون قبلاً بطوری که مورد دعوی ما است شیراز معنون بعنوان دارالعلم گردیده

این مؤلف هم تحت تأثیر عنوانی واقع شده که در فرمان شاه عباس دوم داده شده است و نگارنده هر دو عبارت را عیناً نقل میکند تا یکی استشهاد نموده و بدیگری که مشتمل ذکر یکی از بزرگترین مفاخر علمی و فلسفی شیراز است نگادش خود را رونقی دهد.

۶ قسمت اول
عبارت ذیل
تاریخ عالم-
ارایات تعبیر
بدارالملک

اما عبارت اولی در موضوع دارالملک فارس تحت همین عنوان مینویسد

در آغاز بهار سلطنت چنانچه ایمانی بآن شد. آنملک دلیپد پرو

سایر محال تابعه در تحت تصرف امام قلیخان بود. چون سانحه قتل وی روی نموده دست اقتدار وی از تصرف آن دیار بتیغ قهرمان قهر کوتاه شد (دارالملک فارس) و خطه لار بخاصه شریفه اختصاص پذیرفته. وزارت دارالملک بمیرزا معین الدین محمد وزیر و وزارت لار بفولاد بیگ ناظر امام قلیخان مفوض و مرجوع گردید. ضفحه ۲۹۵ کتاب ذیل تاریخ عالم آرای عباسی

۷- قسمت دوم
عبارت ذیل
تاریخ عالم آرا
یا تعبیر
بدارالعلم

اما عبارت دوم در موضوع دارالعلم شیراز (ملاصدرای شیرازی در عهد خود عارج و معارج علوم حقیقی و مجازی و صدر نشین مجالس دانش و بی نیازی بود در ربیعان ایام جوانی و آغاز اهتزاز بهارستان زندگانی هوای وصال پر یچهرگان جمال دانش و

کمال خدمتش را بحال خود نگذاشته بسیعی و اهتمام تمام وجد و جهد و اجتهاد مالا کلام جویای حصول این مرام شد سالها در دارالمؤمنین قم بر سجاده عبادت و وساده افادت متمکن بود تا در اکثر علوم عقلی و نقلی مدرس مدرسه امتیاز و صاحب تصانیف و تعلیقات ممتاز گردید و در نشر آثار حکمای متألّهین و جرح و تعدیل معضلات عقلی بذل جهت بتقدیم رسانید و در این فن یگانه روزگار خود شد و چون بر توانوار اشتهاش بر درودیوار ساحت روزگار شافت و در عهد خجسته و زمان فرخنده نواب کیتیستان فردوس مکان (منظور شاه عباس بزرگ است) چون الله وردیخان امیر الامرای فارس دارالعلم شیراز باحداث مد رسه عالی (منظور ما رسه خان است که الله وردیخان اساس او را بناد نهاد و امام قلیخان

اورا تمام کرد) سرافراز شده بود بعد از عرض ابواب تدریس آنمدرسه را بروی جناب افادت مآب گشوده و از این راه خدمتش بوطن مألوف معاودت نموده مدرس آن مدرسه عالی بود تا بسراستان قدس انتقال نمود^(۱) ص ۲۹۹ تاریخ ذیل عالم آرای عباسی). این بود اولین دلیل ما که خلاصه آن اینست که تمام مورخین قبل از سال ۱۰۶۶ شیرازدارالملک نامیده

ملا صدرای شیرازی اسم شریفش محمد ملقب بصدرالدین
(۱) شرح حال اخوند
فرزند ابراهیم است و مشهور بصدر او ملا صدرا و آخوند ملا صدرا
ملا صدرای شیرازی
است رخود در آخر کتاب العقل والجهل که در سال ۱۰۴۴ آن
بزرگترین فلاسفه ایران

را برشته تحریر در آورده خود را چنین معرفی میکند محمد بن
ابراهیم المشتهر بالصدرا الشیرازی و گاه خود را قوامی شیرازی معرفی کرده میگوید:
صدرای قوامی شیرازی و صاحب فارسنامه ناصری ذیل شرح حال وی در گفتاورد دوم کتاب
خود ص ۱۳۷ وجه اشتها را آنمرحوم را بقوامی چنین بیان میکند «که گویا از سلاله وزیر
بی نظیر حاجی قوام الدین حسن شیرازی که خواجه بزرگوار شیراز حافظ فرموده است:
دریای اخضر و فلک و کشتی هلال - هستند غرق نعمت حاجی قوام ما» تولد وی در نیمه
دوم قرن دهم هجری (ظاهراً) بوده و مولدش نیز شیراز بوده است. وی یکی از بزرگترین
و محققترین حکماء و علماء و فلاسفه با حال اسلام و مخصوصاً عالم تشیع است فارسنامه
مزبور در عنوان وی مینویسد «خورشید آسمان معانی که آفتاب بارای او چو ذره غبر است
و مختصر عقل مجرد آمده در حیز وجود. روح مصور آمده در صورتش» صاحب روضات -
الجنات در ص ۳۳۱ کتاب خود در شرح حال وی (در حرف صاد) شرحی مینویسد که ترجمه
آن بفارسی چنین است «محمد بن ابراهیم الشیرازی القوامی مشهور بملا صدرا برتر از همه
حکماء دانشمند و بزرگ و همه علماء و محققین و راسخین در علم تازمان خواجه نصیر الدین
طوسی بوده وی فلسفه اشراق را منقح و پاک و مورد تحقیق قرارداد و اساس حکمت
مشائیین و رواقیین (حکماء مشائیین تابعین فلسفه ارسطو و حکماء رواقیین تابع مکتب
زینون بوده اند) را درهم نوردید و با دلیل اشتباهات آنان را آشکار ساخت. وی شاگرد

سید محقق امیر محمد باقر داماد (معروف به میرداماد) و شیخ جلیل بهاء الدین محمد عاملی (معروف به شیخ بهائی) بطوریکه از مجموعه کتبی که شرح حال این مرد بزرگ را نگاشته‌اند بر می‌آید صاحب ترجمه ما «آخوند ملاصدری» پس از تکمیل مبانی علمی در شیراز رهسپار باصفهان که پایتخت ایران در آن عصر بوده می‌گردد و در آن محضر آن دو استاد بزرگوار (میر داماد و شیخ بهائی) را مینماید و سپس در یکی از نقاط اطراف قم و شاید در کوه‌های قهستان مشغول ریاضت و تزکیه و تصفیه خود میشود و بطوریکه مشهور است در همان جا شروع به نگاشتن اسفار که بزرگترین و مفیدترین کتب فلسفه است مینماید بعد از آن بشرحی که در متن نگاشته شده بشیر از می‌آید و بساط افاده و تدریس را می‌گستراند؛ آخوند ملاصدری یکی از بزرگترین و پرکارترین علماء اسلام است و تالیفات وی شاید بالغ بر یکصد تألیف و یا متجاوز بر آن بشود که یکی از آن اسفار اربعه است و دیگری شرح اصول کافی اوست که قریب چهل هزار بیت بگفته صاحب روضات الجنات و بتخمین و حدس اومیشود اینک شرح قسمتی از مؤلفات او:

- ۱- شرح اصول کافی در دو جلد ۲- شواهد الربوبیه ۳- کتاب اسفار (در چهار مجلد)
- ۴- شرح الهدایه ۵- حاشیه بر الهیات شفا ۶- شرح و حاشیه بر حکمت الاشراق ۷- واردات القلبیه ۸- حدود عالم ۹- المسائل القدسیه ۱۰- فی تحقیق التشخیص ۱۱- جواب از مسائل مشکله
- ۱۲- جواب از مسائل دیگر ۱۳- تحقیق در بدو وجود انسان ۱۴- در اتصاف ماهیه بوجود
- ۱۵- جواب از پاره مسائل که محقق نصیر الدین طوسی از یکی از علماء معاصر خود سؤال نموده و بلا جواب مانده ۱۶- اسرار الایات ۱۷- تفسیر سورة الجمعة ۱۸- تفسیر سورة الطارق ۱۹- تفسیر سورة الواقعة ۲۰- تفسیر سورة النور ۲۱- تفسیر سورة البقره ۲۲- مفاتیح الغیب ۲۳- کسر اصنام الجاهلیه ۲۴- الحکمة العرشیه ۲۵- مشاعر (این دو کتاب اخیر از طرف شیخ احمد بن زین الدین الاحسامی پیشوای فرقه شیخیه شرح و از طرف شیخ ابوالحسن اصطهباناتی حاشیه بر آن نوشته شده و این هر دو از علماء قرن اخیر بوده‌اند) ۲۶- اکسیر العارفين ۲۷- اتحاد العاقل والمعقول ۲۸- رساله در منطق و بسیاری از رسائل دیگر که پاره‌ای از آن بطبع نرسیده

و پاره از آن از بین رفته (و نگارنده بجز چند از این رسائل بقبه راهمه دیده ام) باری آخوند از طرف عده ای از علماء ظاهر بین که مأنوس بکلمات و اشارات او نبوده اند و اصطلاحات وی در نظر آنان با ظواهر شرع وفق نمیبود تکفیر گردیده و حتی بگفته روضات الجنات یکی از علماء در وصف شرح هائی که بر اصول کافی نوشته شده میگوید یکی از شرح هاشرحی است که آخوند ملا صدری نگاشته ولی شرح او مبتنی بر کفر است و این اولین شرحی است که درباره اصول کافی ولی مبتنی بر کفر است میباشد

آخوند ملا صدری دارای فرزندى بوده است بنام ابراهیم ووی یکی از بزرگان اهل علم و دانش و صاحب اطلاع بر بسیاری از علوم بوده و در مسئله حکمت و فلسفه و مسائل کلامی بر ضد طریقه پدر بوده است و از این جهت یکی از همین علماء ظاهرین که نظر خوشی بآخوند نداشته است درباره وی و پسرش میگوید: وی مصداق آیه یخرج الحی من الميت است.

اما سبک تفکر و فلسفه آخوند ملا صدراى شیرازى سبک خاصی است که تا عصر وی بدون سابقه بوده است و خود مبتکر این طریق خاص بوده، هم حکیم است و هم عارف و هم پایست بشریعت و هم پوینده طریقت و جوینده حقیقت، فلسفه مشاء را در برابر صفاء ذهن و روشنی فکر خود که بر ریاضیات و مشقات صیقلی نموده قرار داده و همزجی از فلسفه مشاء و اشراق پدیدار ساخته، احکام آسمانی را بر حکم عقل عرضه داشته و با عرفان ارتباطش داده و همه را با هم آهنگ نموده و الحق از عهده هر يك بخوبی برآمده و هر چند فلسفه او به اشراق نزدیکتر است ولی از ادله مشائیین هم غفلت نورزیده است و فلسفه و تئوری حرکت جوهری که شاید تطبیق بر تئوری نسبیت فیلسوف عصر حاضر انشتین میگردد از مبتکرات وی است (کتابی هم از طرف دانشمند معاصر و خطیب محترم آقای راشد در این قسمت نگاشته شده هر چند نگارنده موفق با استفاده از آن نشده ام).

وی هفت سفر پیاده راه مکّه را پیموده تا در سال ۱۰۵۰ در بصره در آخرین سفر خود بمکّه بدرود حیوة گفت مکتب وی که مشهورترین مکانیاب فلسفه تا عصر اخیر است پایدار است

دومین دلیل مراعیت مقتضیات زمان از طرف نویسندگان و تناسب

۸- تناسب

عناوین با جهات تاریخی است

هیچ شکی نیست که اینگونه عناوین که بشهرها داده میشده

مقتضیات

است متکی بمناسباتی بوده است که زمان تاریخی آنرا ایجاد کرده

زمان یادومین

دلیل ما

بود و رعایت آنرا نویسندگان اعصار سابقه که کلام و نگارش آنان

مدرك علم لغت و بدیع و بیان است شعار خود قرار میداده اند و بهمین جهت منشآت اکثر آنان شا هكافنون ادبی ایران و از ذخائر گرانبهای ما محسوب میگردد و سرمشق سخن پارسی و مظهر فصاحت و بلاغت شناخته میشود، اکنون ما در مناسبات عناوین شهرها سخن نمیرانیم و این قسمت را بذیل این مقالات حواله میدهیم و بذکر و تناسب عنوان تاریخی شیراز اکتفا میکنیم.

همانطوریکه ماقبلابآن اشاره نمودیم شاهنشاهی ایران در روزگار سلطنت شاهان قبل از صفویه از امارتها و حکومهتهای نیم مستقل و سلطنت های کوچک كوچك تشكيل میگردد و پیرداخت مبلغی سالیانه بحکومت مرکزی اکتفامیشد و گاه این سلطنتهای کوچک پیوند خود را هم از حکومت مرکزی قطع میکردند و خود را مستقل معرفی می نمودند و در هر حال یکی از مراکز حکومتهای نیم مستقل و گاه مستقل فارس میبوده است که زمامداران و سلطنت دارانش خود را در اغلب ازادوار تاریخی شاه میخواندند و در چنین موقعی و چنین عصری بمناسبت چنین حکومتی نویسندگانی که مقید باین بودند که شیراز را بعنوان خاص خود بخوانند آنرا «دارالملک» میگفتند، پس این عنوان مولود چنین حکومتی بوده و نویسندگان در حقیقت معرف مولود چنین محیطی بودند چنانکه بعض از تواریخ صراحت باین موضوع دارد.

ابن البلخی صاحب فارسنامه معروف و نویسنده قرن ششم تصریح بر رعایت این تناسب کرده در سبب تألیف کتاب خود میگوید (چون مقتضی به رای اعلی سلطان شاهنشاهی لازال من العمر بمزید چنان بود که پارس طرفی بزرگ است از ممالك محروسه حماها الله و همواره دارالملک و برگاه ملوک پارس بوده است ص ۲)

منطبعة چاپخانه مهر طهران) و باز در محل دیگری یعنی در فصلی که مخصوص بفارس و اضافه آن ببصره میباشد میگوید: (روزگار ملوک فرس پارس دارالملک و اصل ممالك ایشان بوده است ص ۹۷ منطبعة چاپخانه مذکور)

مؤلف تاریخ مجمل التواریخ والقصص که در ربع اول قرن ششم میزیسته در فصلی که مخصوص شرح بلاد اسلامی است تحت این عنوان مینگارد: (در ولایت فارس شهر است که انرا شکم شیر مانند کرده اند و از همه شهرها که گرداگرد اوست نعمت انجا اورند و از انجا بجاهای دیگر برند و بناء آن محمد بن ابوالقاسم بن ابی عقیل عم حجاج کرده است و دارالملک پادشاهان پارس است و هوای خوش دارد و نعمت فراخ باشد و درخت بسیار و میوه واحدی نیست ص ۵۴۵ منطبعة تهران چاپخانه خاور)

پس عنوان دارالملک برای شیراز و یا فارس که مرکز آن همیشه شیراز بوده است بمناسبت مرکزیت آن برای شاهان چه شاهان قبل از اسلام و چه بعد از آن بوده است ولی چون شاهنشاهی صفویه روی کار آمد این طرز حکومت را تغییر دادند و ایران بهمت شاهنشاهان بزرگ این سلسله مخصوصاً شاه اسمعیل بزرگ مؤسس آن سلطنت مرکزیت واحد و متبوعی پیدا کرد و وحدت ملی ایران عملاً اساس خود را محکم و استوار ساخت و بساط حکومتهای ملوک الطوائفی برچیده شد دیگر وضعیت ایران مناسب آن نبود که بیک ایالت و یا یک شهر از شهرهای آن غیر از همان شهریکه مستقر شاهنشاه بوده است عنوانی داده شود که ابهام استقلال داشته و منافای با این وحدت ملی باشد. پس تناسبت زمان اقتضای کرد که عنوان دارالملک از شیراز منتزع گردد و بمناسبت وضعیت حکومت ایران تجدید عنوان شود.

چون در اینموقع و در آن ایام شیراز مرکز علم و دانش گردیده

۹- تغییر و تبدل

بود و مدارس عدیده و پی در پی در آن ساخته شد و طالبین علم و دانش از

عنوان دارالملکی

همه جا رو باین شهر آوردند و فرمان تولیت مدرسه رفیع منسوره

بدارالعلمی

هم که بنای آن بدست یکی از دانشمندان بزرگ ایران و تولیت

بواسطه تغییر

آن نیز بدست یکی از فرزندان بانی آن که وارث مقام علم و دانش

مقتضیات عصر

پدر بود قرار یافت و زمان هم مجال این تغییر عنوان را بدست وقت شناسان و خداوند کاران

سخن داد شیراز عنوان «دارالملکی» را که با اقتدار آن روز حکومت صفویه منافات داشت تبدیل بعنوان «دارالعلم» که مقتضی وضعیت این سرزمین در آن عصر بود نمود و چنانکه در فرمان دوم یعنی فرمان صادر از طرف شاه عباس دوم حاکی است شیرازدارالعلم نامیده شده؛ این تغییر عنوان بتناسب تغییر سیاست دارای نظام تاریخی است که ما میتوانیم آنرا مدرك و دلیل خود قرار دهیم

بغداد هنگامیکه مرکز خلافت اسلامی بود آنرا «دارالخلافة» مینامیدند و چون خلافت اسلامی بدست پادشاه مغولی (هلاکو) از بین رفت و بساط آن از بغداد برچیده شد عنوان او هم تغییر یافت و «دارالسلام» نامیده گردید و گاه او را «دارالملک» میگفتند شاید تناسب عنوان «دارالسلام» برای این بوده است که بنا بقول منجمین طالع این شهر در موقع ساختمانش چنین حکم میکرد که هیچ خلیفه در این شهر فوت نخواهد کرد، در هر حال هرچه بود منظور اینست که تغییر عنوان «دارالخلافة بغداد» بمناسبت تغییر اوضاع سیاسی آن کشور بوده، چنانکه عالم آرای عباسی مینگارد: «دارالملک عراق وزیاده از پانصد سال دارالخلافة بوده صفحه ۷۵۲» و از این عبارت میتوان همان استفاده را کرد که در «دارالملک فارس» بیان کردیم یعنی اطلاق عنوان «دارالملک» بعراق مجازی است و از باب اطلاق عنوان جزء بر کل است و منظور «دارالملک بغداد» است که این شهر جزء عراق واقع است و باین اعتبار عراق را هم «دارالملک» گفته اند. در هر حال شیراز به اقتضاء تغییر سیاست کشور عنوان خود را تغییر داد و از عنوان «دارالملک» بعنوان «دارالعلم» در این عصری که از او سخن را ندیم تبدیل یافت.

نظری بسیار کوتاه هم کافی است که ما را بتناسب عنوان «دارالعلم» برای شیراز در آن عصری که شاه عباس دوم آنرا در فرمان خود معنون نمود باقطع نظر از مناسباتی که در سومیین دلیل خود توضیح میدهیم راهنمایی کند.

همانطور که گفتیم شهر شیراز در آن روز گرامر کز علم و دانش شده بود بازار فضل و ادبش رونقی بسزا داشت، مصون ماندن فارس از آتش خشم و غضب چنگیز و فرزندانش شیراز را مستعد این ساخته بود که پناگاه دانشمندان قرار گیرد و چون میترسم سخن

بطول انجامد و راه اطناب را بپیماید تنها بذکر ساختمانهاییکه برای مراکز دانش و ادب در این یکصد و هفتاد سال مورد بحث ساخته شده بود آنهم فهرست مانند اکتفا مینمائیم تا این حقیقت را آشکارا کند که چگونه شیراز در آن قسمت از زمان و تا بعد از آن خود را شایسته عنوان دارالعلم ساخته بود.

الف - مدرسه میرزا علی اکبر - در سال ۱۰۰۱ مرحوم میرزا محب
 ۱۰- مدارس ساخته شده
 الله حسنی حسینی دستغیب شیراز مدرسه مجبیه رادر جانب جنوبی
 صحن مقدس محمد بن موسی بساخت و ابواب علم رادر این شهر بگشود و
 در نیمه اول قرن یازدهم
 بعداً این مدرسه بواسطه تعمیری که میرزا علی اکبر نامی در آن
 نمود بمدرسه میرزا علی اکبر معروف گردید و تا یکی دو سال قبل این مدرسه باقی میبود
 و اکنون باتغییراتی باقی است ولی گویا از اهل علم خالی است.

ب - مدرسه خان - در سال ۱۰۲۲ مرحوم امامقلیخان مدرسه خانرا که پدرش بنا
 نموده بود اتمام کرد و آنجا را مهبط انوار حکمت و ادب ساخت و بزرگترین مردان فلسفه
 را که نمیتوان مانند او دیگر یافت یعنی صدرالدین محمد شیرازی معروف باخوند ملا
 صدرا را مدرس این مدرسه قرار داد؛ تدریس این فیلسوف بزرگ در آن عصر خود بهترین و
 قویترین دلیل برواج بازار حکمت و فلسفه و آزادی فکر و وسعه و انبساط دماغ و روحیه
 مردم میباشد و هم میرساند که تا چه اندازه مردم این شهر دوستدار حق و حقیقت بوده اند
 این مدرسه دارای یکصد حجره فوقانی و تحتانی و چهار طاق بزرگ و یک مدرس وسیع و چهار
 باغ در چهار طرف آن برای تفریح و تفرج طالبین علم و ساکنین آن مدرسه میبوده و در هر زوایه
 از این مدرسه بزرگ صدها از رجال علم و دانش بیسط معلومات خود و فاده اشتغال داشتند و
 وموقوفات بسیاری که همه در زمان نادرشاه افشار جزء خالصه دیوانی گردید و اکنون در
 دست عده ای از مالکین دیانت مآب است تأمین زندگانی آنان را میگرد و در هر سال چندین فیلسوف
 و فقیه و ادیب از این مدرسه تحویل جامعه داده میشد. (در آخر این فصل باین مدرسه اشاره میشود)

ج - مدرسه هاشمیه - در سال ۱۰۳۹ مدرسه هاشمیه که هنوز برپاست بدست حاج
 محمود تاجر شیرازی و بنام فرزندش محمد هاشم ساخته شده است این مدارس در سالهای قبل از

سال مورد بحث ماولی در قرن مورد بحث ماساخته شده بود.

د - مدرسه سیدهدایت الله دستغیب - در چند سال بعد از سالیکه محل بحث ما است یعنی در سال ۱۰۷۰ مدرسه حکیم از طرف مرحوم میرزا هدایت الله حسینی حسینی دستغیب شیرازی ساخته شده.

ه - مدرسه نظامیه - در سال ۱۰۷۵ مدرسه نظامیه که معروف بمدرسه سیدعلاءالدین حسین است از طرف میرزا نظام الملک ثانی پسر میرزا حسین جابری انصاری وزیر فارس بنا گردید.

تأسیس این مدارس که همه مرگز دانش و فضل و پرورش رجال علم و ادب ایران بود ندو ضعیف شیراز و تناسب آنرا بعنوان دارالعلم شیراز ظاهر و آشکار میسازد و این دومین دلیل ما است که در حقیقت تأیید مدعی ما را میکند.

۱۱- نظری	سومین دلیل مامتن فرمان شاه عباس دوم و مفاد آن و کیفیت
بمفاد فرمان	تنظیم عبارت آن است. این دلیل نگارنده دقیقترین و درعین
شاه عباس	حال محکمترین دلایل و مؤید دودلیل سابق ما است و بایستی در
دوم یا	فهم این دلیل ذوق و قریحه و شم درک معانی و لطافت سخن را
سومین	بکاربرد و بر صناعت ادبی و نویسندگی اطلاع وافی داشت و دقت
دلیل ما	

کامل در مقدمه و ذی المقدمه مبدء و منتهی و کیفیت دخول و خروج فرمان نمود؛ علماء فن در کتب ادبی خود در خاتمه علم بدیع بابی را بعنوان حسن الابتداء والتخلص والانتهاء گشوده اند و شرایطی را که نویسنده یا گوینده نثر یا نظم بایستی رعایت کند توضیح داد، اند که از مهمترین شرایط رعایت تناسب مقدمه با ذی المقدمه است یعنی بایستی مقدمه هر کلامی خواه منشور باشد یا منظوم، طوری تنظیم شود که ذهن خواننده یا شنونده را مهبای پذیرفتن ذی المقدمه و مستعد فهم و انس کامل با آن سازد و مقصود را چنان پرورش دهد که در جای خود حد بلوغ و بلاغت را پیدا نماید و این تناسب ابتداء سخن را با انتها آن و بامقصود براعة الاستهلال یا براعة المطلاع میگویند.

نویسندگان و سرایندگان قدیم و اساتید فن از روزگار پیش این شرط را رعایت

کامل مینمودند و اساتید عصر کنونی هم در نشر و نظم خود در عایت این شرط را لازم میشمارند و اساساً این خود از اساسی ترین شرط نویسنده کی است و از این جهت میتوان از مقدمه فهمید که مقصود از ذی المقدمه چیست، اکنون لازم است نظری بمتن فرمان شاه عباس دوم که مورد ادعای نگارنده اینست که مبدا عنوان دارالعلم برای شیراز میباشد بیفکنیم و مقدمه این فرمان را با ذی المقدمه آن بسنجیم و اگر باقت چنین مطالعه در متن این فرمان بکنیم شاید شکی برای مانماند که علاوه بر اینکه مقصود آن شاهنشاه بزرگ توجه به طلبه علم و دانش و ترویج مقام فضل و ادب بوده است و تولیت مدرسه رفیع منسویه را میخواست است تثبیت در متولی آنروز که از مردان بزرگ صاحب حسب و نسب بوده است بنماید، مقصود دیگری هم داشته و این مقصود از این جمله «بتعین اعیان و نصب نصیب یافتگان راتبه علم بحسب و نسب از منتسبان دارالعلم انا مدینه العلم و علی بابها» مکشوف و لا اقل هم از این جمله روزنه بمنظورش گشوده شود.

نگارنده از بیم اطناب در کلام در تحلیل و تجزیه عبارت این فرمان وارد نمیشود ولی ایجاز مغل و صرف نظر کردن از مختصر بحثی در اطراف این فرمان را هم ناروا میدانم و ناگزیر مختصراً اشاره نموده و باصطلاح سر کلافه را بدست میدهد و بقیه را بذوق خواننده برگذار مینماید.

۱۴- تناسب این فرمان مقدمه را از ترفیع مقام علم و علماء شروع کرده
در عبارات و بآیات قرآن مجید تفاوت طبقه طلبه علم و دانش را با جهال
فرمان دوم بیان میکند و ذهن خواننده را مهیای این میسازد که پاداشی

نسبت باین طبقه ممتاز روا دارد سپس بیان حدیث «نحن العلماء و شیعتنا المتعلمون» یکقدم فراتر مینهد و خواننده را متوجه این میکند که شیعه حقیقی آنکس است که در مکتب علوم اسلامی زانو بر زمین زند و از ائمه هدی و پیشوایان فضیلت و کمال و تقوی کسب فیض کند باز مقصود را اندکی نزدیک بذهن کرده مفاداً چنین گوید که چون مدار دین بر طلاب علوم و دانشمندان است پس بایستی برای تربیت آنان و وسائل زندگانی آنان را از ملبس و مسکن و مأکل و مشرب تهیه نمود تا اینجا مقصود اصلی خود را نزدیک بذهن

خواننده مینماید و چون میخواهد که مقصود ثانوی خود را که منظور بحث کنونی ما است بیان کند، نظری بشخصیت متولی مدرسه منصوبه که در حقیقت متصدی وقت تأمین آسایش طلاب بوده افکنده و حسب و نسب او را در نظر آورده در مقام تجلیل او برمیآید و همین جارا مناسب این میدانند که مقصود ثانوی خود را که بخشش عنوان «دارالعلم» بشیر از است عملی سازد لذا بهترین براءت و استهلال را باین مقصود دومی خود در این هنگام متصدی میشود و مفاداً چنین میگوید که چون متصدی فعلی این مدرسه از سادات جلیل القدر و از خاندان نبوی است و شخص شخیص صاحب اسلام در حقیقت و وجوداً دارالعلم بوده و علی در آن محسوب میشده چنانکه صریحاً فرموده «انا مدینه العلم و علی بابها» و متصدی فعلی نیز فرزند کسی است که مرکزی برای تربیت و پرورش مردان دانش و علوم محمدی ساخته و متولی فعلی هم در تأمین معاش آنان متصدی است؛ پس حسباً و نسباً شایستگی تولیت را داراست و از طرفی چون این مرکز علوم در شیراز واقع است ما نند قیاس مساواتی از مفاد فرمان از این جمله درست میشود و اشعار باین میگردد که بایستی شیراز دارالعلم گردد.

قیاس مساواتی را که بیان نمودم باین نحو است که چون متولی مدرسه رفیع منصوصیه منسوب بدارالعلم حقیقی یعنی شخص صاحب اسلام است و مرکزی هم که وی متصدی اداره آن است مدرسه ایست که برای پرورش علوم محمدی بکار افتاده و این مدرسه در شیراز است پس شیراز دارالعلم است و جمله (زمنتسبان دارالعلم انا مدینه العلم و علی بابها) در فرمان صراحت باین موضوع دارد البته این قیاس مساواتی که نگارنده ترتیب داده حقیقی نیست ولی میتوان از مفاد جمله که ما نقل نمودیم و از صدور ذیل این فرمان نتیجه تقریبی بنحوی مرقوم بدست آورد و مایکمرتبه دیگر عبارت مورد استنتاج را برابری و قریحه خوانندگان قرار میدهم تا آنچه را که نگاشتیم بر آن عبارت تطبیق فرمایند و آن عبارت اینست (به تعیین اعیان و نصب نصیب یافتگان راتبه علم بحسب و نسب از منتسبان دارالعلم انا مدینه العلم و علی بابها) مناسبات دیگری هم بعضی از دانشمندان بانگازنده مورد بحث قرار داده اند که ما آنها را بنظر خوانندگان میرسانیم ولی نتیجه این آراء مختلفه همان است که بیان نمودیم

۱۱- تکرار و خلاصه و تکرار دلیل سوم عبارت دیگر چنین است که از سبک این فرمان یعنی فرمان دوم منتسب بشاه عباس معلوم میشود که نویسنده فرمان اوضاع علمی و اجتماعی شهر شیراز را در عصر خود در نظر گرفته، تأسیس مدارس که همه بر محور علوم محمدی (ص) عبارت دیگر

و اسلامی مستقر گردیده؛ گرمی بازار علم و دانش، مدارس متعدده ای که یکی پس از دیگری بنا میشده که هر یک صدها معلم و متعلم و فیلسوف و حکیم و فقیه و ادیب و طلاب هر یک از علوم متداوله آن عصر را در خود میپذیرفته همه را مورد توجه قرار داده، و از طرفی موضوع فرمان بر گذاری تولیت یکی از همین مدارس را که مرکز مهمی برای دانش و پرورش بوده است و یکی از فرزندان شخصی که خود را مدینه علم و علی را باب آن خوانده و اکنون همان علوم منتسبه با و مورد بحث و تحقیق است ملاحظه نموده سپس از جمع بین این مناسبات عنوان «دارالعلم» را برای این شهر پسندیده و در بهترین و مناسبترین مواضع برای ابراز سلیقه نویسنده کی که همان متن فرمان تولیت است این جمله مورد انتخاب را جا داده است.

و برای آنکه ذهن خواننده را بتدریج مأنوس باین عنوان جدید الاحداث نماید حدیث مقدس نبوی را (انا مدینه العلم و علی بابها) را بر اعة و استهلال رسیدن بمقصود قرار داده و مقدمات را طوری مرتب ساخته که خواننده را بتواند با آسانی و از راه مستقیم بمقصود خود آشنا سازد و این عنوان را برای اولین بار و برای شهری که تا روز پیش بعنوان دارالملک خوانده میشده معرفی و این کلامه جدید الاحداث را در حقیقت جعل و وضع نماید. بلی با اوضاع آن عصر شهر شیراز و مرکزیت او برای علم و فلسفه و ادب و پیدایش اساتید و محققین مانند آخوند ملاصدرا و شدرجال طالبان دانش و بینش از اطراف و اکناف بسوی این شهر، و هیاهو و غوغائی که از بحث و نقد و انتقاد و تدریس و تدریس در مدارس متعدده این شهر برپا بود و در هر گوشه و کنار آن فیلسوف و حکیم و فقیه و ادیب و در هر مدرسه صدها استاد و شاگرد معلم و متعلم به بحث و فحص علمی، بتألیف و تصنیف، به نقد و انتقاد اشتغال داشتند و محور غالب این علوم همان علوم اسلامی و دانشهای محمدی بود

آیا مناسب تر از این عنوان یعنی دارالعلم برای چنین شهری یافت میگردید؟ این بود که مجال بدست نویسنده، یک‌که تتبع در جمع مناسب را برای ابراز سلیقه نویسندگی خود وظیفه هنرنامه‌ای خود میدانست داده باد گر کون شدن اوضاع سیاسی شهرها و بی‌معنی بودن دارالملک برای این شهر و عدم تناسب با آن عنوان مصطلح سابق عنوان راد گر کون کرد و از دارالملکی به دارالعلمی تبدیلش نمود.

این بود نظریه این بنده در تاریخ عنوان دارالعلم برای شیراز که در حقیقت پاسخ پرش «شیراز از چه زمانی دارالعلم شناخته شده است» میباشد و مادر ضمن برای اثبات مدعای خود ناگزیر بیان پاردای مناسبات برای این عنوان شدیم و بنظر خوانندگان عزیز عرضه داشتیم (تاچه قبول افتد و چه در نظر آید) دیگر بستگی بنظر دقت و توجه محققین دارد.

اکنون برای تکمیل این بحث لازم میداند که فصل دیگری بالاخص برای بحث در تناسب این عنوان بدون نظری بتاریخ آن بکشایم و نظریات و آراء مختلفه را در بیان این تناسب مورد توجه قرار دهیم

۱۲- نتیجه خلاصه و نتیجه گفتگوی ما در این فصل این است که از چندین
این فصل سال قبل از فرارسیدن سال ۱۰۶۶ که سال پیدایش عنوان دارالعلم
 برای شیراز است اوضاع سیاسی ایران علل و اسبابی و هم آثار و علائمی از پیدایش یک
 سلطنت بزرگ و مستقلی که دارای مرکزیت واحد در سرتاسر مملکت باشد، نمودار
 میساخت و زمینه را برای ظهور دوران شاهنشاهان صفویه مهیا میکرد و قهر سیاست
 کشور را مرکزیت واحدی بنام پایتخت و یاردار السلطنه در یکی از شهرهای مقتضی میداد
 و بالتیجه عنوان مانند دارالملک را از روی شیراز و امثال آن برمیداشت

و از طرف دیگر علل و اسبابی دیگر مرکزیت علمی این کشور را برای شیراز پیش
 میآورد که جای عنوان «دارالملک» را که منافعی با مرکزیت واحد سیاسی کشور بود
 عنوان «دارالعلم» بگیرد و درست سال ۱۰۶۶ در سلطنت پادشاه بزرگ صفوی شاه
 عباس دوم، تمام این دوسلسله علل یکی برای نفی «دارالملکی» و دیگری برای اثبات

«دارالعلمی» جمع گردید و چنین نتیجه داد که فرمان پادشاه صفوی عنوان «دارالعلم» را برای شیراز اظهار و تثبیت نماید و ماسهاریک از پیش آمدهای سیاسی و اجتماعی آن دوران و سالها قبل از ۱۰۶۶ را میتوانیم اجزاء علل این تغییر و تبدیل یا نفی و اثبات بدانیم. و ممکن است مقتضیات این امر از انقلاب خونین چنگیزیان و مصون ماندن فارس از حوادث وحشت انگیز مغول شروع شده باشد.

۱۳- دلیل
و مستند تازه
که هنگام
طبع این
رساله بدست
آمده

هنگامیکه فصل دوم رساله کنونی از طبع خارج شده بود و برای غلط گیری و تجدید نظر بآن مراجعه میکردم رونوشت وقفنامه مدرسه خان که ضمن توضیح مدارس ساخته شده در ردیف حرف (ب) بیان آن گذشت بدستم رسید^(۱)

تاریخ وقفنامه باین عبارت است «کان وقوع ذلک یوم شنبه

(۱) وکیل دانشمند و محترم داد گستری شیراز، دوست ارجمندم آقای احمد نادری رونوشت مزبور را برای استفاده نگارنده بمرجود احساس نیازمندی بنده با مانت سپردند اینک خصوصیات این رونوشت توضیح داده میشود:

رونوشت مزبور روی هفده قطعه کاغذ سفید نیم برگی که بیکدیگر الصاق شده و در محل الصاق هر بندی مهر اداره اوقاف قرار دارد نگاشته شده و در قسمت فوقانی رونوشت مزبور که عدد ۱۷ روی آن نوشته شده علامت شیر و خورشید و مارك وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه و چند عدد تمبر و شماره کشیده ۲۳۲۰ و در زیر آن ۵/۸/۳ قرار دارد؛ و در آخر این رونوشت از طرف مدعی العموم بدایت فارس بامضاء حسن فداکار رونوشت مزبور تصدیق شده و این جمله نوشته شده است «برطبق مرقومه ۱۰۷۲ مورخه چهارم ابان ۱۰۳۵ اداره معارف و اوقاف فارس که حسب الامر وزارت جایلله معارف و اوقاف بود مطابقه شد سواد مطابق اصل است بتاریخ هفتم ابانماه هزار و سیصد و پنج» و نیز در بالای آن و بموازات این جمله نگاشته شده «این سواد تا اندازه ای که در اصل قرائتش ممکن بود مطابق است مدعی العموم اول عدلیه امضاء منقح مهر اداره مدعی العمومی عدلیه فارس تاریخ ۱۲ ابان ۱۳۰۵»

بیست و پنجم رمضان المبارک من شہورسنہ ۱۰۳۶ من الجہرۃ النبویہ) ابن مدرسه بطوی
 کہ تواریخ مربوطہ حکایت میکند و ہم در مقدمہ وقفنامہ اشعار شدہ است از طرف اللہ وردیخان
 بیگلربیگی و حکمران فارس^(۱) بنای آن گذاشته شدہ بود و از طرف امامقلیخان فرزند
 وجانشین وی تمام گردیدہ است^(۲) ولی فارسنامہ ناصری سال اتمام آنرا ۱۰۲۲^(۳) و آثار عجم
 در سال ۱۰۲۴^(۴) ذکر میکند بنا بر این فاصلہ بین اتمام مدرسه و صدور وقفنامہ ۱۲ سال یا ۱۴
 سال بودہ است و گمان میرود نظر فارسنامہ درست تر باشد.

در این وقفنامہ در سہ موضع نام شیراز را بعنوان دارالملک ذکر میکند :

(۱) اللہ وردیخان قوالر اقای غلام خاصہ شریفہ کہ بشجاعت و سخاوت ذاتی و رأی رزین
 و عقل دور بین از تعامت امراء ممتاز بود در سال ۱۰۰۴ بحکمرانی و فرمانفرمائی فارس از
 طرف شاه عباس تعیین گردید و در سال ۱۰۲۱ در اصفہان وفات کرد و شاه عباس نسبت بہ
 جنزہ او احترام گذارده و جنازہ اش را بہ مشہد مقدس روانہ نمود و در کنبہی کہ
 نزدیک روضہ بہیہ امام ہشتم بدستور خود اللہ وردیخان ساختہ شدہ بود و بنام اوتاکنون
 معروف است دفن گردید .

(۲) امامقلیخان فرزند اللہ وردیخان در همان سال وفات اللہ وردی خان بجای
 پدر بامر شاه عباس اول منصوب گردید یعنی در سال ۱۰۲۱ بحکمرانی فارس منصوب گردید
 و در سال ۱۰۴۳ بدستور شاه صفی فرزند زادہ شاه عباس اول او و سہ فرزندش صفی قلی خان
 و فتحعلیخان و علیقلیخان در قزوین کشتہ شدند ، بہ این ترتیب کہ در شب جشن کہ از
 طرف شاه در میدان سعادت آباد قزوین بر پا بود و امام قلیخان و سہ فرزندش حضور
 داشتند بدو امام قلی خان بمنزل خود مراجعت کردہ و حسین بیگ ناظر بیوتات سند نفر
 فرزندان امامقلیخان را میکشد و سپس عایقلی بیگ امیر دیوان و داود بیگ گرجی
 کہ ہردو داماد امامقلیخان بودند و کلبعلیخان ایشک آقاسی مأمور میشوند کہ بخانہ
 امامقلیخان رفتہ و سراورا بریدہ بیاورند و باین ترتیب بعمر یکی از سرداران بزرگ و
 آقامنش ایران بواسطہ تقنین بعضی از درباریان خاتمہ دادہ میشود (نقل بمضمون از
 صفحات ۱۴۳ تا ۱۴۵ گفتار اول فارسنامہ)^(۳) گفتار اول صفحہ ۱۳۹^(۴) حاشیہ صفحہ ۹۵

الف - در حکایت تأسیس مدرسه مزبوره و شروع در بنای آن از طرف الله وردیخان باین عبارت است «چون بیمن تأییدات الهی و حسن توفیقات نامتناهی خان عظیم الشان؛ مکرم خداوند جهان، مکرم اهل ایمان، باسط ناموس زمان، ناشر امن و امان، باسط عدل و احسان جنت مکان علین آشیان، فائز بلاء الملك الرحمن و مجاوره الرضوان مبارز الایاله و الشوکه و النصفه و العظمة و المعدله و الجود و الاحسان و الامتنان الله وردیخان طاب ثراه و جعل الجنة مثواه در حالت حیوة و نفاذ تصرفات از خالص مال خود «در دارالملك شیراز» حفت بالکرامه و الاعزاز بموضع موسوم بپای طل بنای عالی مدعو بمدرسه رفیعہ خانی بقصد آنکه بعد از اتمام وقف کند بر اهل دانش و یقین و طلبه فضل و کمال دین احیاء و انشاء فرموده بود و قبل از اکمال آن و جریان صیغه شرعیہ وقف بر آن دعوت رب عز اسمہ را بدار الخلد جنان اجابت کرده بقاء رب العالمین و مجاوره ملائکہ مقربین فائز گردید».

ب - ضمن شرح املاک مورد وقف باین عبارت است «منها مجموع زمین محل بناء محدث مدعو بقصریه با ابنیه محدوده کائنه در قرب بقعه محترمه امامزاده سید عبدالله علیه التحیه از توابع محلات «دارالملك شیراز» صانها الله عن الاعواز»

ج - باز ضمن شرح يك رقبه موقوفه باین عبارت «کل مزرعه مشهوره بکت اسپست باقنات منسوبه بآن و تمام بستان مشهور بطالب آباد کائنه در آن با ارض ابنیه و دهکده مجموعاً واقع در حومه «دارالملك شیراز»

و برای آنکه کیفیت فکر و سلیقه متولی و واقف این مدرسه را در آن عصر روشن سازیم و مؤید نظریه خود که شیراز مہیای پذیرفتن «دارالعلم» میشده است قرار دهیم بذکر قسمتی از شروط و قفنامه میپردازیم باین عبارت «و دومدرس عالم یکی در علوم عقلیه و یکی در علوم نقلیه تعیین شود» و پیدایش این نوع فکر در مردم نیکوکار و زمامداران شیراز همان اوایی است که در اصفهان شرط پذیرفتن طلاب را در یکی از مدارس قدیمه این قرار میدهد که هیچکس از کسانی که آشنای بحکمت و فلسفه هستند در این مدرسه پذیرفته

نشوند) بطوری که در نظر دارم مدرسه بی بی مریم بیگم در اصفهان باین شرط از طلاب پذیرائی مینموده است و ممکن است در اسم مدرسه اشتباه کرده باشم) و این خود سعه فکر مردم آن عصر شیراز را میرساند

این بود یکی از مهمترین دلیل ما مصرح بر اینکه تاسی سال قبل از سال صدور فرمان شاه عباس دوم دایم بر عنوان «دارالعلم» برای شیراز از طرف نزدیکترین افراد دربار سلطنت دارالملک گفته میشده است و هم از کیفیت وقف کیفیت توجه طلاب علوم عقلی و نقلی را بشیراز میرساند .

فصل سوم

تحقیق و بحث در تناسب عنوان دارالعلم برای شیراز

آنچه در دو فصل سابق گذشت در سال ۱۰۳۶ بموجب فرمان شاهنشاه ایران اولین بار شیراز بعنوان دارالعلم معنون شده و تا مختصری تناسب این عنوان در ضمن اثبات اینکه همین فرمان سابق الذکر منشأ این عنوان بوده است ذکر گردید اکنون سخن ماصر فادر این است که بچه مناسب (با تناسب تام) این عنوان برای شیراز انتخاب گردیده و آیا جز آنچه گفته شد جهات دیگری هم در انتخاب این عنوان موجود بوده است یا نه؟ اگر چه تاریخ آنرا محقق بدانیم در این موضوع احتمالات چندی داده شده که بعضی از آن در کتابهایی که مقتضی بوده آورده شده و بعضی از آن هم از طرف محققین مورد بحث قرار گرفته و ما همه را بیان نموده و نظریه خود را هم عرضه میداریم.

حدیث مشهور و متواتری است از پیغمبر بزرگوار ما مسلمین که
۱- حدیث
مأثور نبوی
 عبارات مختلفه و مفاداً متحده نقل گردیده و از این جهت تواتر معنوی (۱) آن مسلم است و آن حدیث اینست که پیغمبر فرمود:

(۱) خبر متواتر را علماء فن چنین تعریف نموده اند که عده زیاد و نفرات چندی روایت را نقل نموده اند که عادة محال باشد همه سازش بایکدیگر برای جعل آن و دروغ گفتن در آن موضوع نموده باشند و این نوع خبر مرجح قطع و یقین انسان میگردد، مثل اطلاع یافتن و یقین پیدا نمودن شخصی که پاریس را ندیده بر اینکه پاریسی موجود هست یا یقین پیدا کردن بقبر سرباز گمنام در پاریس از روی خبر آنانکه رفته اند و دیده اند برای کسی که نرفته و ندیده و این نوع خبر که آنرا متواتر میگویند بر دو قسم است یا خبر

« لو كان العلم في الثريا لناله رجال من فارس » یعنی اگر علم و دانش در آسمانها باشد مردانی از خاك فارس بر او چنگ زنند و او را بزمین آورند تا از او بهره مند گردند ؛ این حدیث عبارات دیگر همه قریب بهم نقل شده مانند « ولو كان العلم في الثريا يا: لو كان العلم في السماء » و در قسمت اخیر حدیث لناله رجال من اهل فارس يا: لتناله رجال من اهل فارس و شاید عبارات دیگر ولی همانطور که گفته شد همه بیک مضمون و مفاد است.

بعض از محققین تناسب عنوان « دارالعلم » را بشیراز مستند باین

۲- نظر اول حدیث دانسته اند و عبارت فارسنامه ابن بابی^(۱) در قسمتی که در تناسب این عنوان

درستایش فارس و فارسیان آورده استناد جسته اند و بر ما لازم است که بدو عبارت فارسنامه را که مورد استناد قرار گرفته نقل

کنیم تا طریق این تناسب را بنظر خوانندگان محترم برسانیم.

فارسنامه مزبور فصلی تحت عنوان (در صفت پارس و بعضی از احوال آن و مردم آن)

در مقدمه کتاب خود گشوده و منجمله چنین مینویسد « و همیشه مردم پارس را احرار الفارس

متواتر لفظی است و آن این که همه نقل کنندگان بیک لفظ بدون تغییر آنرا نقل نمایند

و یا تواتر معنوی است و آن این است که در لفظ حدیث از طرف روایت کنندگان اختلافی

مشاهده شود که تاثر در معنی نداشته باشد مانند روایت مورد بحث

(۱) نویسنده فارسنامه ابن البلیخی با سم و رسم معلوم نیست کیست فقط آنچه

که از او مشهور است همان ابن البلیخی است و تنها معرفی که از او شده است همان است که

نویسنده ضمن بیان سبب تألیف کتاب خود را باین عبارت معرفی نموده (بحکم آنک بنده

را تربیت پارس بوده است اگر چه بلخی نژاد است) و تاریخ تألیف آن بین سالهای ۵۰۰ تا

۵۱۰ در عصر ابوشجاع محمد بن ملک شاه است و گویا طبع های متعددی از آن شده است

و در دسترس نگارنده نسخه ایست که در سال ۱۳۵۳ قمری مطابق با ۱۳۱۳ خورشیدی در

مطبعه مهر طهران با اهتمام و سعی دانشمند محترم آقای سید جلال الدین طهرانی بامقدمه

مختصری از خود ایشان بطبع رسیده و پشت جلد نگاشته شده (از روی نسخه مصححه

کاسی لیست رانج و رینولد السن نیکلسون منطبعه در مطبعه دارالفنون کمبریج انگلستان)

نوشتندی یعنی آزادگان پارس و پیغمبر علیه السلام گفتست ان لله خيرتين من خلقه من العرب قریش ومن العجم فارس یعنی کی خدای را دو گروه گزیند از جمله خلق او از اعراب قریش و از عجم پارس و پارسیان را قریش العجم گویند یعنی در شرف ایشان همچنان است کی شرف قریش در میان عرب و علی بن الحسین را کرم الله وجهه کی معروف است بزین العابدین ابن الخیرتین گویند یعنی پسر دو گزیده بحکم آنکه پدرش حسین بن علی رضوان الله علیهما و مادرش شهر بانویه بنت یزدجرد الفارسی و فخر حسینیان بر حسینیان در این است کی جده ایشان شهر بانویه بوده است و کریم الطرفین اند» و پس از سطوری چند که بالغ بر یک صفحه بیش میشود مینویسد «و در ستایش پارسیان خبر مأثور از پیغمبر علیه السلام است «لو کان العلم معلقاً بالثریا لنالها رجال من فارس» یعنی اگر علم از ثریا آویخته بودی مردانی از پارس بیافتندی»

پس از بیان قسمتی از فارسنامه ابن البلخی که در مدح پارسیان است چنین استفاده شده که پیغمبر اکرم فارس را مورد توجه قرار داده و آنرا مدح فرموده و بمصداق این حدیث اخیر از مردم این سرزمین اند کسانی که میتوانند چنگ بآسمانها افکنده و اگر علمی در آنجا نهفته باشد بدست آورند و چون شیراز مرکز فارس است از این جهت او را دارالعلم و مرکز دانش خوانده اند

این نظریه هر چند بنظریه مرحوم محمد مؤمن شیرازی در کتاب دررالْحکَم که که بعداً عبارت آنرا نقل میکنیم تأیید میشود ولی بنظر خیلی بعید میرسد زیرا لازمه این نظر این است که از زمان انتشار این حدیث شیراز دارالعلم خوانده شود و حال آنکه مامی بینیم که تا مدتی شیراز دارالملک خوانده میشده است حتی تا حدود ده قرن بعد از بیان این حدیث از طرف پیغمبر اکرم، نویسندگان، شیراز را دارالملک میگفتند؛ پس نبایستی این حدیث سبب این عنوان و موجب تناسب آن باشد.

در هر حال چون مورد بحث کنونی ما این است که بجهت مناسبت شیراز دارالعلم نامیده شد و در این موضوع احتمالات چندی از طرف نویسندگان و دانشمندان داده شده است و هر کس نظری داشته نگارنده هم نظری پیدا کرده لازم است که بطور خلاصه آنها را

و بدون آنکه در اطراف آن اعمال نظری کنیم یا مورد نقد و انتقاد قرار دهیم بنظر خوانندگان عزیز برسانم.

و این نظریه موقعی که در بدو امر که بنده شروع به نگارش این مقالات نمودم یکی از دانشمندان را ملاقات کردم و نظریه خود را در پاسخ پرسش مدیر محترم گلستان و اقتراح این فکر بکر را بر ایشان عرضه داشتم هر چند ایشان در جناح حرکت بطهران بودند و بنده را درست توجهی نکردند و من هم فرمان مورد استناد را همراه نداشتم ولی بیان مزبور را ایشان فرمودند

دیگری از فضلاء معاصرین که مقام شامخی در علم و روحانیت را
۳- نظر دوم
 در تناسب
این عنوان
 حائز است بعد از تأیید نظریه این بنده در تعیین زمان عنوان دار العالم
 برای شیراز در تناسب این عنوان چنین بیان فرمود که چون فرزند
 مرحوم میرزا نظام الدین احمد متولی مدرسه منصوریه مرحوم میرزا سید علیخان کبیر که از
 مفاخر جامعه علم و ادب و روحانیت بوده وصیت دانش و فضلش در ایران کوشش و خواص میبود
 و نظر باینکه در مدینه طیبه مولدش بوده و از این جهت معروف بمدنی گردیده و انتساب بمدین
 نبی اکرم (ص) یافته لذا در مقدمه فرمان بفرزند متولی ایهاماً اشعاری نموده و مدینه علم
 را احمد (که پدر است) و باب آنرا (علی) که پسر است قرار داده است و این بنده با آنکه نظری
 به نقد و انتقاد آرائی که ذکر نموده ام و بابت بعداً بیان میکنم ندارم معذک ناگزیرم در این
 رأی اظهار رای کنم که هرگز نمیتوان بامراجعه بتاریخ چنین نظریه را پذیرفت زیرا سال
 صدور فرمان ۱۰۶۶ بوده و تاریخ تولد مرحوم سید کبیر میرزا سید علیخان ۱۰۵۲ بوده
 بنا بر این در سال صدور فرمان برای مرحوم میرزا نظام الدین احمد سن فرزند برونش
 میرزا سید علیخان ۱۴ بوده و این سن مقتضی آن شهرت به اندازه ای که از مدینه به ایران
 رسد و منظور نظر مصدر فرمان قرار گیرد نبوده و در تواریخ چنین سابقه نیست علاوه بر
 اینکه این ابهام بسیار بعید است و هرگز ذهن خواننده متوجه آن نمیشود که از حدیث
 انا مدینه العلم و علی بابها متولی مدرسه (مرحوم میرزا نظام الدین احمد) و فرزند او
 (مرحوم میرزا سید علیخان) در خاطر آید.

۴- نظر سوم مرحوم فرصت الدوله ضمن وصف شیراز در کتاب آثار عجم اشاره

در تناسب بمناسبت این عنوان برای این شهر نموده چنین میگوید:

این عنوان «مردمانش عیاش و صاحب ذوق، اکثر دارای فراست و اندیشه

غالب اهل صفت و هنر پیشه راغب بخواندن علوم از این است که این بلد را دارالعلم خوانند

ص ۴۲۷ چاپ اول مطبوعه مطبعه سپهر مطلع ناصری بمبئی»

و نیز در همین کتاب از کتاب دررالْحکَم تألیف حکیم محمد مؤمن شیرازی بیان

میکند که پس از توضیح مختصری از این کتاب مورد حاجت و استناد خود را نقل مینماید

و این همان عبارتی است که ما ضمن توضیح نظریه اول وعده بیان و نقل آن را دادیم

کتاب دزرالْحکَم رساله ایست که قسمتی از آن متضمن وصف شیراز و دعای بشاه

معاصر خود و ستایش دوفراستاد بزرگوار خود شاه محمد اصطهباناتی و شیخ علی بن محمد

ابن تمامی است این رساله که نویسنده آن ملتزم بوده که تمام کلمات آن از حروف بی نقطه

(معجمه) باشد نیز مواظ و اندر زهای بسیار و اوصاف ائمه اطهار را مشتمل است جزئی

از اجزاء کتاب لطائف الطوائف است

نویسنده این کتاب در عصر بسیار نزدیک با زمان شاه عباس دوم تولد یافته و نگارنده

چون در جای دیگر در این رساله نیازمند نقل کلام او هستم لذا در این قسمت از بیان خود

قسمتی از کلام او را که در وصف شیراز و تناسب عنوان دارالعلم برای شیراز است نقل نموده

از توضیح دیگری صرف نظر میکنیم.

۵- بیان صاحب وی میگوید: «هودار مدح رسول الله (ص) اهله لعلومهم وهو

کتاب محط رجال العلماء والحکماء یعنی (شیراز) خواندایست که مورد

دررالْحکَم مدح پیغمبر اکرم (ص) بواسطه دانش مردمانش قرار گرفته

و این شهر محل توجه دانشمندان و حکما است و این بیان اشاره بحديث مقدس نبوی

است که فرموده «لو کان العلم بالثریا لئاله رجال من فارس»

و چون نویسنده رساله نامبرده همانطور که گفتیم ملتزم باستعمال کلمات بدون

نقطه بوده از این جهت کلمه شیراز را بنام (دار) یعنی خانه خوانده است و جز این کلمه که شاید

مصطلح آن روز برای شهر بوده و اضافه بکلمه دیگر مانند (العلم والملك) میشده هر لفظ دیگری میآورده تا کزیر بوده که از حروف با نکته استعمال شود و همچنین از ذکر حدیث نبوی هم که مشتمل بر کلمات منقوطة بود خودداری کرده است و قبل از این جمله که ما اورا بیان کردیم جمله طفره آمیز دیگری آورده و از ذکر اسم شیراز که سه حرف آن (ش ی ز) دارای نقطه و باصطلاح از حروف معربه است فرار کرده و باین نحو اشاره نموده میگوید « دارالعلم له اسم معلوم وهو مولد المحرر رمأویه » یعنی دارالعلم از برای او اسم معروفی است و این سرزمین محل ولادت و زندگانی مؤلف است (و ما جای دیگری ناگزیریم باین عبارت استناد کنیم) و سپس مؤلف نتوانسته است از تراوش ذوق خود جلو گیری کند لذا شیراز به جمله دیگر مدح نموده و برای او نشانی آورده « وله کروم مدحها اهل العالم و اهله اکرم اهل و اعلم رهط » یعنی این شهر دارای تاکها و درختهای انگوری است که شهره جهان است و مردمش کریمترین مردم و قومش دانشمندترین اقوام جهان است.

در هر حال منظور این بنده از نقل این عبارت در این محل این بود که بنظر این نویسنده شیراز را به آن جهت دارالعلم خواندند که پیغمبر اکرم (ص) درباره او این بیان را فرمود و آن کلام مقدس خود را مورد افتخارش قرارداد.

و بایستی این شبهه را از خاطر عده بزدود که کلمه فارس در حدیث مقدس نبوی همین فارس فعلی است که شیراز مرکز آن است نه مقصود ایران است زیرا اگر مقصود ایران بود گفته میشد فرس

۶- فارس

و فرس

و این رسم مورخین عرب و متابعین آن است که ایران را فرس و فارس را همان فارس میگویند و مینوشتند،

اما تناسب این عنوان بنظر نگارنده این است که در این گونه موارد نمیتوان يك جهت یا دو جهت را وجه تناسب قرارداد بلکه

۷- نظر

نگارنده

بایستی بتدریج و بر حسب پیش آمدهای طبیعی و سیاسی جهانی جمع گردد تا محل استعداد و قابلیت پذیرفتن عنوان منظور بیابا اگر چه يك جهت از این جهات هم بتواند عنوانی را تحمیل کند.

در پیدایش عنوان «دارالعلم» هم برای شیراز جهات متعدده دست بدست یکدیگر داده و با هم توأم شده یعنی هر جهتی در عصر مناسب خود ایجاد گردیده و از سالیان دراز قبل از صدور فرمان جهتی بر حسب اوضاع طبیعی پیش آمده تا عصر شاه عباس دوم، این جهات همه تکمیل شده و بعبارت دیگری این مناسبات حد تکامل را پیموده و در عصر صدور فرمان شیراز از هر جهت استعداد پذیرفتن این عنوان را یافته و مسلماً متناسب تر از این زمان یافت نمیگردید و این جهات متعدده باین شرح است:

الف - حدیث نبوی مشهور (که چند بار آنرا ذکر نمودیم در باره
۸. جهات
 ده گانه
 فارس) از قدیم

ب - مصون گردیدن فارس از تعرض و حشیانه مغول

ج - استعداد طبیعی و هوش و قریحه ذاتی مردم شیراز.

د - توجه رجال علم و دانش و طلاب علوم از اطراف و اکناف حتی از اصفهان و

کاشان به این شهر

ه - تأسیس مدارس پی در پی و گرم شدن بازار بحث و تدریس و ادبیات و حکمت و فقه و اصول. و - شخصیت متوالی مدرسه منصوبیه حساباً و نسباً: ز - همت صاحبان ثروت بر ازدیاد موقوفات بمنظور پرورش دانش آموزان در مراکز و مؤسسات علمی و تأمین معاش معلمین و متعلمین. ج - توجه شاهان فارس و شاهنشاهان ایران به نشر فرهنگ و احترام کردن بدان شمنندان. ط - ورود بزرگترین فلاسفه عصر آخوند ملاصدری که هنوز از مفاخر عالم فلسفه و حکمت و نوابغ علمی عالم بشریت است بشیراز که این خود حاکی از انبساط و سعه نظر مردم آن زمان است و این خود مهمترین جهات است. ی - تضاد این همه جهات بایپیدایش سلطنت صفویه که از علمداران و مرجعین مذهب تشیع بوده اند؛ اینها همه جهاتی بودند که از سالیان دراز بلکه قرون متمادی بایکدیگر ارتباط یافته تا این تناسب را بموقع مقتضی پدیدار ساخته است و میتوان گفت که در حقیقت این جمله که جزء اخیر علت تامه است در اینجا صدق میکند یعنی مهمترین جهات ده گانه تشیع سلاطین صفویه بوده است.

توضیح این امر باختصار اینست که شاهان صفویه که هم طرز تربیت آنان و هم

سیاست وقت اقتضا میکرد که ایران را از نفوذ خلافت عثمانی نجات بخشند و سلطنت مستقله‌ای روی کار آورند تا توانستند در نشر این مذهب و برانداختن مذهب مخالف کوشیدند و این سیاست را در تمام شئون کشوری تعقیب نمودند.

مدارس شیراز و مراکز علمی این شهر بزودی بر محور علوم تشیع بگردش افتاد مدرسین، حکما و علماء اساس افادات خود را بر مسلک شیعی تطبیق نمودند معارف خانواده نبوت و فرزندان پیغمبر اسلام و ائمه هدی علیهم السلام مورد نقد و انتقاد و بحث و تحقیق قرار گرفت فقه و اصول و حکمت و کلام همه بر مذهب پیروان خلافت بلا فصل علی بن ابیطالب مبتنی گردیده و همه مرکز علم و دانش بصورت مکتبی از جعفر بن محمد (ع) که مؤسس اصول علمی این مذهب بوده است درآمد. در این موقع نویسنده دربار شاهنشاه بزرگ ایران شاه عباس دوم و بنا بر عایت میل و اراده شاهنشاه از این مناسبات استفاده کرده عنوان شیراز را از یک جمله که موجب باهات شیعیان است و از احادیث مسلم و گفتار بدون شک و ریب پیغمبر اسلام است و آن حدیث شریف «انما دینة العلم و علی بابها» است اقتباس نموده و باین عنوان شیراز را مرکز معارف تشیع ایران معرفی نموده است.

و چون هر شهری بمنزله خانه میباشد و شیراز آنروز مرکزیت معارف اسلامی و علوم محمدی را داشته و دخول هر شهری مستلزم عبور از در آن است پس عنوان دارالعلم کوئی خواسته چنین بگوید که ورود در این مرکز دانش محمدی محبت علی ع و قبول مذهب تشیع است.

و عبارت دیگر مسلم است که عنوان دارالعلم اقتباس از حدیث مسلم (انما دینة العلم و علی بابها) شده زیرا در مقدمه فرمان باین جمله تقریباً صراحت دارد یعنی این حدیث را شاهنشاه صفوی یا نویسنده دربارش در نظر گرفته و عنوان دارالعلمی را بشیراز داده است بنا بر این نمی توان شیراز را بمعنی ظاهر دارالعلم بدون اینکه تصور عنایتی و ارتباطی باین حدیث داشته باشد معنون دانست زیرا بایستی بین آنچه را که اقتباس شده و آنچه را که از او اقتباس گردیده و عبارت علمی بین مقتبس و مقتبس منه نحوه ارتباطی موجود باشد و چون در مقدمه فرمان جمله ای را که از او اقتباس عنوان دارالعلمی گردیده و (آن

حدیث همان مشهورانا مدینه‌العلم وعلی بابها است) ذکر کرده و آن را براعة الاستهلال عنوان مرقوم در متن فرمان قرار داده پس بایستی ارتباطی بین حدیث انا مدینه‌العلم وعلی بابها و دارالعلم شیراز موجود باشد و این ارتباط بهیچ نحو تمام نمی‌شود مگر گفته شود که شیرازمرکز علوم محمدی آن هم از طریق پیروی ازعلی بن ابیطالب «ع» بوده است و در تمام مدارس آن علومیه که از تشیع ناشی می‌شده مورد بحث قرار می‌گرفته و در حقیقت شیرازخانه از شهر علوم و معارف محمدی که علی دروازه آن شهر بوده است میباشد ازین جهت سزاوار است که آنرا دارالعلم خوانند^(۱)

(۱) نویسنده توانا و دانشمند، استاد محترم آقای استخر که دارای آثار قلمی بسیار از تالیف و ترجمه و مقالات باسبک و شیرینی خاصی میباشند و اکنون کرسی نمایندگی فارس را در مجلس شورای ملی شاغلند پیش از آنکه بطهران عزیمت نمایند رساله خود را بنظر محققان ایشان رسانیدم، در ذیل این صفحه در محل علامت در پیش نویس طبع شرحی بامداد سرخ مرقوم فرموده‌اند که عیناً آن را نقل نموده و سپس نظریه خود را عرضه میدارم:

« بزحمت زیاد باید تحمل اینهمه مناسبات دور و نزدیک را کرد تا بمقصود که دارالعلم بودن شیراز است رسید، بهتر این است که اصلاً عنوان مذهب را در دارالعلم بودن شیراز دخالت ندهیم والا بایستی بسیاری از مفاخر علمی شیراز را که از فرقه سنت و جماعت بوده‌اند دور بریزیم یا در دارالعلمی هم شکافی ایجاد کنیم.»

این بود نظریه استاد محترم که با سعه فکر و دقت علمی خاصی ابراز شده است، ولی با اذن فحوائی که در انتقادات علمی و ادبی و اظهار آن از ایشان دارم ناگزیرم توضیح دهم اصولاً همین طور است که فرموده‌اند عده زیادی از مفاخر علمی و علماء محقق بلکه پایه گذار و شالوده ریز قسمتی از علوم عربیه که از این شهر برخاسته‌اند دارای مذهب سنت بوده‌اند و تاریخ شاهد است که قبل از دوران سلطنت صفویه شیراز یکی از شهرهایی بوده است که اکثریت آنرا اهل سنت تشکیل میداده‌اند و همین دسته از علماء اکثر سنی

مذهب هم بوده اند که شیراز را معد و مهیای پذیرفتن دارالعلم نموده اند و گوش ثروتمندان را آشنای بعلم و دانش کرده اند که مدارس بسازند و مدرسی بر آن بگمارند ولی در زمان شاه عباس دوم که عنوان دارالعلمی بشیراز داده شده و یا تثبیت گردیده شیراز یک شهر شیعی مذهب بوده و استفاده بنده هم از فرمان منتسب باین شاه و از جمله های مصرحه یا موهمه این فرمان بوده است که یکی از آن جمله ها جمله ایست که چندین بار از فرمان مزبور استشهد بآن بسته ایم و آن این است که « به تعیین اعیان و نصب نصیب یافتگان راتبه علم بحسب ونسب از منتسبان دارالعلم انام دینه العلم و علی بابها » و علاوه در مقدمه فرمان که مینویسد « جهت انتشار علوم دین مبین و ازدیاد طلبه و متعلمین که بر حسب خبر حقیقت اثر نجن - العلماء و شیعتنا المتعلمون رشحات سحاب فضل طیبین و طاهرین علیهم صلوات الله الملك المبین » همه صراحت بر این دارد که منظور شاه عباس علوم منتسب بشیعی و طلاب مکتب اهل بیت بوده است و در مرتبه دیگر چون صدور این فرمان در مورد یکی از فرزندان این آب و خاک و منتسب بخانواده علوی بوده و آن سلسله جلیله سادات دشتکی که همه معروف به تشیع و علوم اهل بیت بوده اند بوده جای شك و شبهه بنظر نگارنده نمیگذارد که عنایت خاصی بمذهب تشیع بوده است. بنابراین بنده نخواسته ام که در تناسب دارالعلم برای شیراز با احتمالات بعیده متشبت شوم و بخوادم عنوان مذهب تشیع را داخل در این عنوان برای شیراز نمایم بلکه فرمان مزبور علوم مخصوصه بر محور تشیع را داخل در عنوان دارالعلم داده است. و این امر هم منافای با این نیست که بگوئیم از قرنهای پیش رجال علمی شیراز که اکثر دارای مذهب سنت و جماعت بوده اند از هر طبقه خواه طبقه علوم ادبی یا علوم فقه و یا تفسیر معاد و مقدمات صلاحیت این عنوان را برای شیراز بوجود خود فراهم آورده اند ولی وقتی این عنوان در مورد شیراز تحقق پیدا کرد که دیگر جز علوم تشیع و یا بر مینای علوم تشیع اگر چه مؤلفین آن از اهل سنت بوده اند در مدارس شیراز تدریس نمیشده و بطوریکه تاریخ حاکی است از زمان طلوع سلسله صفویه دیگر بیشتر شهرهای ایران شیعی مذهب بوده اند و رسماً سلطنت ایران بنام تشیع اعلام گردید و در زمان شاه

عباس دوم بطریق اولی، بنا بر این بنده نخواسته‌ام که پای مذهب را در کار بیاورم و بیشتر مفاخر این شهر را که دارای مذهب تسنن بوده‌اند و مؤلفات و افکار علمی آنان هنوز مورد استفاده اهل بحث و درس علوم اسلامی است از دایره خارج نمایم بلکه این فرمان شاه عباس است که مستند ما قرار گرفته و حکایت از این میکند که روی اصل کلی که این سلسله از سلاطین ایران در طریق سیاست کشورداری خود پیش گرفتند و هم از آن جهت که خود مرکز تصوف و ازمشایخ دسته از صوفیان بوده‌اند و علاوه بر این منتسب به خانواده علی بن ابیطالب (ع) میشدند مخصوصاً در زمان شاه عباس دوم که هشتمین پادشاه این سلسله بوده و از مدت ها پیش مذهب تشیع در ایران استقرار یافته بود عنایت بالخصوص باین پیدا کردند که علوم راجحه عصر را بر محور تشیع قرار دهند و یکی از افراد این سلسله برای یکی از متولیان و متصدیان یکی از مدارس و مراکز علمی شیراز که دارای حسب و نسب عالی بوده و منتسب به خانواده پیغمبر بوده و از نسل علی شمرده میشده مناسبتی بدست آورده و این عنوان را برای شیراز پذیرفته‌است این بود استفاده بنده از این فرمان بدون آنکه نگارنده خود نظری بالخصوص از جهت مذهب اعمال کرده باشد.

و چنانکه استاد محترم و معظم من آگاه بطرز فکر این بنده که از شاگردان ایشان بوده‌ام میباشند میدانند که بنده یکی از مهمترین اسباب انحطاط مسلمین اگر نگوییم تنها سبب آنرا همین اختلافات میدانم. آری تعصب‌های جاهلانه بوده‌است که اسلام را باین روز آورده است و علاوه بر این داخل نمودن پای مذهب در تحقیقات علمی یکی از علامت کوتاهی فکر و نارسایی برای تحقیق است و شاید شاه عباس دوم هم که این فرمان از ناحیه وی صادر گردیده نظری باین نداشته که مفاخر علمی اسلام را که از این شهر برخاسته‌اند و دارای مذهب سنت بوده‌اند خارج نماید بلکه اوضاع عصر و وضعیت متولی مدرسه مورد نظر حسباً و نسباً و جریان امور از سالیان قبل بر مذهب تشیع خواهی نخواهی بدون عنایت خاصی برای عدم توجه بعلماء سنت این عنوان را پیش آورده و شیراز را مناسب عنوان دارالعلمی دیده است و در هر صورت از توجه خاص استاد محترم خود باین رساله که همین هم از نشانه‌های بارزان است سپاسگزارم.

پس میتوان گفت که شیراز از آن جهت که مکتبی از مکاتب علوم اهل بیت گردیده از همان موقع عنوان دارالعلمی یافته است با ضافه اینکه مدرسه منصوریه و تولیت آن این تناسب و ارتباط را تحکیم و فرمان شاه عباس رسماً آنرا تثبیت کرده است. این نظریه و استنباط اگرچه مسبوق بسابقه نیست امیدوارم مورد تحقیق و مطالعه ارباب علم و دانش قرار گیرد.

سخن ما در بیان دارالعلم و تناسب وضع آن در اینجا بپایان رسید و اکنون لازم میدانیم که عطف توجهی باصل موضوع نهائیم.

۹- تجدید
نظر در فصول
سابقه
برشش یکی از دانشمندان که آیا وضع اینگونه عناوین دفعی و غیر مسبوق با استعمال است ما را و امیدارد که توضیحی در این مورد بدهیم که مبادا غفلت از بیان آن و پیدایش مدرکی غیر رسمی بر استعمال عنوان دارالعلم برای شیراز در قبل از تاریخ ۱۰۶۶ که تاریخ صدور فرمان شاه عباس دوم است از ارزش فرمان مزبور بکاهد و باز موضوع مبهم گردد.

وضع اینگونه عناوین هرگز نمیتواند دفعی و غیر مسبوق با استعمال باشد و الا بایستی اینگونه عناوین را عناوین وضعی دانست نه وصفی و حال آنکه ما در بدو رساله خود ضمن مقدمه آن گفتیم که اینگونه عناوین وصفی است یعنی بایستی بدو اوصافی که منشأ پیدایش یا انتزاع این عنوان است بتدریج یافت شود و تکمیل گردد تا کاملاً عنوان منطبق بر آن شود.

و عنوان دارالعلم برای شیراز هم آنگاه وضع و بعباره بهتر و جامعتری تثبیت گردید که جهات عدیده که تقریباً هر جهتی جزئی از علت استحقاق این عنوان برای شیراز بوده است دست بدست یکدیگر داده و وضعیت خاصی را برای شیراز ایجاد نموده و ما ضمن شرح جهات ده گانه در فصل سوم این موضوع را روشن ساختیم.

اگر ما بخواهیم بتحقیق در این مسئله بررسی کنیم وضع اینگونه عناوین مانند تغییر الفاظ خاصه از معنی لغوی خود بمعنی دیگری یا با اصطلاح دیگری میباشد که آنرا حقیقه ثانویه می گویند مثلاً همین کلمه رساله در لغت بمعنی فرستاده است ولی از معنی لغوی در اصطلاح اهل علم

تغییر پیدا کرده و مصطلح در کتاب کوچکی که محتوی بحث در مسئله مخصوصی است گردیده است و یا مثلاً کلمه بدیع بمعنی تازه است ولی در عرف و اصطلاح ادبا بمعنی علم خاصی است که مسائل مخصوصه‌ای را مطرح قرار می‌دهد و یا کلمه منطق بمعنی آلت نطق است ولی در اصطلاح اهل علم بعلم مخصوصی اطلاق میشود که دارای مسائل مخصوصه‌ایست

و این مسئله در فن خود مقرر است که هر گاه چنین لفظی را بخواهند از معنی لغوی خود بمعنی اصطلاحی دیگری تغییر دهند تا مدتی آن لفظ را در معنی اصطلاحی جدید بقرائن و امارات استعمال میکنند و آنقدر این استعمال تکرار میشود که دیگر احتیاج به قرینه نباشد مثلاً کلمه طیارات در لغت بمعنی بسیار پرواز کننده‌ها است و شامل دسته کلاغ و باز و امثال آن میشود چون در استعمال ثانوی بوسیله مخصوص اطلاق گردیده و این استعمال کثرت پیدا کرده دیگر اگر گفته شود دسته طیارات مقصود همه از آن ساخته شده مخصوص که فارسی آن هواپیما است در ذهن شنونده می‌آید.

عنوان دارالعلم هم برای شیراز ناشی از صفاتی است که بتدریج پیدا شده و شاید از آن موقعیکه مرحوم آخوند ملاصدری با آن افکار جدید فلسفی و عرفانی خود و سبکی که وی مبتکر آن بوده است و طالبان حقیقت را مفتون خود می‌ساخته بساط تدریس را در این شهر گسترانید و صیت شهرتش در اطراف و اکناف برخاست و دسته دسته برای استفاده از محضر این استاد بزرگوار که نابغه عصر خود بوده است بشیرازی آمدند عنوان دارالعلم برای شیراز در خاطر‌ها خطور کرده و شاید هم خصوصی استعمال میشده و مهیای این گردیده که در یک فرمان رسمی از طرف شاهنشاه ایران این عنوان رسماً برای شیراز تثبیت یا اظهار گردد و مسلم است که شاهنشاه ایران این عنوان را از آن جهت که موقعیت خاص شیراز را در عصر خود مشاهده کرده و تمایل مردم و استعداد طلاب و عشق و شوق آنان و گرمی بازار تدریس و تدریس را دیده بشیراز داده و گرنه هرگز نمیتوان تصور نمود که شاه عباس دوم خود موجود موقعیت مزبوره بوده و ما از آن جهت در مقدمه خود گفتیم که این عنوان عنوان وصفی شیراز است نه وضعی.

بنابر این چون گفتیم عنوان «دارالعلم» برای شیراز از قبیل تغییر حقیقت لغوی

باصطلاح دیگری است ممکن است از زمان پیدایش وضعیت علمی شیراز تا زمان شاه عباس دوم در افواه مردم دارالعلم بشیراز گفته شده باشد ولی فرمان شاه عباس این عنوان را تثبیت نمود و تقریباً حقیقت ثانوی پیدا کرده یعنی از معنی حقیقی خودش که بمعنی خانه دانش است بشیراز که شهری بوده که مرکزیت عام و دانش پیدا کرده بود اطلاق گردید و این بود منظور ما از آنچه درباره فرمان شاه عباس دوم گفته ایم .

و این امر هم مسلم و بدیهی است که تا حدود سال قبل از فرمان مزبور باستناد تواریخ و مستندات که شرح آنرا داده ایم جز دارالملک بر شیراز اطلاق نمیشده است و اگر گفته میشده اسب در نامه های خصوصی و مدارك مخصوصه بامر خاصی بوده است .

فصل چهارم

نظری ببعده از صدرر فرمان شاه عباس دوم

بنا بر آنچه را که قبلاً بیان کردیم و به ادعاء بنده در سال ۱۰۶۶ عنوان «دارالعلم» بشیراز داده شد بطوریکه معلوم میشود پس از صدور این فرمان این عنوان اشاعه یافت و رسماً شیوع این عنوان از مدارس و محافل علمی شروع گردید

نویسنده دیگر خود را بی نیاز میداند که در کتب مؤلفه بعد از سال ۱۰۶۶ بیش از حد مجال فحص نماید و از این جهت به چند مدرک تحقیقات خود را انحصار میدهد

۱- ذیل تاریخ ما همانطور که ضمن د و مین دلیل خود ذکر کردیم ذیل تاریخ عالم آرای عباسی عالم آرای عباسی که بوسیله آقای سهیلی بذکر حدیقه ششم و هفتم از روضه هشتم تاریخ خلد برین تکمیل گردیده و اکنون نسخه چاپ شده آن در دست است سلطنت شاه صفی (سام میرزا) را بپایان رسانیده ولی نویسنده کتاب خلد برین در تاریخ خود (یعنی در اصل کتاب خلد برین) حوادث تاریخی ایران را تا سال ۱۱۰۵ یعنی پایان سلطنت شاه سلیمان صفوی که سی و نه سال بعد از صدور فرمان مورد بحث است ذکر نموده بنابراین مؤلف این تاریخ تاسی و نه سال بعد از فرمان شاه عباس دوم در موضوع دارالعلم شیراز حیات داشته و وی در شرح انتقال آخوند ملاصدرای شیرازی را بشیراز و تدریس آنمرد بزرگ در مدرسه ساخته شده از طرف الله وردیخان شیراز را «دارالعلم» خوانده است (۱)

۱- عبارت کتاب ذیل تاریخ عالم آرای عباسی عیناً نقل میشود «ملاصدرای شیرازی در عصر خود عارج معارج^۱ علوم حقیقی و مجازی و صدرنشین مجالس دانش و بی نیازی بود در زیعان ایام جوانی و آغاز اهتزار بهارستان زندگانی هوای پریچهرگان حجال دانش

پس معلوم میشود بعد از آنکه در فرمان شاه عباس دوم شیراز دارالعلم خوانده شده است این عنوان کم کم مصطلح و معروف شده بطوری که سی و نه سال بعد هم شیراز را دارالعلم خواندند.

۲- کتاب دارالحکم مؤلف این کتاب بطوری که در آثار عجم عین عبارت او نقل شده^(۱) محمد مؤمن شیرازی در شرح حالات خود مینویسد که در سال ۱۰۷۴ تولد یافته بنابراین مدت هشت سال بعد از تاریخ صدور فرمان مورد بحث (۱۰۶۶) تولد یافته ولی درست نمیدانم که کتاب در دارالحکم خود را در چه سن و چه سال زندگی خود تألیف کرده و اگر فرض کنیم در سن چهل سالگی کتاب خود را نگاشته است مسلماً در چهل و هشت سال بعد از صدور فرمان مزبور عنوان دارالعلم برای شیراز باندازه‌ای شهرت یافته بود که توانسته است بدون اینکه اسم شیراز را برد و التزام خود باینکه رساله خود را از حروف بی نقطه تألیف و تکمیل بنماید اغماض نماید بلفظ «دارالعلم» به آن اشاره نموده است و نویسنده بطور یکه قبلاً اظهار نموده است که بار دیگر عبارت حکیم محمد مؤمن را ناگزیر است مورد استشهاد خود قرار دهد اینک در اینجا آن جمله مورد استناد را باضافه یکی دو جمله دیگر مورد استشهاد قرار میدهد.

و کمال خدمتش را بحال خود نگذاشته بسیعی و اهتمام تمام وجد و اجتهاد مالا کلام جویای حصول این مرام شد و سالها در دارالمؤمنین قم بر سجاده عبادت و وساده افادت متمکن بود تا در اکثر علوم عقلی و نقلی مدرس مدرسه امتیاز و صاحب تصانیف و تألیفات ممتاز گردید و در نشر آثار حکمای متألهین و جرح و تعدیل معضلات مسائل عقلی بذل جهد به تقدیم رسانید. در این فن یگانه روزگار خود شد و چون پرتوانوار اشتهاش بر درودیوار ساحت روزگارش تافته و در عهد خجسته و زمان فرخنده نواب کیتیستان فردوس مکان چون الله وردیخان امیرالامرای فارس در دارالعلم شیراز به احداث مدرسه عالی سرفراز شده بود بعد از عرض ابواب تدریس آن مدرسه را بر روی جناب افادت مآب گشود و از این راه خدمتش بوطن مألوف معاودت نمود مدرس آن مدرسه عالی بود تا بر آستان قدس انتقال نمود. ص ۲۹۹ چاپخانه اسلامیة تهران (۱) درص ۴۲۹ چاپ اول مطبع سپهر مطلع ناصری در معمووه بمبئی سال ۱۳۱۴ بنام مولانا محمد مؤمن شیرازی ابن الحاج ناصر الجزایری که از علماء شیعی است او را ذکر نموده است.

مرحوم محمد مؤمن در رساله در الرجال حکم چنین مینویسد (هو الله الاحد، ولد المحرر
 واسط اول المحرم عام (۱۰۷۴) ومولده دارالعلم) چنانکه در این دو جمله مشاهده می
 شود اولاً مؤلف سال ولادت خود را تعیین کرده (۸ سال بعد از صدور فرمان مورد بحث)
 و سپس لفظ دارالعلم را آورده و پس از آن اوصافی دیگر برای شیراز ذکر کرده و گفته
 است « ومحرس الکمال ومحل اهل المکارم ومحط اهل الحال » یعنی پاسبان کمال و
 جایگاه مردان بزرگوار و اقامتگاه مردم اهل حال و بعد از این اوصاف برای اینکه نقطه
 ابهامی باقی نگذارد آنطور که بایستی این شهر را معرفی کند تا اگر کسی از این عنوان
 برای شیراز آگاه نباشد او را بشناساند و ضمناً لفظ شیراز را هم که دارای سه حرف معربه
 (با نقطه) است نیاورد گفته است « دارالعلم له اسم معلوم وهو مولد المحرر ومأواه »
 و خود این جمله حکایت میکند که عنوان دارالعلم برای شیراز در آن عصر با آنکه زمان
 طولانی از فرمان شاه عباس دوم نگذشته بود شهرت یافته بود و در خطابه ها و کتب
 مربوطه استعمال میشده بطوریکه درباره او گفته است « له اسم معلوم » یعنی اسمش را
 همه میدانند ولی باز گویی از ذکر شیراز نمی تواند صرف نظر کند و در ذکر محامدش کوتاه
 آید از این جهت دوسه جمله دیگر در مدح هوای شیراز و ستایش از دو نفر استاد بزرگوار
 خود (شاه محمد اصطهباناتی و علی بن محمد تمامی) آورده و تجدید عنوان کرده میگوید
 « دارالعلم حرسه الله مصدر العلم الاصول وصاعد مساعد الوصول » دارالعلم (شیراز) که
 خدایش او را نگاه دارد محل پیدایش علم اصول و (در راه حق) آخرین مدارج
 وصول است،

پس بنا بر آنچه گفتیم در مدتی که کمتر از پنجاه سال است عنوان دارالعلم برای شیراز
 مصطلح و شایع گردیده بود و همین اندازه هم برای ما و استدلال ما کافی است

۳ - تاریخ گیتی گشا این تاریخ تألیف محمد صادق نامی که از خانواده های

برگزیده شیراز و متوطن اصفهان است می باشد این کتاب در حدود سال ۱۱۹۴ تا
 ۱۲۰۳ در حالات پادشاه عادل ایران کریمخان زند و خانواده زندیه نگاشته گردیده و در
 سال ۱۲۰۴ مؤلف این کتاب در حالیکه تألیفش ناتمام بوده بدرود زندگانی گفته است و این

سال مصادف با حکمرانی جعفر خان زند بوده است.

مورد استشهد از این کتاب این است که وی در کتاب خود در حدود هفتاد و اندی موضع نام شیراز را آورده که حدود شانزده محل آن بعنوان «دارالعلم» و در سه موضع آن بعنوان «دارالملک» و در سایر مواضع دیگر آنرا بدون عنوان ذکر نموده و این خود کافی است که شهرت شیراز را بعنوان دارالعلم برساند، هر چند گاه گاه بعبارت مصطلحه سابقه بر فرمان شاه عباس دوم شیراز را دارالملک خوانده است و عجب نیست که شاگردش میرزا عبدالکریم ابن علی رضا الشریف شیرازی که تاریخ کیتی گشای مزبور را خواسته است با تمام برساند و حالات خانواده زندیه را تا حکمرانی لطفعلیخان زند بیان نموده و آنرا ذیل تاریخ مزبور قرار داده هر کجا اسم شیراز را بعنوان ذکر نموده عنوان را «دارالملک» قرار داده و ظاهر علتش این بوده که در آن عصر شیراز باز مرکزیت حکومت کریمخان زند را پیدا کرده بود و تنها در خطبه کتاب شیراز را دارالعلم خوانده و در یک موضع عنوان تازه که سابقه نداشته بشیراز داده و آن عنوان «دارالفضل»^(۱) است و نگارنده عین عبارتش را در این مورد در اینجا نقل میکند:

«حسب الامر پدر والا کهرش از دارالفضل شیراز محرك لشکر ظفر تراز گردید»^(۲) و اینجانب این عنوان را برای شیراز بسیار کم دیده بودم بلکه فقط در یکجا مشاهده کرده بودم که بعداً ذکر میکنم در هر حال خوانندگان محترم میدانند که این قسمتی را که از طرز نگارش میرزا عبدالکریم صاحب او این ذیل تاریخ کیتی گشا نقل نمودم منافی با استدلال عنوان دارالعلم برای شیراز نیست زیرا منظور نگارنده از استدلالات خود این بوده که شیراز را از زمان شاه عباس دوم رسماً دارالعلم گفته اند و بعداً هم اشاعه پیدا کرده و این مدعا ملازم باین نیست که شیراز را «دارالملک» نگفته اند ولی میرزا محمد رضای

۱- و این خود مؤید این است که دارالملک از عنوان شیراز در آن تاریخ ساقط گردیده و دارالفضل هم که در معنی مساوق و هم معنی و مشترك معنوی با «دارالعلم» است شاید برای تفنن در عبارت آورده است.

۲- صفحه ۳۱۲ در بیان مامور شدن نواب جهانبانی بجانب بندر علویه

شیرازی که ذیل دوم را بر تاریخ مزبور نگاشته و از واسط حکمرانی لطفعلیخان زند را که میرزا عبدالکریم موفق بنوشتن آن نشده بود بنگارش در آورد و برای شیراز هیچ گونه عنوانی نه بعنوان «دارالملک» و نه عنوان «دارالعلم» نیاورده است،

نگارنده در اینجا بی تناسب نمیدانم که برای تنوع در کلام و تفریح خاطر خوانندگان عزیز بسیار مختصر از شخصیت علمی و ادبی نامی مؤلف تاریخ گیتی گشا سخنی برانیم

نامی محمد صادق نامی از سادات موسوی شیرازی الاصل و اصفهانی المسکن میبوده است که خانواده او در حدود یک قرن و نیم قبل از این زمان که ما از او سخن میرانیم بدستور پادشاهان صفویه باصفهان منتقل گردیدند و طبابت دربار را عهده دار بودند. این مرد که اکنون ما از او گفتگو میکنیم از جوانی بفن انشاء رغبت زیاد داشت و در این فن بکوشید تا منشی گری دربار کریمخان زند را بدست آورده و همراه او بشیراز آمد. وی در کتاب خسرو شیرینش که یکی از مجلدات پنجگانه داستان سرایی اوست با ستیاد نوشته متبع و محقق معاصر آقای سعید نفیسی دارای چهار هزار بیت است در موضوع مسافرتش بشیراز چنین گفته است :

مرا در موکب سالار کشور - خدیو ظلم سوز و عدل پرور - وکیل قائم آل محمد (ص)
که دوردولتش بادا مخلد - گذرافتادسوی ملک شیراز - چه شیراز آنکه بر جنت کندناز
پس بطوریکه از محتویات سطور بالا پیدا است وی مردی شاعر پیشه بوده است
والحق شعر را خوب سروده است مخصوصا هنرنمایی خود را در اوزان مثنوی برور داده و
گویند بیش از همه شاعران معاصر شعر سروده است.

کنجیه نامی که خود او را نامه نامی نام گذاشته است مشتمل بر پنج داستان
درج کهر - خسرو شیرین - وامق و عذراء - لیلی و مجنون - یوسف و زلیخا میباشد
وما نمونه دیگری از اشعار او را در اینجا می آوریم و شرح حال وی را که از بحث ما خارج بوده است خاتمه میدهیم.

غورش کرد دعوی خدائی

چه شیرین شهره شد در دلربائی

بلی خوبان خدای عاشقانند ولی رسم خداوندی ندانند^(۱)
 ۴ - قباله نکاحنامه خطی نوشته شده یکی از مدارکی که با عدم حاجت به آن بدستم در سال ۱۳۴۵ قمری - افتاد و مورد استناد نگارنده است قباله نکاحنامه ایست که خصوصیات آن ذیلا ذکر میشود و بر حسب قرائن موجوده نکاحنامه ازدواج مرحوم میرزا ابوالحسن خان مشیرالملک است.

خصوصیات این نکاحنامه لوله ایست بطول یکمتر و سه سانتیمتر. کاغذ آن خانبالغ و خط آن هر چند که نویسنده اش خود را معرفی نکرده ولی بواسطه آشنائی که بنظائر این خط دارم و اوزم مرحوم ملا علی عسکراسنجان می دانم (۲)

تاریخ تحریر این نکاحنامه ۱۲۴۵ است و طرز انشاء آن نسخ و بلسان عربیست ولی پیدا است که منشی آن فارسی زبان بوده است زیرا عبارات آن غالباً فاقد مزایای اهل لسان و نکات و دقایق و لطایف بیان عربی است. و در عین حال با اشعار نفیس و شیرین بسیاری که در ضمن آن استشهاد آورده و به مرقه چیز بدیعی بیرون آمده است و چون این قباله مسجل و ممهور نشده تصور میکنم که اصل نکاحنامه را نسخه فارسی آن قرار داده اند یا این نسخه پیش نویس آن بوده است

در قباله مذکوره زوج را ابوالحسنخان فرزند میرزا محمد علیخان و زوجه را خدیجه سلطان بیگم و مهر المسمی را یک هزار و پانصد تومان وجه نقد بطلای مسکوک

۱ - مقدمه دانشمند محترم آقای سعید نفیسی صفحات ح و خ نقل بمضمون بر تاریخ کیتی کشاچاپ شده در چاپخانه قبالتهران سال ۱۳۱۷ منقول از مجمع الفصحاء و آتشکده آذر ۲. مرحوم حاج محمد علی عسکراسنجان از نویسندگان شهر مخصوصاً در خط نسخ بوده است و نه تنها خودش در خطوط تعلیق و نسخ و ثلث هنر مندکم نظیر یابی نظیری بوده بلکه در خانواده او این هنر موروثی بوده و هنوز هم آثاری از او باقی است و مخصوصاً فرزند ارجمند ملا محمد شفیع متخلص بانکه که جمع بین شیوه پدر و میرزا احمد نیریزی خطاط معروف نموده و بعضی را عقیده است که وی از هر دو آنها گرم تر و شیرین تر نگاشته و در هر حال این پدر و پسر از مفاخر هنرمندان ایران و خطاطان بزرگ قرون اخیر اند و هر کس آشنا بخط این پدر و پسر باشد میداند که هر جا اثر خاصه آنان پدیدار گردد یکدینا زیبایی و جمال و تناسب و نظم آشکار میشود.

و يك بنده خواجه شده مقوم بهفتاد تومان و يك بنده سياه حبشی بقيمت ۳۰ تومان و چهار كنيز بقيمت يكصد تومان و پنج من ابريشم خالص و شش دانگه قريه آسمان گرد و مزرعه زنكنه (از مزارع آسمانگرد) و مزرعه معروفه باربایی و سهام مختصه از بساتين واقعه در خفر ذكر کرده است

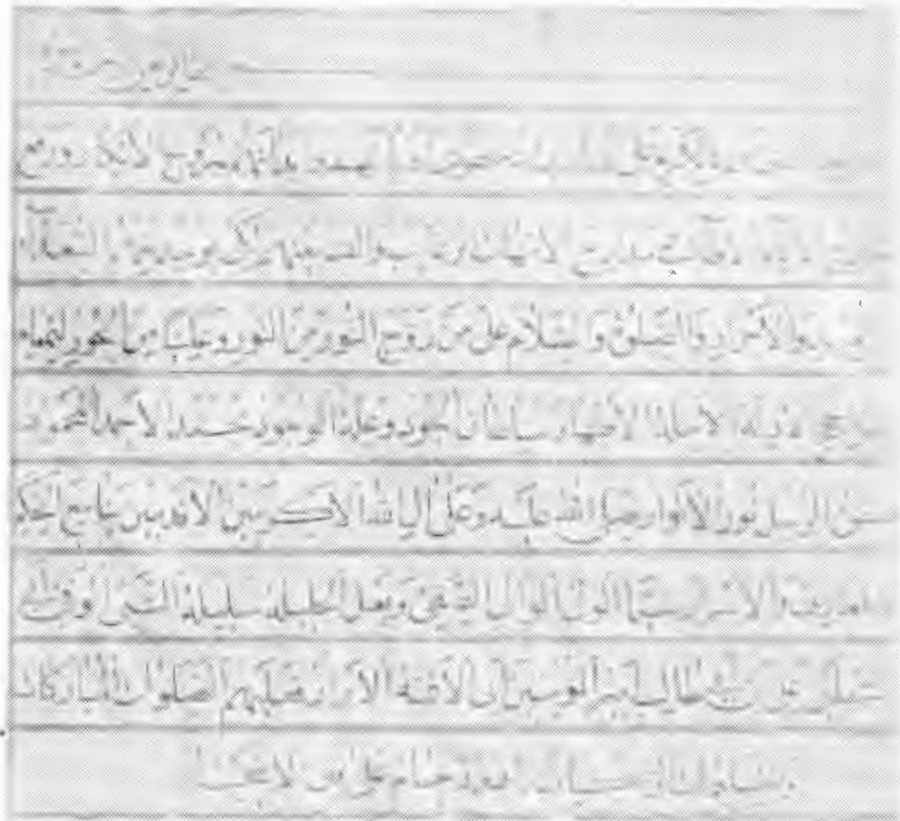
اما قرائن ارتباط اين نكاحنامه بازدواج مرحوم ميرزا ابوالحسن خان مشيرالملك با اينكه لقب مشيرالملكي را برای آن نياورده اين است اولاً در عنوانيكه برای پدر زوج ميرزا محمد عليخان آورده وی را وزير خوانده است باین عبارت **الى الوزير المكرم اولوالى المعظم مهبط انوار الجلى محبى رسوم نظام الملله مشيد شرع النبى محمد على** ثانياً وی را از خانواده هاى نبوى و از سادات معرفى نموده و باین عبارت **واققى اثر جده الشافع سليل المصطفين**

ثالثاً زوجه را بعنوانى بيان کرده است که از فرزندان شاه و از شاهزاده كان بسیار محترم بوده است و باین عبارت او را معرفى کرده است **فحظ الملكة المملكة المليكة وهى النجيبه الحسيه اللببيه الاديبه لجليله العقيله النبيلة الدرة الصفيه لجليله فى صدق السلطنة اعليه خديجه سلطان بيگم** رابعاً املاکى که جزء صداق قرار داده شده *

پس از ذکر اين مقدمات اينک توضيح داده ميشود در بين رجال فارس در حدود سال ۱۲۴۰ کسيکه مقام وزارت را داشته و نام او محمد على و فرزندش ابوالحسن وهم از سادات باشد جز ميرزا محمد على خان مشيرالملك نبوده و بطوريکه معلوم ميشود لقب مشيرالملكي را بعد از سال ۱۲۴۵ که تاريخ اين قباله مورد استناد است يافته و دختری را هم که برای فرزندش مرحوم ميرزا ابوالحسن خان مشيرالملك گرفته فرزند مرحوم حسينعلی ميرزا فرما تفرما بود علاوه بر اين در چند سال پيش که اين قباله نكاحيه مرامفتون زيبائى خط خود نمود و آنرا بدست آورد و بثمان بحسنی آنرا خريدارى نمودم باشنایان و مربوطين باين خانواده ارايه دادم و نظر بنده را تأييد نمودند اينک قباله مزبور را که در عکس بچهار قسمت تقسيم شده و اصل قباله يك قطعه است کليشه نموده ضميمه اين رساله مينمايد)

قباله نکاحنامه که احتمال میشود

مربوط به مرحوم مشیرالملک باشد



۱- میرزا ابوالحسن خان مشیرالملک وزیر فارس متولد سال ۱۲۲۶ متوفی بسال ۱۲۸۸ فرزند میرزا محمدعلی خان مشیرالملک متولد سال ۱۱۷۷ متوفی بسال ۱۲۶۲ فرزند میرزا ابراهیم متوفی از مردان خیرخواه و بانی ابنیه عالییه وقف بر مصارف عامه است و مسجد مشیرالملک در شیراز از بناهای نفیس او و جالب توجه انظار سیاحان است و کاروانسرای مشیری و بازار مشیری و پل محکم و تماشاهی نزدیک دالکی و حسینیه مشیری که فعلا دبیرستان سلطانی است همه از بناهای او است و املاک زیادی وقف بر نگاهداری ابنیه مزبور و مصارف عامه دارد و پدرش مرحوم میرزا محمدعلی خان از مردان هنرمند و مستوفیان عالم مقام و خطاطان معروف است

[illegible]

بنابر این قرائن میتوان قطع پیدا نمود که این قبالة مربوط با زواج مرحوم میرزا ابوالحسن مشیرالملک (۱۲۲۶ و متوفی ۱۰۳۳ فرزند مرحوم میرزا محمد علیخان مشیرالملک اول (متولد ۱۱۷۷ متوفی ۱۲۶۲ بود. است ۹

مورد اسناد بنده در این قبالة اینست که در عنوان شیراز جمع بین تمام عناوین شیراز نموده باین عبارت (و من اجمل اکمل اشمل ما انعم الله لوفور اللطف والاكرام والاعزاز علی اهل السلم والحلم ساکنی دارالملک دارالفضل دارالعلم شیراز وقوع و قیقه دقیقه منیعه)

شیراز را که محل وقوع عقد تعریف کرده است و عنوان دارالفضل ذکر کرده و این دومین مرتبه است که این عنوان را دیده ام یکی از آن در کتاب ذیل گیتی کشا که قبلاً ذکر آن گذشت و دیگر در این قبالة و هم چنین معلوم میشود که پس از آنکه شیراز بعنوان دارالعلم خوانده شد بود دارالفضل را هم که با دارالعلم تناسب دارد برای شیراز بیاوردند بنابر این دارالعلم از زمان شاه عباس دوم برای شیراز بمنزله علم خاص دوم و عنوان مخصوص آن گردیده بود. (۲)

۱- از آقای کرامت الله مشیری و بعض افراد این خانواده محترم نظر باتساع آنان بخانواده مرحوم مشیرالملک و اینکه اهل البیت میباشند تحقیق نموده ام نظر بنده را تأیید نموده اند و حتی قریه آسمان کرد و سایر رقباتی که جزء مهر المسمی زوجه مرحوم مشیرالملک بوده است ارتقاء بدختران مرحوم مشیرالملک از زوجه مزبوره منتقل گردیده بود و گویا مدتی هم در ملکیت آقای مشیری بوده است

۲- اخیراً یعنی پس از طبع فصل سوم این رساله از طرف دوست ادیب و دانشمند آقای عیسی مؤیدی رئیس محترم اوقاف فارس بنا بدخواست بنده دفتر ثبت املاک موقوفه فارس تحت نظرم گذاشته شد - دفتر مزبور که میتوان آنرا دفتر اسامی عده از نیکوکاران قدیم دانست که هر يك بفرخور همت و دارائی و عقیده خود ملکی یا املاکی را وقف مصارف عامه کرده بودند دفتر مزبور دفتر بسیار بدیعی است که سواد و قفنامه های از چند قرن باین طرف در آن ثبت شده است و مهری نیز برای آن تهیه شده این دفتر نا تمام است

و بیشتر از ۷۵ رو نوشت املاک موقوفه در آن ثبت نیست ولی در فهرست تا شماره ۱۱۰ ضبط شده است.

وقفنامه شماره ۲ ثبت شده از صفحه ۳ تا صفحه ۲۱ دفتر مزبور مربوط به رو نوشت وقفنامه اب خیرات و مدرسه اسمعیلی (که فعلاً اثری از آن نیست) است و اقف میر معین الدین محمد غیاثی است که در محل امضاء چنین ثبت شده العبد معین الدین محمد ابن غیاث الدین علی الغیاثی - تاریخ متن وقفنامه باین عبارت است (وكان ذلك في شهر ذي حجة الحرام حجة ثمان وخمسين بعد الالف من الهجرة النبوية المصطفوية عليه واله الف الف السلام والتحية) یعنی این امر در شهر ذی حجة الحرام سال ۱۰۵۸ هجری نبوی که برا و هزاران درود باد واقع گردیده است ولی تاریخی که در شرح حاشیه قبالة واقع است باین عبارت است (تاریخ شهر رمضان المبارك مطابق سنه تسع و خمسين فالف الهجرى) یعنی سال ۱۰۵۹ بنا براین وقوع این وقف ۸ تا ۷ سال قبل از صدور فرمان شاه عباس دوم است که عنوان دارالعلم را بشیرار رسماً شاهنشاه عصر داده است میباید. این وقفنامه مبنی بر پنج فصل است - فصل اول در بیان موقوفات - فصل دوم در ذکر محال موقوفه - فصل سوم در بیان امر تولیت - فصل چهارم در ذکر شروط خاصه هر يك از موقوفات - فصل پنجم در ذکر شروط عامه و مصارف محال موقوفه و هر فصلی مشتمل بر ابواب و موضوعاتی است (این وقفنامه از حیث توسعه دائره موقوفه و زیادى املاك موقوفه و مزایای موقوف علیه و شرایط آن باندازه مهم است که اگر روزی عین وقفنامه بدست آید سزاوار است آنرا کلیشه نموده ضمیمه این رساله شود) و چون شرح و تفصیل بیشتری در موضوع این وقفنامه خود رساله دیگری تشکیل میدهد از اینجهت باختصار میگوئیم در این وقفنامه چند موضوع ذکر شده است که مورد استناد و استشهاد و یا مزید بر اطلاع و علم بموضوع این رساله است^۱ - در این گفته خود که در آن عصر شیراز مرکز علم و دانش بوده و از اطراف و اکناف برای تحصیل رو بشیراز میآوردند و شیراز در افواه بدارالعلم تلقی میشده - باین جمله از موضوع دوم فصل اول این وقفنامه

استشهاد مینماید (ثانی آنکه در این معموره با کثرت مدارس و بقاع اخیر که محل سکون طلبه علوم و ارباب تحصیل کمال است - از بس هجوم طالبان و محصلان از اطراف و اکناف بجهت تحصیل استعداد و استکمال بیوتات و حجرات مدارس از عدد رؤس طلبه عظام ناقص کل و احد از مشارک در حجره دلتنک اعانت و رفاه این طبقه علیه را پیشنهاد خاطر فیض مظاهر ساخته همگی و تمامی خان مشهور به جاجی خدا داد واقعه در محله مدعوه بسر دزک از محلات دارالعلم مذکور از ذوی الایادی و الحقوق بهبایعه شرعیه مالک شده و تمام آن را خلع نموده بخوبتر صورتی و اندک فرصتی مدرسه مشتمله بر حجرات تحتانی و فوقانی و طاقات رفیعہ منیعہ و سایر مایحتاج الیه ساکنین و درودرگاه شمالی با تمام رسانید) ۴ در این موضوع که علوم آن روزو هم مدارس آن عصر همه مبنی بر مذهب خاصه تشیع بوده است - در چند جای این وقفنامه ضمن شروط و عنوان تصریح کرده و ما یکی از آن جمله ها را برای استشهاد میاوریم. در فصل چهارم - در ضمن شروط مدرسه اسمعیلی ۵ و اما شروط مدرسه رفیعہ که موسوم است با اسمعیلی و مشتمل است بر حجرات تحتانی و فوقانی داخله و شش حجره واقعات در خارج مدرسه که ابواب آنها از کریاس مدرسه مفتوح است و حجرات مذکورات بدستور مدرسه وقف است بر طلبه عظام آنکه چون وقف است بر معلمین و متعلمین که در آنجا اکتساب کمالات نمایند که متولی عالمی امامی اثنی عشری حاوی کمالات صوری و معنوی و حامی علوم عقلی و نقلی بجهت تد ریس مدرسه و ارشاد معلمین تعیین نماید و ایام تحصیل با فاده علوم دینیہ من علمی الاصول و الکلام و الفقه و التفسیر و الحدیث و ما يتعلق بهامن العلوم العربیہ اشتغال نماید و سی و سه نفر از معلمین و طالبین علوم دینیہ امامی المذهب غیر متظاهر الفسق متشبثین باذیال و لاء ائمه المعصومین متبرین از اعادی این دین غیر متهمین بخلاف مذهب تعیین نمایند که در مدرسه مذکوره ساکن باشند - ۳ - هم مورد استشهاد و هم مزید بر اطلاع است این است که در این قبالة در سه جا عنوان شیراز را دارالفضل و دوجا دارالعلوم در چند جا دارالملک نامبرده است اما دارالفضل الف در موضوع اول از فصل

اول- (اول آنکه در دارالفضل شیراز صانها الله عن الیاس والاعواز نهری سابقاً جاری بوده)
 ب- در یکی د و سطر بعد در محل قنات خیرات (در قرب موضع دینکان از محال
 قری الاعالی حومه دارالفضل شیراز که محل قنوات و انفجار عیون است)
 ج- در فصل سوم در موضوع فرض انقراض نسل و اقف (تولیت موقوفات مذکور متعلق
 و مرجوع است به فقیه عدل امامی اثنی عشری جامع شرائط حکم و فتوی ساکن دارالفضل
 شیراز) اما دارالعلم الف- در فصل اول در موضوع سرای حاجی خداداد که عبارت آن
 نقل شد ب- فصل دوم در محل قسمتی از موقوفات (از آن جمله آنچه واقع است در
 بلد ه حومه دارالعلم شیراز)- اما دارالملک چندین جا و در دو سه فصل آن ذکر شده
 است من جمله در فصل اول و در موضوع رباطی که واقف یا ساخته یا تعمیر نموده و آن ده رباط
 بوده است باین عبارت است (ثامن امارباط واقع در جویم حومه دارالملک شیراز و ناشر رباط واقع
 در محل مشهور بیچنا رراهدار حومه دارالملک شیراز)

بنا بر این در نزدیکی سال ۱۰۶۶ که فرمان شاه عباس دوم صادر گردیده شیراز
 در افواه و السنه و در مکاتیب خصوصی گاه بنام دارالعلم و گاه بنام دارالفضل و گاه بنام
 دارالملک خوانده میشده است- و فرمان شاه عباس دوم عنوان دارالعلم را برای شیراز
 تثبیت و در حقیقت اختیار و وضع نموده .

و این نکته را هم تذکر میدهد که در وقفنامه های دیگر که در دفتر مزبور
 ثبت است آنچه هم مربوط بسالهای پیش از این سال است که در وقفنامه مزبور ذکر شده
 شیراز بعنوان دارالملک و آنچه بعد از آن سال است بنام دارالعلم نگاشته شده است و چون
 ذکر و بیان آنها موجب اطنا ب است از آن صرف نظر میشود .

۵ - سکه دارالعلم مهمترین چیزی که مدرك رسمیت عنوان دارالعلم برای شیراز - و میتوان آن را از برجسته ترین آثار رسمیت این عنوان دانست سکه ای است که بعنوان دارالعلم زده شده است.

نزد نگارنده دو عدد سکه بعنوان مزبوره وجود است که چون وسائل کلیشه آن موجود نیست بشرح مختصری از خصوصیات آن اکتفاء مینماید این سکه با اندازه يك ده دیناری کنونی است ولی محیط دایره آن غیر منظم است يك طرف آن بالای يك خط زنجیری دایره ای مانند بموازات دایره محیط سکه که قسمت فوقانی آن دایره نقش نه بسته است با خط نسخ نگاشته شده است (ضرب دارالعلم شیراز) و طرف دیگر آن يك ترازو قرار داده شده که وسط د و کفه آن قدری منحرف و بسمت راست کلمه (عدل) نقش بسته و تاریخ سکه در صفحه که جمله (ضرب دارالعلم شیراز) نوشته شده است در زیر خط زنجیری ۱۲۶۸ نگاشته شده است و از تاریخ آن معلوم میشود این سکه در اوائل سلطنت ناصرالدین شاه پادشاه قاجار در شیراز زده شده است^۱

تذکر موضوعی سکه دیگری نزد این بنده موجود است که متعلق بزمان شاه خارج از مقصود شجاع است و این سکه یکطرف آن جمله (عدلیه شیراز) نگاشته شده با خط نسخ و طرف دیگر آن در وسط سکه با خط ثلث دایره مانند و پیچیده نگاشته شده است (السلطان المطاع شاه شجاع) و تا کنون نتوانسته ام منظور از این جمله (عدلیه شیراز) با آنکه تصور میرفت کلمه عدلیه از کلمات مستحدثه الاستعمال است چیست؟ و آیا این هم عنوانی بوده است یا نظر خاصی؟ و آیا منظور مؤسسه بوده مانند دارالقضاة که سکه را میزدند است یا آنکه اشاره بداد گستری شیراز بوده است؟

۱- این دو سکه از طرف دوست عزیز و ارجمندم آقای مجید شیرازی به نگارنده داده شده از ایشان سپاسگزاری میکنم

فصل پنجم

مطالب متفرقه مربوط بموضوع این رساله

اکنون که رساله ما پایان میپذیرد مطالب متفرقه برای عرضه به خوانندگان محترم مربوط و یا متناسب با رساله داشتیم که خواستیم آنرا بنام خاتمه کتاب قرار دهیم ولی چون ممکن بود چندان توجهی بعنوان خاتمه نشود فصل دیگری کشودیم تا بنظر خود مطالب ناگفتنی راجع بموضوع رساله و یا متناسب با آن باقی نگذاشته باشیم

۱ نام شیرازدر ما در مقدمه طبع این رساله بحث مختصری تحت عنوان شیراز شاهنامه فردوسی و تاریخ بنیاد آن نمودیم و از شاهنامه فردوسی دلیلی برسبقت شیراز بر زمان پیدایش و ظهور اسلام نیاوردیم با آنکه تا آنجا که تفحص شده است شاهنامه در دو تا از داستانهای خود مربوط بیکنفر در تاریخ ساسانیان در چند جا نام شیراز را میبرد و میرساند که شیراز شهری بوده است قدیمی و مردانی از آنجا برخواسته اند که در تاریخ ایران تأثیر داشته اند.

داستانی که فردوسی آنرا بنظم آورده و نام شیراز را در آن برده داستان سوفرای سپهبد ایران است و آن داستان این است که چون پیروز فرزند یزدگرد بیادشاهی رسید لشکری کرد آورد تا بجنک خوشنواز فرزند خاقان رود و ی چون شنید که پادشاه ایران با او سرجنک دارد از راه مکر و فریب برآمد و در جنگ پیروز شاه وعدہ از سرداران ایران را بچاهی که در میدان جنک تعبیه کرده بود افکند و باین ترتیب وی را کشت.

پیروز شاه هنگام عزیمت بجنک یکی از سرداران نامی خود را که سوفرای نام داشت و از اهل شیراز بوده بر فرزند خود بلاش و برای حفظ تاج و تخت او بگماشت

و سوفرای چون خبر کشته شدن پیروز شاه را شنید سخت بر آشفت و بخوشنواز ترك نامه نوشت و بجنگ او و خونخواهی پیروز شاه مهیا شد .

در اینجا اولین مرتبه ایست که در تاریخ ساسانیان برخورد بنام شیراز میکنیم
 بدانکه که پیروز شد سوی جنگ یکی پهلوان جست با رأی و سنگ
 که باشد نگهبان تخت و کلاه بلاش جوان را شود نیکخواه
 بدان کار شایسته شد سوفرای یکی مایه ور بود و پاکیزه رأی
 جهان دیده از شهر شیراز بود سپهد دل و گردن افزا بود

دیگر در داستان یادشاهی قباد که بعد از بلاش بسلطنت میرسد نام شیراز را در داستانی از اینا ت خود بیان میکند و آن داستان این است که قباد از سوفرای سردار بزرگ خود بدگمان میشود و سوفرای از پادشاه اجازه میخواهد که بوطن خود شیراز باز گردد و قباد در شیراز اقدام بکشتن سوفرای مینماید .

فردوسی علیه الرحمة در قسمت اجازه گرفتن سوفرای برای رفتن بشیراز چنین میگوید
 چنان بود تا بست و یکساله گشت بجایم اندرون باده چون لاله گشت
 بیا مد بر تا جوز سوفرای بدستوری باز گشتن بجای
 سپهد خود و لشکرش ساز کرد بزد کوس و آهنگ شیراز کرد
 همی رفت شادان سوی شهر خویش زهر کام برداشته بهر خویش
 همه پارس او را شده چون رهی همه بود جز تاج شاهنشاهی

و هم علت بدگمانی قباد را چنین میسراید

بر آن بدکه من شاه بنشاند م بشاهی بر او آفرین خواندم
 گراز من کسی زشت گوید بدوی و را سرد گوید براند ز روی
 چو آگاه آمد سوی کی قباد ز شیراز و از کار بیداد و داد
 همی گفت هر کس که جز نام شاه ندارد ز ایران نه گنج و سپاه
 نه فرمانش باشد بچیزی نه رأی جهان شد همه بنده سوفرای

قباد را از سوفرای میترسانند و چنین رأی میدهند که شاپور رازی را از ری

بطیسفون پایتخت ایران و مرکز قباد بخواند و او را بشیراز گسیل دارد که سوفرای را اسیر کند و بنزد شاه برد شاپور چون بر قباد وارد میشود و قباد بیم و ترس خود را از سوفرای بیان میکند شاپور چنین رأی میدهد که نامه سخت بسوفرای بنویسد و حامل آن نامه شاپور باشد که با لشکر زیادی بشیراز رود و بدو نامه شاه را باو بدهد و سپس او را در بند کند.

چو بر نامه بر مهر بنهاد شاه	بیاورد شاپور لشکر بر او
گزین کرد پس هر که بدنامدار	پراکند از لشکر شهر یار
خود و نامداران پر خاشخوی	سوی شهر شیراز بنهاد روی

شاپور چون بر سوفرای دست مییابد و او را اسیر میکند و بنزد قباد میبرد قباد دستور میدهد که آنچه کنج و دیگر چیزها در شیراز بوده همه را یکسر بطیسفون برد.

چو بشنید شاپور پایش بیست	بزد نای روین و خود بر نشست
بیاوردش از پارس سوی قباد	قباد از گذشته نکرد ایچ یاد
بفرمود کور را بزدان بر ند	بنزد يك ناهو شمندان برند
ز شیراز فرمود تا هر چه بود	زرنج و زکنج و زکشت و دورد
بیاورد یکسر سوی طیسفون	سپارد بگنجور او رهنمون

تا اینجا ما بهمت دوستان^۱ آنچه که در شاهنامه نام شیراز را یافته ایم درج نمودیم و اگر هم جای دیگر نام شیراز در شاهنامه برده شده برای ما همین مقدار کافی است و دو مطلب را بر ما روشن میسازد و هم مدعای ما را در مقدمه اثبات مینماید یکی آنکه شیراز پیش از ظهور اسلام بوده و دیگر آنکه شهری بوده از شهرهای ایران و اگر زمان حجاج شیراز بدست محمد ابن یوسف و یا قاسم ابن ابی عقیل باختلاف روایات ساخته شده است ممکن است در موقع جنگی که بین مسلمین و ایرانیها در شیراز واقع شده این شهر خراب شده باشد و بعد بدست یکی از آن دو نفر تجدید ساختمان شده باشد.

۱ - در چند سال پیش بنده نام شیراز را در شاهنامه دیده بودم ولی فراموش کرده

۲. ملك سلیمان چون ما عنا وین مشهور شیراز را بیان کردیم لازم است این
 یا مملکت سلیمان نکته را نیز متذکر شویم که در تواریخ گاه فارس و گاه شیراز
 را بنام ملك سلیمان یا مملکت سلیمان نام برده اند و نیز در اشعار شعراء نامی بفارس یا شیراز
 این تعبیر شده است مخصوصاً از زمان سلطنت سلغریان بیشتر این شهرت پیدا
 شده است.

در تاریخ و صاف^۱ هم بشیراز و هم بفارس این تعبیر را نموده است و حتی برای
 شیراز ملك سلیمان را علم خاص ذکر نموده باین عبارت (عرصه ممالك شیراز صانها الله
 بوائق الزمان و وقاها طوارق الحد ثان که زبده ممالك ایران زمین است بل مربع
 رباع ربع مسکون و ملك سلیمان علم خاص آن در سواف ایام و سواف اعوام در تصرف
 آل بویه بوده) ۲. جای دیگر ضمن تاریخ اتابکان فارس مینویسد (بیست و نه سال در سره
 مملکت سلیمان سکه و خطبه را بالقاب زاهره و اسماء فاخره مزین و معلی گردانید)
 ۳. و جمله دیگر که ظهور در تعبیر بفارس دارد مینویسد (در این مجلد شرح تجددات

بقیه پاورقی صفحه قبل

بودم و نمیدانستم ضمن چه حکایت و داستانی بود و چون دست بکار طبع این رساله گردیدم
 خودم شروع بتفحص از نام شیراز در شاهنامه شدم ولی بواسطه ضیق مجال پیدا نکردم
 تا بدوست ارجمند و ادیبم آقای اشرف دبیر انجمن ادب شیراز درخواست تفحص و همکاری
 با خود نمودم ایشان در انجمن ادب موضوع را مطرح قرارداد و بالاخره نام شیراز را
 پیدا کردند ولی بطور بسیار اجمال نشانی به بنده دادند و دیگر ضمن تجدید تفحص این نام را
 پیدا نمودم و عرضه بر خوانندگان محترم داشتم و بنده لازم میدانم از دبیر انجمن ادب
 فارس و اعضاء دانشمند آن سپاسگذاری نمایم.

۱. تاریخ و صاف تألیف فضل الله ابن عبدالله شیرازی معروف بوصاف حضرت درد ذکر
 حالات پادشاهان مغول نگاشته و خود با کتابش بدرگاه الجاتیو سلطان محمد خدا بنده
 متوفی سال ۷۱۶ راه یافت ۲ صفحه ۱۴۵ چاپ بمبئی سال ۱۲۶۹ خط آقا اولیا سمیع

امور ملک سلیمان از مبادی انتقال سلطنت بدو دمان کریم سلغری^۱ و در بسیار جای دیگر این نوع تعبیر نموده و رسانیده است که از پیشتر بشیر از یا فارس بملک سلیمان یا مملکت سلیمان تعبیر مینموده اند^(۲) و ما به نمونه از کیفیت تعبیر ملک سلیمان و مملکت سلیمان بشیر از و فارس از این کتاب اکتفاء مینمایم

و نیز در شیراز نامه زرکوب شیرازی مکرر باین تعبیر نظاماً و ثراً بر میخوریم من جمله در اشعاری که در وصف شیراز سروده میگوید:

در او یادگار بسی پادشاه است	برود خمه های بسی پادشاه است
کلاه جهانگیر و اقنوم داد	سریس سلیمان و تخت قباد ^(۳)

۱ - صفحه ۱۴۵ - ۲ - رجوع شود بصفحات ۲۳۷ و ۳۳۰ و ۳۸۶ و ۳۸۵ و ۶۲۴ از کتاب مزبور (مرحوم علامه قزوینی در سعدی نامه این صفحات را ذکر فرموده است)

۳ - اشعار در شیراز نامه در وصف شیراز این است:

زمینی است رو شسته چون لاجورد	هوایی است صافی دم ازدود و کرد
قدم بر قدم نقره افکنده فرش	منور چو کرسی مقدس چو عرش
همه باغ و راغش پر از بید و سرو	چمن زار رنگین چو پرنده و
مبارک زمینی فلک پر تو است	قدمگاه جمشید و کیخسرو است
در او یادگار بسی پادشاه است	سریس سلیمان و تخت قباد
دو جام است دروی یکی می فرای	یکی جام زر بن گیتی نمای
دو حاتم بمانده در او یادگار	یکی ملک بخش و یکی زینهار

سپس گوید (هوای هوس انگیزش مفرح جان هر علیل غلیل، خاک پاکش تریاق هر لدیغ (یعنی گزیده شده) شمائل شما لش مجرک سلسله آرزوی عاشقان نسما صباء صبوة آمیزش مروح دل غمگینان

مخضرة والغیث لیس بسا کب و مضیئة واللیل لیس بمقمر

(یعنی سرزمینش بدون باران سبز است و شبش بدون ماه روشن است) نقل از

شیراز نامه ابی العباس احمد ابن ابی الخیر زرکوب شیرازی متوفی در حدود سال

و شعراء بزرگ ما مانند شیخ العرفاء سعدی شیرازی و سید المجدوبین
خواجه حافظ شیرازی در اشعار خود فارس و یا شیراز را باین عبارت نام برده اند چنانکه
سعدی در چکامه شیوای خود که شیراز را وصف میکنند چنین میگوید :

خوشا سپیده دمی باشد آنکه بینم باز رسیده بر سر الله اکبر شیراز
نه لایق ظاماً تست با الله این اقلیم که تختگاه سلیمان بداست و حضرت راز^(۱)
حافظ هم در شکوای ازدوری وطن و بهوای تزهنگاه شیراز هنگامی که در یزد
بوه غزلی سروده و شیراز را ملک سلیمان خوانده و گفته :

دلم از وحشت زندان سکندر بگرفت رخت بر بندم وزی ملک سلیمان بروم^(۲)
و از همین جهت سلغریان^(۳) معروف بوارث ملک سلیمان گردیدند

۱ - استفاده از مقاله مرحوم علامه قزوینی در سعدی نامه صفحه ۷۸۹

۲ - تمام غزل این است :

خرم آن روز کزین منزل ویران بروم	راحت جان طلبم در پی جانان بروم
چون صبا با تن بیمار و دل بی طاقت	بهو اداری آن سرو خرامان بروم
گرچه دانم که بجائی نبرد راه غریب	من بیوی خوش آن زلف پریشان بروم
بهو اداری او ذره صفت رقص کنان	با دل زخم کش و دیده گریان بروم
دلم از وحشت زندان سکندر بگرفت	رخت بر بندم و زی ملک سلیمان بروم
نذر کردم گرا ز این غم بدر آیم روزی	تا در میکده شادان و غزاخوان بروم
نازکان را چو غم حال گرفتاران نیست	سار با نا مددی تا خوش و آسان بروم
ورچو حافظ نبرم ره زیبا بان بیرون	همره کو کبه آصف دوران بروم

۳ - انا بکان فارس را نظر با ینکه سر سلسله آنان سلغریان نام داشته که بنیان
حکومت خود را در شیراز گذاشته سلغریان میگویند سلغر که در دربار سلجوقیان سمت
حجاب و پرده داری داشته بر شیراز مستولی گشته و سیزده سال در شیراز بعدل و داد
و تعمیر و آبادانی اشتغال داشت و سال ۵۵۷ بدرود حیات گفت پس از او زندگی ابن مودود
و پس از او ملک ابن زندگی و بعد از وی طغرل ابن سلغر و بدر گذشت وی سعد ابن زندگی

سعد در سال ۶۲۲ بدرود حیات گفت و ابوبکر ابن سعد ابن زنگی ممدوح شیخ اجل سعدی بجای او نشست و این پادشاه با آنکه اسلافش مرد می خیر خواه و با عدل و داد بودند گوی اشتها رو افتخار از آنان ربود ولی يك کار بد در دوران سلطنت خویش نمود و آن این بود که دانشمند و ادیبی مانند عمید الدین ابونصر اسعد افزری وزیر پدر خود را بزندان افکند و این شاعر بزرگ و خونین جگر قصیده معروف خود را در زندان گفت و در سال ۶۲۴ در زندان جان بداد و گویند بر درو دیوار زندان خود که در قلعه اشکنوان نزدیکی استخر است قصیده را نگاشت و مطلع قصیده شکوائیه آن که بسیار رقت انگیز است اینست :

من یبلغن حمامات بیطحاء ممتعات بسلسال و خضراء

ابوبکر مذکور از طرف اکتای قاآن بلقب (قتلغ خانی) ملقب گردید و این پادشاه بلکه غالب افراد این سلسله بواسطه کیاست خود فارس را از دستبرد قتنه شوم مغول نگاهداشتند و آن را پناگاه دانشمندان فراری ایران قرار دادند و از این راه خدمتی شایان بادییات و علوم ایران نمودند ابوبکر در سال ۶۵۸ بدرود حیات گفت و بعد از او محمد ابن ابوبکر که طفلی صغیر بود بیادشاهی برداشته شد و طولی نکشید که وی در اثر حادثه جهان را پشت سر گذاشت و پس از او محمد شاه ابن سعد ابن زنگی و پس از وی سلجوق شاه ابن سلغرشاه و بعد از وی ابش خاتون دختر سعد ابن زنگی از طرف هلاکوخان حکومت فارس را در دست گرفت و او نیز در سال ۶۸۶ بدرود حیات گفت و زندگانی سلطنت این خانواده بختام عمر این بانو خاتمه یافت و روپهم این سلسله که در طول یکقرن و نیم در فارس سلطنت داشتند موجب عمران و آبادی فارس بودند و چون فارس مشهور بملك سلیمان یا مملکت سلیمان میبود این سلسله این شهرت را وسیله استفاده معنوی خود قرار داده و از این جهت نیز مشهور بوراث ملك سلیمان یا مملکت سلیمان گردیدند چنانکه شیخ سعدی علیه الرحمه در مدح محمد ابن سعد ابن ابوبکر گوید

خداوند فرمان ملك سلیمان شهنشاه عادل اتا بك محمد

۳- آیات نازله
قرآن را جمع
بقارس بعقیده
مفسرین

بی تناسب نیست که موضوع دیگری را هم از شیراز نامه نقل بمضمون
نمائیم و آن عبارت از نزول آیات قرآنی درباره فارس و مردم فارس است
و در شیراز نامه مزبوروی چنین گوید باستثناء این آیه در سه موضع
آیات قرآنی درباره مردم فارس بنظر بعضی از مفسرین نازل گردیده

اول قوله تعالى بعثنا عليكم عباداً لنا اولی باس شدید سوره ۱۷ بنی اسرائیل آیه ۵ (یعنی
فرستادیم ما بسوی ایشان بندگانمانی از خودمان که دارای نیروی سهمگین میباشند)
و سپس در ذیل این آیه مینویسد (چون یهود دست تعدی بر خلق دراز کردند و زکریا
پیغمبر و یحیی معصوم را بقتل آوردند حق تعالی بگودرز اشغانی که از ابناء فارس بود
الهام فرمود و لشکر گران از فارس برگرفت و انتقام از یهود بخواست) و در
تفاسیر مختلفه که شرح آن اطناب در کلام است مانند تفسیر مجمع البیان و ابی الفتوح
رازی و بیضاوی بدون آنکه نامی از گودرز آورده شود با احتمال در روایاتی این مطلب
را تأیید میکنند که مراد از (عباداً لنا اولی باس شدید) مردم فارسند (رجوع شود به

و هم کمال الدین اسمعیل در مدح سعد زنگی گوید :

مملکت را ز نوی داده شکوهی دیگر شاه جمشید صفت خسرو افریدون فر
وارث تخت سلیمان ملک حیدر دل که بگسترده در آفاق جهان عدل عمر
در تفاسیر مختلفه در ضمن تفسیر این آیه تصریح باین شده که پایگاه سلیمان
گاه اصطخر بوده و منظور از (غدوها شهر) این شهر بوده است و در تفسیر مجمع البیان
بروایت حسن چنین است (که سلیمان اول روز را در دمشق میبود و بیشتر از زوال خورشید
یعنی پیش از ظهر در اصطخر بوده است ، جزء ۷ مجلد چهار چاپ شده در مطبعة العرفان
سوریا صفحه ۳۸۲) در تفسیر ابوالفتوح رازی ضمن تفسیر همین آیه نقل میکند از وهب ابن
منبه (که در بعض کتابها خوانده ام که در ناحیه دجله نوشته بر روی سنگی دیده اند که
بعضی از اصحاب سلیمان نوشته بودند که ما بامداد از اصطخر حرکت کردیم و اکنون در اینجا
قیلوله میکنیم (یعنی پیش از ظهر) و شب را بشام بر میگرددیم ، جلد هشتم صفحه ۲۰۴
چاپ تهران مطبعه علمی)

دوم، ستدعون الی قوم اولی بأس شدید تقا تلونهم اویسلمون (سوره ۴۸ الفتح آیه ۱۶) یعنی بزودی خواهند میشوید بسوی قومی که دارای نیروی سهمگینی هستند که مقاتله کنند به آنها یا آنها تسلیم شوند (در شیراز نامه میگوید (جمعی از مفسران گفته اند که این آیه هم نیز اشارت بایبناء فارس است) بعضی از تفاسیر نامبرده بالا نیز روایاتی تصریح باین موضوع نموده اند (رجوع شود بتفاسیر مزبوره)

سوم، وان تتولوا یستبدل قوماً غیرکم (یعنی اگر پشت گردانید بازاء شما قوم دیگری آورده میشوند سوره ۴۸ محمد آیه ۴۰) در شیراز نامه چنین است (نزد طایفه از اهل تحقیق در این آیه هم نیز اشارت بفارسیان کرده اند)

و سپس این دو حدیث را از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل مینماید اول: لو کان الدین علی الثریا لنا وله رجال من فارس و این حدیث شاید از همان مبنای حدیث لو کان العلم فی الثریا باشد و معنی آن این است که اگر دین بر ثریا قرار گرفته باشد مردانی از اهل فارس به آن جنگ زنند و آن را باختیار خود آورند

دوم السلطان منی لا یخلوا الایمان من الدنیا حتی یبقی من آل سلمان احد (یعنی سلمان از من است جهان از ایمان نهی نمیشود تا فرزندی از آل سلمان یعنی ایبناء وطن او در جهان باقی است)

و این هر سه آیه که در تفاسیر مجمع البیان، ابوالفتوح رازی، و بیضاوی و سایر تفاسیر بهمین نحو ذکر گردیده، مخصوصاً در تفسیر آیه سوم مجمع البیان و بیضاوی مینگارند که از پیغمبر (ص) پرسیدند مقصود از این قوم کیست؟ پیغمبر بسلامان که پهلوی نشسته بود اشاره نمود و دست بر ران وی زد و گفت این مرد و قومش وعین عبارت این است (ف ضرب یده علی فخذ سلمان فقال هذا وقومه) و مجمع البیان سپس این حدیث را علاوه میکند که پیغمبر فرمود (والذی نفسی بیده لو کان الایمان منوطاً بالثریا لتناوله رجال من فارس)

نگارنده ضمن مقالات خود وعده داد که عناوین شهرستانهای

ایران قدیم و بلاد اسلامی را که رابطه فرهنگی و ارتباط ادبی با

سیاسی با ایران داشته اند تا آنجا که طی مطالعات خود بدست آورده

ذکر نماید اینک موقع آن فرارسیده که وعده خود را انجام دهد لذا بطریق حروف تهجی

اسامی شهرستانها را با عناوین آنها بیان مینماید

- | | |
|--------------|--|
| ۱ - ابرقو | دارالسعاده |
| ۲ - اردبیل | دارالارشاد |
| ۳ - ارومی | دارالنشاط (۱) |
| ۴ - استرآباد | دارالمؤمنین - دارالفتح |
| ۵ - اصفهان | دارالسلطنه |
| ۶ - بخارا | دارالکتب |
| ۷ - بغداد | دارالخلافه ، دارالملک ، دارالسلام |
| ۸ - بلخ | قبة الاسلام |
| ۹ - تبریز | دارالسلطنه |
| ۱۰ - خوی | دارالصفاء (۲) |
| ۱۱ - رشت | دارالمرز |
| ۱۲ - ری | اشرف البلاد (۳) |
| ۱۳ - زنجان | دارالسعاده |
| ۱۴ - شوشتر | دارالمؤمنین |
| ۱۵ - شیراز | مملکت سلیمان، ملک سلیمان، دارالملک، دارالعلم، دارالفضل |
| ۱۶ - طهران | دارالملک قصبة الرجال (۴) دارالخلافه، دارالسلطنه |
| ۱۷ - قزوین | دارالسلطنه، دارالسنه |

۱ و ۲ و ۳ و ۴ باستاناد مجله محیط شماره ۳ ابان ۱۳۲۱ بمديریت آقای سید

محمد محیط طباطبائی

- ۱۸ - قم دارالایمان
 ۱۹ - کاشان دارالمؤمنین
 ۲۰ - کرمان دارالامان
 ۲۱ - کرمانشاه دارالدوله (۱)
 ۲۲ - کیلان دارالملک
 ۲۳ - مازندران دارالمرز
 ۲۴ - هرات دارالسلطنه
 ۲۵ - همدان دارالسرور
 ۲۶ - یزد دارالعباد
 ۲۷ - سمنان دارالوزاره

این است عناوین شهرستانها تا آنجا که بنظر اینجانب باستناد مستندات عدیده رسیده است و باید این نکته را متوجه بود که در موردی که آن را اشرف البلاد خوانده اند این کلمه بشرحی که ما داده ایم عنوان وصفی برای طهران است و عنوان اشرف البلاد که بشهر مازندران داده شده عنوان وضعی است (مراجعه شود بمقدمه رساله).

شیراز - صدرالدین محلاتی

تیرماه ۱۳۳۳

پایان

مدارك ومستندات این رساله

ویا کتابی که در این رساله در آن اسم برده شده است

- ۱- فارسنامه ناصری تألیف مرحوم حاج میرزا حسن حسینی فسامی شیرازی
- ۲- « ابن بلخی « ابن بلخی
- ۳- شیرازنامه زرکوب « ابوالعباس احمد بن ابی الخیر شیرازی
- ۴- عالم آرای عباسی « اسکندر بیگ ترکه‌مان
- ۵- ذیل عالم آرای عباسی اسکندر بیگ ترکه‌مان مشهور بمنشی و محمد یوسف مؤرخ
- ۶- حبیب السیر « غیاث الدین بن همام الدین الحسینی معروف بخواندمیر
- ۷- رجال حبیب السیر « عبدالحسین نوائی
- ۸- روضة الصفا « میرخواند ملقب به برهان الدین
- ۹- مجمل التواریخ « ابوالحسن امین گلستانه
- ۱۰- آثار عجم « مرحوم فرصت الدوله شیرازی
- ۱۱- روضات الجنات « ملامحمد باقر خوانساری
- ۱۲- تاریخ وصاف « وصاف
- ۱۳- ذیل تاریخ جامع التواریخ رشیدی تألیف حافظ ابرو
- ۱۴- لب التواریخ قزوینی « قزوینی
- ۱۵- تاریخی کیتی کشا (تاریخ زندیه) « محمد صادق نامی
- ۱۶- تاریخ طبری « ابوجعفر محمد بن جریر طبری
- ۱۷- دائرة المعارف محمد فرید وجدی « محمد فرید وجدی
- ۱۸- روزنامه میرزا محمد کلانتر « ناشر آقای عباس اقبال آشتیانی
- ۱۹- عقدنامه مرحوم مشیرالملک
- ۲۰- مجله محیط « آقای محیط طباطبائی
- ۲۱- شاهنامه فردوسی « ابوالقاسم فردوسی

مدارک و مستندات این رساله.....

- ۲۲- مرآت البلدان تألیف اعتماد السلطنه
 ۲۳- نزهت القلوب « حمدالله مستوفی
 ۲۴- تفسیر مجمع البیان « طبرسی
 ۲۵- تفسیر ابوالفتوح رازی « رازی
 ۲۶- تفسیر بیضاوی « ناصرالدین ابوسعید عبدالله القاضی البیضاوی
 ۲۷- دستورالوزراء « غیاث الدین خواند امیر
 ۲۸- مجمل التواریخ والقصص با مقدمه علامه قزوینی و تصحیح ملک الشعراء و چند جلد
 کتاب دیگر که در رساله نام آنان برده شده است

فهرست مطالب و موضوعات زند رجہ در متن و پاورقی

موضوع	صفحه
مقدمه بر طبع رساله	۶۷
مقدمه اول بر رساله	
شیراز و تاریخ بنیاد آن	۶۹
خلافت عبدالملك ابن مروان	۶۹ پاورقی
ساختمان شیراز بعقیده بعضی نویسندگان	۷۰ «
پرسش و پاسخ دُرُوز نامه	۷۳
مقدمه مطلب	
القاب و عناوین وضعی و وصفی	۷۷
کیفیت وضع و یا استعمال عناوین	۷۸
فصل اول	
۱- عنوان دارالعلم برای شیراز	۷۹
ساختمان شهر اشرف	۷۹ پاورقی
۲- چرا شیراز را دارالملك میگفته اند	۸۰
مختصر تاریخ سلسله آق قویونلو و قراقویونلو	۸۱ پاورقی
۳- سواد فرمان سلطان یعقوب بهادر سورو	۸۴
فارس و تقسیمات آن	۸۴ پاورقی
تاریخ زندگانی بعضی از نویسندگان قرن ۱۰ و ۱۱	۸۷ پاورقی
سلسله صفویه	۸۷ «
۴- فرمان شاه عباس دوم صفوی بعنوان دارالعلم	۸۹
نتیجه این فصل	۹۱
فصل دوم - در اوضاع و خصوصیات کشور بین قرن نهم و یازدهم	
۱- وضعیت سیاسی کشور بطوریکه تاریخ حکایت میکند	۹۲
۲- پیدایش سلطنت صفویه - کیفیت پیدایش مقدمات	
سلاطین صفویه و سر چشمه آن	۹۳ متن و پاورقی

صفحه	موضوع
۹۵	۳- نویسندگان و مورخین دو قرن
۹۷	۴- نظری بطرز نگارش مورخین - اولین دلیل
۹۸	۵- عناوین برای شهرها است نه ایالات
۹۹	۶- قسمت اول عبارت ذیل تاریخ عالم آرا تعبیر بدارالملک
۹۹	۷- قسمت دوم عبارت ذیل تاریخ عالم آرا تعبیر بدارالعلم
۱۰۰ پاورقی	شرح حال آخوند ملاصدرا
۱۰۳	۸- تناسب عناوین بامقتضیات زمان یا دومین دلیل ما
۱۰۴	۹- تغییر و تبدیل عنوان دارالملکی بدارالعلمی بواسطه مقتضیات زمان
۱۰۶	۱۰- مدارس ساخته شد: در نیمه اول قرن یازدهم
۱۰۷	۱۱- نظری بمفاد فرمان شاه عباس دوم یا سومین دلیل
۱۰۸	۱۲- تناسب در عبارات فرمان دوم
۱۱۰	۱۳- تکرار خلاصه سومین دلیل
۱۱۱	۱۴- نتیجه این فصل
۱۱۲	۱۵- دلائل و مستند تازه که هنگام طبع رساله بدست آمده
۱۱۲ پاورقی	شرح مختصری از وقفنامه مدرسه خان
۱۱۳ پاورقی	تاریخ زندگانی الله وردیخان و امامقلیخان باختصار
فصل سوم - تحقیق و بحث در تناسب عنوان دارالعلم برای شیراز	
۱۱۴	۱- حدیث مأثور نبوی
۱۱۴ پاورقی	تعریف خبر متواتر
۱۱۷	۲- نظر اول در تناسب این عنوان
۱۱۷ پاورقی	نویسنده فارسنامه ابن البلخی
۱۱۹	۳- نظر دوم در تناسب این عنوان
۱۲۰	۴- نظر سوم در تناسب این عنوان
۱۲۰	۵- بیان صاحب کتاب در الحکم
۱۲۱	۶- فارس و فرس

موضوع	صفحه
۷- نظر نگارنده	۱۲۱
۸- جهات ده گانه	۱۲۲
نظر استاد محترم آقای استخرو بحث در آن	۱۲۴ پاورقی
۹- تجدید نظر در فصول سابقه	۱۲۷

فصل چهارم - نظری بعد از صدور فرمان

۱- ذیل تاریخ عالم آرای عباسی	۱۳۰
عین عبارت ذیل تاریخ عالم آرای عباسی	۱۳۰ پاورقی
۲- کتاب در الحکم محمد مؤمن شیرازی	۱۳۱
۳- تاریخ کیتی کشا	۱۳۲
نای	۱۳۴
۴- قبالة خطی سال ۱۲۴۵ منسوب بمرحوم ابوالحسن مشیرالملک	۱۳۵
ملاعلی عسکر ارسنجانی	۱۳۵ پاورقی
کلیشه قبالة	۱۳۷
مختصری از عملیات مرحوم مشیرالملک	۱۳۷ پاورقی
تحقیق در مورد املاک مورد صدق	۱۴۵
وقفنامه آب خیرات	۱۴۵
۵- سکه دارالعلم شیراز	۱۴۹
تذکره موزوعی خارج از مقصود	۱۴۹

فصل پنجم - مطالب متفرقه مربوط بموضوع این رساله

۱- نام شیراز در شاهنامه	۱۵۰
۲- ملک سلیمان یا مملکت سلیمان	۱۵۳
تاریخ اتابکان فارس یا وارثین ملک سلیمان	۱۵۵ پاورقی
۳- آیات قرآن نازل در باره مردم فارس	۱۵۷
۴- عناوین شهرستانها	۱۵۹

از خوانندگان محترم خواهش میکنم صفحات این رساله را
از روی غلطنامه صفحه بعد تصحیح فرمایند

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷۰	۳	طهمورت	طهورث
«	۲ پاورقی	نوضح	توضیح
«	« ۵	ابی العاس	ابی العاص
«	« ۶	حضاری	حصاری
۷۱	۱	اکتشافات	اکتشافات
«	۹	کذارش	کزارش
۷۲	۵	پیشدایان	پیشدادیان
«	۷	احتمالات	احتمالات
«	۱۰	موجب	موجب
«	۱ پاورقی	اصطخر	اصطخر
«	« ۳	خواست	خاست
«	« ۷	اصطخر	اصطخر
«	« ۸	حال	خال
«	« ۱۰	بیضاء	ید بیضاء
«	« ۱۲	نہاندم	نہا دند
۷۳	۱۵	کوته	کونه
۷۴	۷	آنچه	آنچه
۷۵	۱۲	در آن اظهار	دراظهار
«	۱۷	توفیقم	توفیقم
«	۱۹	سنه	سنه
۷۶	۶	سیاس کذاری	سیاسکزاری
«	۶	بخونهم	بخواهم
۷۷	۱۴	شرط	شرط

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷۷	۲۲	ویخته	ریخته
۷۸	۱۳	لقت	لقب
«	۱۹	دانشمندان	دانشمندان
۷۹	۲۱	محض	فحص
۸۰	۲	بیان	بیان
«	۵	میرساند	میرساند
«	۱۱	میاورند	میاوردند
«	۱۲	شاهنشاه	شاهنشاهان
«	۱ پاورقی	لقبی	این کلمه زاید و بیجا است
«	« ۳	فرح آباد	فرح آباد
«	« ۳	نزدیکی	نزدیکی
۸۱	« ۶	ان قونیلو	آق قونیلو
«	« ۱۰	ردرممدان	ودرهمدان
«	۱۵	۱۲۵۳	۱۴۵۳ مسیحی
۸۲	۳	ترلیت	تولیت
۸۳	۵ پاورقی	۷۹۶	۸۹۶
«	« ۶	سررو	سورو
۸۴	« ۶	ناخیه	ناحیه
«	« ۱۸	تاجیه	ناحیه
۸۵	۱ پاورقی	شبراز	شیراز
«	« ۱۲	پوده	بوده
۸۶	۳	افاضه	افاضه
«	۳	وولت	دولت

صفحه	ردیف	عنوان	صاحب
۸۶	۴	دارالملک	دارالملک
«	۱۶	باتی	بانای
۸۷	۲	یعنی	یعنی
«	۷ پاورقی	تألیف	تألیف
«	۸	نوابی	نوابی
«	۹	تاریخ وفاتش	تاریخ وفات مؤلفش
۸۸	۱۲	در دومرتبه اولی	در دومین مرتبه
۸۹	۶	مزایا	برایا
«	۸	سرع	شرع
«	۱۲	خلق	خالق
«	۱۴	هت	جهت
«	۱۴	المتعلمون	المتعلمون
«	۱۴	اسحاب	رشحات
«	۱۵	ابد	اند
«	۱۷	مدنیت	مدینه
«	۱ پاورقی	منصور	منصور
۹۰	۱۱	طل	ظل
«	۱۴	سابقاً امیر معزالدین	سابقاً بمرحوم امیر معزالدین
«	۱۵	مومی الیه بوده	مومی الیه متعلق بوده
«	۱۶	تازیخ	تاریخ
«	۱۹	محافل	محال
«	۱۹	نگذارد	نگذارد
۹۱	۱	جنین	چنین

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹۲	۱۶	تکیه دارد	تکیه داد
«	۱۸	از قلعه	از قلعه
۹۳	۱	اراده	باراده
«	۲ پاورقی	بر کردید	بر کردیم
«	۶	مبیچود	میپیمود
«	۱۱	ید آید	ید آید
«	۱۹	بازدواج در آورد	بازدواج او در آورد
۹۴	۲	صوفیان قرااع	صوفیان قرا باغ
۹۵	۵	صفویه	صفویه
«	۶	شاه سهاماسب	شاه طهماسب
«	۱۰	موضوع	موضوع
۹۶	۲	ریبای	زیبای
«	۱۰	علیی	علمی
«	۲۱	خونساری	خونساری
۹۷	۷	مچالس	مچالس
«	۱۴	پیم آیند	پیمایند
«	۱۴	اپالتی	ایالتی
«	۱۵	جون	چون
«	۲۱	بعض	بعضی
۹۸	۱	دستور الوزاره	دستور الوزراء
۹۸	۱۶	شبراز	شیراز
۹۹	۳	نکاوش	نکارش
«	۱۳	عارج و معارج	عارج معارج
«	۱۵	جمال	حجال

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۹۹	۱۸	نادراکثر	تادراکثر
«	۱۹	بذل جہت	بذل جہد
۱۰۰	۳	بسر استان	بسر ابستان
«	۴	شیراز	شیراز را
«	۴	نامیدہ	نامیدہ اند
«	۶ پاورقی	گفتاؤ	گفتار
«	۹	دریای اخضرو فلک	دریای اخضرو فلک
۱۰۱	۲	معروف بشیخ بہائی	معروف بشیخ بہائی بودہ است
۱۰۲	۱	بقبہ	بقیہ
۱۰۳	۱۹	بعض	بعضی
«	۲۳	بمزید	بمزید
۱۰۴	۱۷	ابہام	ایہام
۱۰۶	۶	شیراز	شیرازی
۱۰۷	۳	یعتی	یعنی
۱۰۹	۲۴	بیان	بیان
۱۱۰	۱۵	مقدس	مقدس
۱۱۰	۲۰	شد رجال	شد رجال
۱۱۱	۷	پریش	پریش
۱۱۲	۸ پاورقی	ازطرب	ازطرف
۱۱۲	« ۱۰	۱۰۳۵	۱۳۰۵
۱۱۳	۱	بطووی	بطوری
۱۱۶	۳	۱۰۳۶	۱۰۶۶
۱۱۶	۶	بچہ مناسب	بچہ مناسبت
۱۱۶	۵ پاورقی	خبو	خبر

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۱۸	۱۷	که بعداً	بعداً
۱۱۹	۳	که در بدو	در بدو
۱۱۹	۵	عرضه داشتم	عرضه داشتم اظهار نمود
۱۱۹	۲۲	ایهام	ایهام
۱۲۰	۴	صفت	صنعت
۱۲۰	۱۲	(معجمه)	(غیر معجمه)
۱۲۱	۶	المحرر رمأویه	المحرر و رمأوه
۱۲۱	۹	شیراز	شیرازرا
۱۲۲	۲۰	سطنت	سلطنت
۱۲۴	۱	حدیث همان	همان حدیث
۱۲۵	۵ پاورقی	بوده	بوده
«	۲۱	بر مینای	بر مبنای
۱۲۶	۷	سلسه	سلسله
۱۲۷	۲۳	حقیقه	حقیقه
۱۳۱	۴	دارالحکم	دررالحکم
«	۱۲	عبارث	عبارت
«	۹ پاورقی	بسر استان	بسر ابستان
«	۱۱ «	معموره	معموره
۱۳۲	۵	کمال	کمال
۱۳۳	۲	که	که
«	۶	نیست	اینست
۱۳۴	۲۰	کنجیه	کنجینه
۱۳۵	۳ پاورقی	عشکر	عسکر

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۳۶	۴	کرده است	کرده است
«	۵	ابوالحسن	ابوالحسن
«	۸	ابوالوالی	والوالی
«	۱۳	لجلیله	الجلیله
«	۲۲	بحسنی	بخسی
۱۳۷	۲	احتمال میشود	احتمال داده میشود
«	۲ پلورقی ذیل کلیشه	متوفی	مستوفی
۱۴۵	۲	۱۲۲۶	متولد ۱۲۲۶
۱۴۵	« ۱	باتساب	باتساب
«	« ۳	جرء	جزء
«	« ۵	گردبده	گردیده
«	« ۷	عیسی مومدی	محسن مؤیدی
«	« ۱۰	دفتر مزبور	(زائد است)
۱۴۶	« ۱۳	بیان	بیان
«	« ۱۵	قصل	فصل
۱۴۷	« ۱۰	وقفنام	وقفنامه
۱۴۸	« ۷	نفل	نقل
۱۴۹	۱۲	زرده	زده
۱۵۱	۳	مرتبه ایست	مرتبه ایست
۱۵۱	۸	یادشاهی	پادشاهی
۱۵۴	۳	مینموده اند	مینموده اند
«	۹ پاورقی	زربن	زرین

فقیده پزشکان قدیم راجع به سرطان

در خلال سنوات ۲۰ - ۱۳۱۹ یعنی هنگامیکه برای تهیه رساله فارغ التحصیلی یا پایان نامه خود از هر خرمی خوشه‌ای مییافتم و از هر استادی توشه‌ای میگرفتم بکرات خدمت علامه شهیر و استاد فقیه مرحوم میرزا طاهر تنکابنی که از دانشمندان بنام بودند مشرف می‌گشتم و از دریای بیکران معلومات این استاد بزرگ استفاده و استفاده مینمودم بیشتر مطالب این یادداشت نتیجه آن ملاقاتهاست که اینک تقدیم خوانندگان ارجمند می‌گردد.

اطباء قدیم ایران سرطان راجزه اورام بیان داشته و آنرا ورمی سوداوی میدانسته‌اند شیخ الرئیس ابوعلی سینا در کتاب چهارم قانون در باب اورام ابتدا بذکر اورام صلب مطلق که همان سرطان باشد پرداخته سپس آنرا از سایر اورام جدا فرموده می نویسد:

تنها مراد از اورام صلب مطلق، اورامیکه موصوف به صلابت باشند نیست چه اگر مقصود این باشد، کلیه اورامی که در لمس سخت اند چون سرطان و خنازیر و اورام دمویه را باید اورام صلب بنامیم در صورتیکه مقصود این نیست بلکه مراد از اورام صلب ورمی است که در اصطلاح یونانی آنرا سقیروس نامند و سقیروس ورمی است که درد و الم و حس ندارد و اگر اندک حس و وجع داشته باشد سقیروس خالص نیست، همین دانشمند در جای دیگر در موضوع علت پیدایش سرطان مینویسد:

سرطان ورمی است سوداوی که تولدش از سوداء احتراقیه و از ماده زردابی یا از ماده‌ای که در آن اختلاط زرداب بوده و محترق گشته است میباشد و حالیکه سقیروس خالص از سوداء خالص حاصل گردد کثرت ماده، سرعت نمو و فرستادن پاها باطراف و اعضاء را از خصائص سرطانها میداند بیماری را گاهی ابتدائی و زمانی ثانوی دانسته، انتشار سرطان را

به نقاط دور که امروزه متاستاز «METASTASE» نامیده میشود، همچنین پیوند سرطان را روی خالها تذکر داده در صورتیکه این نوع اخیر الذکر یعنی ملانومها MELANOMES در پنجاه سال اخیر مورد بحث علمای جدید قرار گرفته است.

علاءالدین ابوالحزم قرشی در شرحیکه بر کتاب قانون نوشته در فرق بین سقیروس خالص و سرطان ده وجه بیان داشته که اهم آنها عبارتند از:

۱- سقیروس از سوداء خالص حاصل گردد در حالیکه پیدایش سرطان از سوداء خالص نیست.

۲- در سقیروس حس درد و ادراک نیست.

۳- در سقیروس سوزش نیست.

۴- نمو سقیروس کند است در حالیکه سرطان نموی سریع داشته و بزودی انتشار مییابد.

۵- در سرطان آوند ها و استطاله هائی شبیه بیای خرچنگ پدیدار میگردد، در حالیکه سقیروس فاقد این استطاله ها بوده و کاملاً محدود است.

۶- گاهی سرطان زخم میشود در حالیکه سقیروس هیچگاه به قرحه نمی نشیند راجع بدره ان سرطانها نیز عقاید پزشکان قدیم ایران تقریباً همان عقیده ای است که پس از گذشت هزار سال امروز نیز مورد قبول کلیه جراحان است. محمد زکریای رازی پزشک نامی ایران (۳۲۰-۲۴۰ هجری برابر با ۹۳۲-۸۵۴ میلادی) در کتاب منصوری تحت عنوان «باب السرطان» میفرماید:

سرطان ورمی است سرد، اما اگر در ابتدا به آن توجه کرد و آنچه لازمه درمان است بعمل آید اتفاق افتد که متوقف گشته نمونماید، اما اگر بزرگ شد درمانی ندارد خاصه اگر زخم شود چه در این صورت ردی تر و خطرناکتر خواهد گردید؛ بسا اتفاق افتد که این ورم ابتدا با ندازه يك نخود یا با قلا بوده سپس بزرگ گشته باندازه يك خربوزه و گاه بزرگتر گردد، اگر بیماری در موضعی باشد که بتوان آنرا قطع نمود و برداشت، بایستی بقطع پرداخته سپس ریشه آنرا داغ نمایند، گاهی اجتناب از اغذیه

مولد سوداء مانند عدس، گوشت گاو و شکار و شراب سیاه غایظ و امثال آنها که باعث پیدایش خون غلیظ میگردند از بروز وانتشار بیماری جلو گیری خواهد نمود.

ابوعلی سینا سفارش اکید فرموده که از استعمال داروهای سوزنده (محرق) بعنوان مداوا خودداری نمایند، زیرا سبب زخم شدن، سرعت نمو و هلاکت بیمار میگردد راجع بدروان جراحی معتقد است درمان در صورتی فایده خواهد بخشید که عضو مٹوف را کاملاً قطع نمایند و سعی کنند تاریشه و بقایای از بیماری در بدن نماند زیرا جراحی ناقص سبب تشدید بیماری، بروز سرطان در نقاط دیگر و تسریع مرگ بیمار خواهد گردید، حتی شرح حال بیماری، را که به سرطان پستان مبتلا بوده و بوسیله جراحی اطلاعی عمل ناقص شده و پس از چندی بیماری در پستان دیگر ظاهر گشته است به تفصیل بیان فرموده و این نتیجه را میگیرد که عمل بایستی طوری انجام گیرد که تمام انساج سرطانی حتی قسمتی از نسوج سالم اطراف قطع و برداشته شود تا بقایا و ریشه مرض در بدن نمانده موجب پیدایش ثانوی سرطان نگردد.

علی بن عباس مجوسی اهوازی متوفی در ۳۸۴ هجری پزشک مخصوص عضدالدوله دیلمی در جلد دوم کامل الصناعة الطبية الملكية را جمع بعمل سرطان پستان صریحاً قطع کامل اندام را پیشنهاد کرده چنین مینویسد.

سرطان ورمی است که بندرت در تمام اعضاء پیدا شود، بلکه بیشتر در زهدان زنان و پستان آنان ظاهر گردد، جراحی زهدان را بدینعلت که دسترسی بدان نیست غیر مقدور میداند، اما عمل سرطان پستان را بعلمت فقدان رگها و پیهای مهم آسان و بدون اشکال دانسته میگوید در سرطان پستان بدون بیم و ترس از خونریزی شدید باید پستان را از بیخ و بن بریده و برداشت و حتی معتقد است بعلمت سودای بودن خون تا آنجا که بحال بیمار زیان آور نباشد از خونریزش نیز جلو گیری نمایند.

حاصل این سخن آنست که در کتب طبای قدیم ایران از هر مبحثی سخن رفته و بیجهت نبوده است اگر قرنهای همین کتب بزبانهای علمی آن دوره ترجمه و مورد مطالعه دانشمندان شرق و غرب بوده است. متن عربی قانون در سال ۱۵۹۴ میلادی در شهر روم

ترجمه عبری آن در سال ۱۹۴۱ میلادی در ناپل و ترجمه لاتینی اش متجاوز از سی مرتبه در اروپا انتشار یافته و مدت شش قرن یعنی از قرن دوازدهم تا اواسط قرن هفدهم میلادی در دانشگاههای لوون و مون بلیه تدریس میشده است.

همچنین « حاوی » را اروپائیهادر سنه ۱۴۸۶ میلادی در برشیا (یکی از شهرهای ایتالیا) به لاتینی ترجمه کرده و بکرات در نقاط مختلفه بیچاب رسانده اند ، یا کامل الصناعه را به لاتینی در ۱۴۹۲ مسیحی در ونیز و در ۱۵۲۳ در لیدن (از شهرهای هلند) چاپ و انتشار داده اند .

جای بسی تأسف است که تا کنون هیچکدام از این کتابها بفارسی ترجمه نشده و یا لااقل خلاصه‌ئی از آنها انتشار نیافته است ، امید که بهمت اشخاص ذیفن این نقیصه نیز بزودی مرتفع گردد .

ضایعه علمی و فرهنگی

هنگام چاپ این کتاب یکی از دانشمندان معروف و معلمین با سابقه فرهنگ فارس یعنی مرحوم «فیلسوف روانشاد» برحمت ایزدی پیوست.



کانون دانش فارس لازم دانست که بیاس خدمات ذیقیمت و مراتب علمی او مختصر شرح حال ویرا در این صفحه بیاد کاربنگارد.

مرحوم شیخ محمد تقی فیلسوف روانشاد
فرزند مرحوم آیت الله شیخ محمد باقر اصطهباناتی^۱
معروف به «شهید رابع» بود^۲

مرحوم فیلسوف در حدود سال ۱۲۶۵ هجری
شمسی در کاظمین متولد شد، در طفولیت از محضر
پدر عالی مقام خود کسب علم و دانش نمود و پس از آن
از محضر سایر علماء و دانشمندان نجف اشرف و سایر

شهرهای عراق استفاده کرده و بدرجه اجتهاد رسید. مرحوم فیلسوف در عراق با علوم
جدیده آشنا شد و از محضر دانشمندان خارجی که در آن کشور بوده اند استفاده کرده و
بعد ها در اثر هوش و قریحه سرشار خود با مطالعه کتب در آن دروس متبحر گردید

(۱) آیت الله شیخ محمد باقر اصطهباناتی معروف به شهید رابع از فحول علمای دوره خود
بود که علاوه بر فقاہت و روحانیت و امامتی که داشت مردی بود روشنفکر و معلوم جدید
کاملاً آشنا و از طرفداران جدی مشروطیت و آزادی بود و لذا با مستبدین مبارزات سخت
کرد و عاقبت هم در این راه شهید گردید، آن مرحوم در سال ۱۲۱۶ هجری قمری در
اصطهبانات متولد شد و مقدمات علوم را در همانجا تحصیل کرد. در دوازده سالگی بشیر از
بقیه ذیل صفحه بعد

پس از شهادت پدر بزرگوار خود (در حدود سن ۲۲ سالگی) بشیر از وارد و بجای پدر بامامت مسجد « حاج میرزا کریم » اشتغال ورزید و مدت ده سال بارشاد و هدایت مردم پرداخت، مدتی هم امامت و قضاوت ژاندارمری فارس را برعهده داشت، آن مرحوم علاوه بر امامت، در مدارس رحمت - شعاعیه - شریعت آفر و بتدریس علوم ریاضی و فیزیک و شیمی اشتغال داشت و در منزل هم حوزه درسی داشت که عده‌ای زیادی از جوانان روشنفکر در دروس مختلفه ریاضیات و طبیعیات و نقاشی تحصیل میکردند.

در سال ۱۳۰۱ شمسی بنا بر دعوت و کلاء مدرسه سعادت بوشهر بریاست آن مدرسه منصوب شد و مدت شش سال در آنجا، با وجود آب و هوای نامساعد ماند و باشاعه علم و معرفت و تربیت جوانان پرداخت

آهد و در مدرسه منصوریه مقیم شد و مدتی نیز در اصفهان و تهران گذرانیده و ضمن تکمیل معلومات خود با فاضله و تدریس هم مشغول بوده است. در سال ۱۲۶۴ هجری قمری بسامره مشرف گردید و از حوزه درس مرحوم حجة الاسلام آقامیرزا محمد حسن شیرازی معروف استفاده کرده است. در سال ۱۲۸۴ بشیر از برکشت و بامامت مسجد حاج میرزا کریم اشتغال ورزید و ضمناً مجالس درس و بحث هم تشکیل داد، چون آوازه مشروطیت بلند شد با آزادیخواهان هم آهنگی کرد و برضد مستبدین بمبارزه برخاست و عاقبت در روز ۱۷ اسفند ۱۲۸۵ هجری شمسی در حسینیه قوام بتیر مستبدین مقتول گردید و در جوار حافظیه مدفون گردید. برای دانستن شرح حال کامل او بکتاب « آثار شهید رابع » تألیف مرحوم فیلسوف روانشاد مراجعه شود.

(۲) شهید اول - ابو عبد الله جمال الدین محمد بن مکی است که در سال ۷۸۶ هجری قمری شهید شده است.
شهید ثانی - شیخ زین الدین علی بن احمد شامی است که در سال ۹۶۶ هجری قمری شهید شده است.

شهید ثالث - ملا محمد تقی قزوینی است که در سال ۱۲۷۰ هجری قمری شهید شده است
شهید رابع - شیخ محمد باقر اصطهباناتی است که در ۱۷ اسفند ۱۲۸۵ هجری شمسی شهید شده است.

در خلال اقامت در بوشهر سفری به هندوستان کرد و در مدارس و دانشکده های آنجا بمطالعات پرداخت، در سال ۱۳۰۷ بشیر از مراجعت نمود و رسماً بخدمت دولت درآمد و از آنوقت تدریس ریاضیات و طبیعیات مدارس متوسطه شیراز و مخصوصاً عملیات لایبراتوراری دوره های متوسطه مدارس را عهده دار گردید، در ضمن این مدت علاوه بر تدریس علوم، ریاست دبیرستان شهدخت، ریاست دبیرستان حیات، ریاست دایره آموزش فرهنگ فارس و سرپرستی لایبراتوراهای دبیرستانهای شیراز نیز عهده دار و همه را در کمال خوبی انجام داد و مورد احترام عمومی بود.

مرحوم فیلسوف فکری روشن و هوش سرشار و قریحه خداداد داشت و نسبت با آزادی و مشروطیت علاقه وافری ابراز میکرد و در او امل مشروطیت در حزب دموکرات که در آنوقت از بهترین احزاب آزادیخواه بود عضویت داشت.

مرحوم فیلسوف رسالات متعدد و کتب علمی و دبیرستانی زیادی تألیف کرده است مانند جبر و مقابله متوسطه - هندسه برهانی - حساب استدلالی - هیئت - زمین شناسی فیزیک - شیمی - دفتر داری دوبر و غیره و از آنها آنچه تا کنون چاپ شده عبارتند از:

۱- رساله ای در اثبات حرکت زمین ۲- جبر و مقابله متوسطه

۳- هندسه متوسطه ۴- شیمی متوسطه ۵- آثار شهید رابع

مرحوم فیلسوف زبان عربی و انگلیسی را بخوبی میدانست و بفراسه نیز آشنایی داشت. هنگام تأسیس کانون ازوی دعوت بعمل آمد که عضویت آنرا قبول نماید، آن مرحوم آن دعوت را پذیرفت ولی متأسفانه بواسطه کسالت موفق بشرکت در آن نشد.

آن مرحوم در اثر بیماری ممتد روز اول تیرماه سال ۱۳۳۳ هجری شمسی در تهران بر رحمت ایزدی پیوست و جنازه آن مرحوم بشیراز انتقال داده شد و با تجلیل بسیار در جوار قبر پدرش (در حافظیه) مدفون گردید.

از آن مرحوم دو پسر و پنج دختر باقیمانده است.

دو پسرش یکی آقای یوسف زوانشاد و دیگری آقای بهاءالدین روانشاد است که هر دو در خدمت فرهنگ بشغل دبیری اشتغال دارند.